طلوع کوکب در شهر حلب

مناظرهٔ پدر شیخ بهایی قدس سره
با یکی از علمای اهل سنّت

ترجمه و پاورقی: محمدرضا کریمی

﴿ وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ ﴾
و (خداوند قرار داد) نشانه‌هایی ، و فقط به سبب ستارهٔ خاصّی مردم هدایت می‌شوند) .
سوره نحل (۱۶) / ۱۶

طلوع کوکب

در

۱۰۹۰۱۵

شهر حلب

ترجمهٔ مناظرهٔ پدر شیخ بهائی ﵀
با یکی از علماء اهل سنّت

ترجمه و پاورقی از: محمّدرضا کریمی

▼
طلوع کوکب در شهر حلب
مناظرهٔ پدر شیخ بهائی ﷺ با یکی از علماء اهل سنّت
ترجمه و پاورقی محمّد رضا کریمی
انتشارات دلیل ما
چاپ چهارم : بهار ۱۳۹۲
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
چاپ نگارش
قیمت: ۳۵۰۰ تومان
شابک: ۶ ـ ۱۳۶ ـ ۳۹۷ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ ـ ۷۷۳۳۴۱۳ (۹۸۲۵۱+)
آدرس: قم، صندوق پستی: ۱۱۵۳ ـ ۳۷۱۳۵
www.Dalilema.com
Dalilema@yahoo.com

انتشارات دلیل ما

مراکز پخش:
۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچهٔ شماره ۳۹، پلاک ۷۵۹، طبقه دوم، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۷۷۳۷۰۰۱
۲) تهران، خ انقلاب، فخررازی، پلاک ۶۱، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
۳) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ ـ ۲۲۳۷۱۱۳

العاملي، حسین بن عبدالصّمد، ۹۱۸ـ۹۸۴ ق
[مناظرة الشیخ حسین بن عبدالصّمد الجبل العاملي مع احد علماء العامّة في حلب سنة ۹۵۱ هـ فارسی]
طلوع کوکب در شهر حلب: مناظره پدر شیخ بهائی با یکی از علماء اهل سنّت / [حسین بن عبدالصّمد عاملي]؛ ترجمه و پاورقی از محمّد رضا کریمی. ـ قم: دلیل ما، ۱۳۸۴.
۱۱۶ ص. ISBN 964 - 397 - 136 - 8
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. شیعه ـ احتجاجات. ۲. شیعه ـ مناظره‌ها. ۳. شیعه ـ دفاعیّه‌ها و ردیّه‌ها. الف. کریمی، محمّد رضا، ۱۳۳۵ـ، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: مناظره پدر شیخ بهایی با یکی از علماء اهل سنّت. د. عنوان: مناظره پدر شیخ بهایی با یکی از علماء اهل سنّت. هـ عنوان: مناظرة الشیخ حسین بن عبدالصّمد الجبل العاملي مع احد العلماء العامّة فی حلب سنة ۹۵۱ ق. فارسی.
BP ۲۱۲ / ۵ / ۱۸ ع ۸ م ۸۰۴۱   ۲۹۷ / ۴۱۲
کتابخانه ملی ایران   ۱۷۰۴۲ ـ ۸۴م

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

مجلس دوّم / ۴۹

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین وصلّی الله علیٰ محمّد وآله الطّاهرین

ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مقدّمه‌ای بر ترجمهٔ کتاب

تعریف علم مناظره

کلمهٔ مناظره ـ که از آن به « جَدَل » و « مُحاوره » و « مباحثه » نیز تعبیر می‌شود ـ از اصطلاحات علم منطق می‌باشد و آن عبارت است از : علمی که به وسیلهٔ آن انسان قدرت پیدا می‌کند که بر مبنای مقدّمات مسلّم ، بر آنچه که مطلوبش می‌باشد اقامهٔ دلیل نماید تا در نتیجه بتواند نظریّات نافعه را تقویت نموده و آراء باطله را ردّ نماید .

و نیز بر خود « اقامهٔ دلیل » که از طرفین صورت می‌گیرد و همچنین « ادلّه‌ای » که بین طرفین ردّ و بدل می‌شود « مناظره » اطلاق می‌شود ، و در نزد عموم مردم و اجتماعات ، مراد از « مناظره » غالباً یکی از دو مورد اخیر است .

و باید دانست که مقصود از مناظره در یک مناظرهٔ صحیح و مفید این است که : شخص مناظره کننده با مناظره‌اش تثبیت نظریهٔ خود را می‌نماید تا حقیقت و واقعیّت مکشوف گشته و طرف مقابل در طریق حقّ قرار گرفته و از سلوک در راه باطل رهایی یابد .

مناظره از دیدگاه قرآن کریم

این شیوهٔ از دعوتِ به حقّ و نجات بندگان از گرداب عقائد باطله مورد تأیید شرع انور نیز می‌باشد ، چراکه در قرآن کریم به این شیوهٔ از دعوت ترغیب شده است ، آنجاکه می‌فرماید :

« اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ »[۱]

(ای رسول ما) دعوت کن (خلق را) به راه خدا به حکمت و برهان و موعظهٔ نیکو و با بهترین طریق با آنان مناظره کن ، بدرستی که خدای تو بهتر داناست به کسی که از راه او گمراه شده ، و او به هدایت یافتگان داناتر است .

مُفاد جملهٔ شریفهٔ « وَجٰادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ ـ و مناظره کن با آنان به بهترین طریق آن » همان « جدال احسن » است ، و جدال احسن همان مناظرهٔ صحیح و مفید و بی‌مفسده است که خداوند متعال در ضمن آیهٔ کریمهٔ فوق الذّکر ، سرور عالمیان را امر فرموده که آن اسلوب و روش را نیز برای دعوت خلق به سوی دین حقّ به کار گیرد .

---

۱. سورهٔ نحل (۱۶) / ۱۲۵.

لازم به ذکر است که : اساس « مناظره و جدال احسن » مبتنی بـر دو امـر زیر است :

۱ ـ شخص مناظره کننده هنگام اقامهٔ دلیل جهت اثبات نظریّهٔ خودش و ردّ آراء طرف مقابل از مطالبی استفاده کند که مورد قبول طرف مقابل است .

۲ ـ آنچه مورد قبول طرف مقابل است خود نیز مطالب حقّ و واقعیّت‌داری باشد ، و الّا اگر انسان در مقام احـتجاج از مـطالبی اسـتفاده نـماید کـه مـورد قـبول طـرف مـقابل بـوده ولی خـود آن مـطالب واقـعیّتی نـداشـته و صـحیح نـباشد ، نـتیجهٔ مـناظره ، صـد در صـد مـطلوب نـخواهـد بـود ، زیـرا در ایـن بین ، باطلی که واقعیّت ندارد نیز مورد استدلال واقـع شـده و بـه طـور ضـمنی تأیید گردیده است و در نظر افـراد نـاآگـاه ، بـه لبـاس حـقّ جـلوه مـی‌کند ، و واضح است که تأیید و تقویت باطل هیچگاه مطلوب صاحبان اهداف پاک و مقدّس نمی‌باشد .

مناظره در مکتب خاندان نبوّت علیهم‌السلام

امامان شیعه علیهم‌السلام در راستای به ثمر رساندن اهداف عالیهٔ قـرآن و رسـول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله این شیوه از دعوت به سوی حقّ را در برخورد به مخالفین دین و مذهب به کار گرفته و در جوانب مختلف معارف اسلامی از توحید ، عـدل ، نبوّت ، امامت ، معاد ، تفسیر و بیان آیات الهی و اثبات احکام شریعت ـ بدان گونه که خداوند متعال پیامبرش را آگاه فرموده و واقعیّت آن معارف صرفاً نزد عترت پاک آن بزرگوار موجود است ـ و نیز در مقام ردّ بدعت‌های خـلفاء و سر سپردگان آنان ، با احتجاجات مستحکم و پر محتوای خود پرده از چـهرهٔ

نورانی طریق حقّ برداشته و راه صحیح بندگی را به همگان اعلام فرمودند.

شیخ بزرگوار ابی‌منصور احمد بن علیّ بن ابی‌طالب طبرسی ﷺ (درگذشتهٔ به سال ۵۸۸ هـ. ق.) بخش کثیری از این احتجاجات را در کتاب وزین «الاحتجاج» گرد آورده و در مقدّمهٔ آن می‌فرماید:

> انگیزهٔ من در تألیف این کتاب این بود که: من مشاهده نمودم که عدّه‌ای از بزرگان فرقهٔ ناجیه و پیروان ائمّهٔ طاهرین علیهم‌السلام از تبیین طریق حقّ به روش «مناظره و جدال» خودداری نموده و چنین می‌پندارند که ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام شیعیان را از «مناظره و مباحثه» منع فرموده‌اند، حال آنکه این نهی از جانب سروران ما علیهم‌السلام اختصاص به ضعفاء شیعه دارد که در مقام اثبات حقّ و اقامهٔ دلیل بر طریق صحیح بندگی و عبودیّت از نیروی علمیِ کافی برخوردار نیستند. والّا بر کسانی که در مقام احتجاج با مخالفین دارای بنیهٔ علمی و قدرت مباحثه هستند، به کار بردن شیوهٔ مناظره و جدل جهت احقاق حقّ، امری ضروری است، آری این پندار نادرست ـ که ائمّهٔ شیعه علیهم‌السلام پیروانشان را از به کار بردن روش مناظره منع فرموده باشند ـ مرا بر آن داشت که کتابی تألیف نمایم و در آن مقدار قابل توجّهی از احتجاجات و مناظرات ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام را در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی، و نیز احتجاجات اصحاب آن سروران دنیا و دین را درج نمایم.[1]

---

۱. الاحتجاج ـ ج ۱ / ص ۱۴، چاپ دو جلدی مطبعهٔ نعمان، نجف اشرف.

دانشمندان شیعه و مناظره در مباحث امامت

اصحاب ائمّه علیهم السلام و علماء شیعه ـ رضوان‌الله علیهم اجمعین ـ با الهام از دستورات حیات بخش قرآن و عترت پاک رسول‌خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات عقیدهٔ حقّ در ارتباط با مجموع معارف اسلامی بالخصوص معارف مربوط به موضوع ارزشمند و چهارمین اصل از اصول دین[1] یعنی اصل امامت ، طیّ مجالس گوناگون ـ که عدد آنها بالغ بر چندین هزار مجلس است ـ در راه تبیین واقعیّت مسائل ـ چه دربارهٔ اختلاف مربوط به موضوع امامت و مقام منیع جانشینی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و چه سایر مسائل علوم اسلامی ـ مناظرات مختلفی با صاحبان ادیان عموماً و با مخالفین شیعه و پیروان مکتب سقیفه خصوصاً ، داشته ، و در جمیع آن مجالس به حول و قوّهٔ الهی و امداد صاحب ولایت ، خصم را مجاب نموده و موجبات هدایت جماعات زیادی را به طرف عقیدهٔ صحیح و در نتیجه سعادت ابدی فراهم نموده‌اند .

جلوهٔ حقّ و امدادهای غیبی در غالب بلکه تمامی این مناظرات آنچنان هویدا است که موجب اعجاب مطالعه کننده گردیده و خودآگاه یا ناخودآگاه به طرف عقاید پاک و بی‌آلایش مکتب قویم شیعهٔ اثنا عشری جذب می‌شود آری ،

یَهْدی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ[2]

هدایت می‌کند خداوند به طرف نورش هر که را اراده فرماید .

---

۱ . دربارهٔ اینکه «امامت» از اصول دین است رجوع کنید به : حقائق الایمان ، ص ۲۲۱ تا ۲۲۷ .

۲ . سورهٔ نور (۲۴) / ۳۵ .

مناظرهٔ حاضر

آنچه در پیش رو دارید در میان انبوه مناظرات دانشمندان شیعه ، ترجمهٔ مناظره‌ای است که بین شیخ بزرگوار صاحب نفس طاهرهٔ زکیّه و اخلاق زاهره و همّت باهره ، عالم عامل ماهر متبحّر و محقّق مدقّق عظیم الشّأن ، عزّالدّین والدّنیا مرحوم حسین بن عبدالصّمد عامِلی حارثی (درگذشته به سال ۹۸۴ هـ . ق) - و پدر بزرگوار شیخ بهائی ﷺ - با یکی از بزرگان محقّقین مکتب سقیفه در طیّ سه مجلس انجام گرفته است که گزارش اجمالی آن مجالس به قلم خود آن بزرگوار ، در اختیار دیگران قرار گرفته است .

این مناظره در سال ۹۵۱ هـ . ق ، در شهر حلب (از شهرهای سوریّهٔ فعلی) انجام گرفته و طبق معمول آنچه که در سایر مناظراتی است که از طرف علماء شیعه واقع شده ، غلبه با پدر بزرگوار شیخ بهائی بوده و آن عالم سنّی با اعلام حقّانیّت مذهب شیعه ، تشیّع را اختیار نموده و خود را مشمول سعادت جاوید گردانید .

با اینکه هنگام وقوع مناظره بیش از سی و سه بهار از سنّ شریف پدر شیخ ﷺ نگذشته بود ولی مندرجات مناظره در نهایت دقّت و متانت و از مدارک قطعی و مورد قبول خصم بوده و در آن جمیع شرائط یک مناظرهٔ « مطلوب و مفید و جامع » رعایت گردیده است ، و همین امور به ضمیمهٔ نیّت پاک و روح والائی که پدر شیخ از آن برخوردار بوده ، اسباب نجات طرف مقابل را از گرداب پندار و عقائد باطله فراهم آورده است .

امید است طالبان نفحات رحمانی و جویندگان جلوه‌های ربّانی با دیده‌ای دور از هر گونه تعصّب در حقائق ارائه شده در این مجالس نظر نمایند تا عقیدهٔ

خود را در ارتباط با دین حقّ و بخصوص موضوع امامت یک طرفی کرده و در محکمهٔ عدل پروردگار عذر مقبولی داشته باشند.

بدیهی است در ترجمهٔ چنین متونی، ضرورت ایجاب می‌کند که مترجم، روش «ترجمهٔ آزاد» را پیش گرفته و تقیّد به برگردان عین عبارت است متن نداشته باشد.

و نیز در مواردی شیخ بزرگوار ﷺ با عباراتی کوتاه اشاره‌ای گذرا به واقعه‌ای مهمّ فرموده، و به مطلب بعدی پرداخته‌اند، که در این گونه موارد (مانند قضیّهٔ غصب فدک) تا حدّی که رعایت اختصار نیز شده باشد به شرح واقعه پرداخته‌ایم.

مختصری از تاریخ زندگانی عزّالدّین حسین بن عبدالصّمد عاملی حارثی هَمْدانی پدر بزرگوار شیخ بهائی ﷺ

آن جناب صاحب تصانیف رائقه و تعلیقات کثیره، محقّقی جلیل‌القدر و از مفاخر علماء «جَبَل عامِل»[1] بوده که نسب شریفش به حارث هَمْدانی - از اصحاب خاصّ و صاحبان سرّ امیرالمؤمنین علیه السلام - منتهی می‌شود.

---

۱. جَبَل عامِل منطقه‌ای است در مغرب شهر دمشق، و تقریباً $\frac{1}{5}$ مجموع علماء شیعه از اهالی جبل عامل می‌باشند، با اینکه وسعت سرزمین جبل عامل از $\frac{1}{100}$ مجموع بلاد شیعه‌نشین کمتر است، و شیخ بزرگوار جناب حرّ عاملی ﷺ صاحب کتاب شریف وسائل الشیعه می‌فرماید: از بعضی از اساتید خودم شنیدم که در زمان شهید ثانی ﷺ در یکی از قریه‌های جبل عامل در مراسم تشییع جنازه‌ای هفتاد مجتهد حاضر بودند.
و ناگفته نماند که تشیّع اهالی جبل عامل مقدّم بر تشیّع مردم سایر بلاد بوده است، و نیز بذر تشیّع در آن سامان توسّط صحابی جلیل‌القدر جناب ابی‌ذرّ غفاری ﷺ پاشیده شد.
اَمَلُ الآمِل - ج ۱ / ص ۱۳، الکنی و الالقاب - ج ۲ / ص ۹۲.

ولادت با سعادتش در اوّل محرّم الحرام سال ۹۱۸ هـ . ق ، بوده است ، خودش ، پدر ، جدّ ، برادر و دو فرزندش (شیخ بهائی و برادرش عبدالصّمد رحمهم الله) و نیز نوه‌اش (فرزند شیخ عبدالصّمد) همه از اعاظم فضلاء و بزرگان علماء فرقهٔ مُحِقّهٔ شیعهٔ اثنا عشریّه بوده‌اند .

مدّت زیادی افتخار شاگردی فخر الشّیعه و مفخر اهل الشّریعه ، شهید راه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مرحوم شیخ زین الدّین جُبَعیّ و مشهور به « شهید ثانی » را داشته ، و بعد از شهادت جان‌گداز استادش (به سال ۹۶۵ هـ . ق) با جمیع اهل و عیال ، جبل عامل را به قصد ایران ترک می‌نماید .

و در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی وارد اصفهان می‌شود ، شاه صفوی از ایشان درخواست حضور در شهر قزوین (که در آن زمان پایتخت ایران بود) را نمود ، و شیخ بزرگوار طیّ استقبال گرم و شایانی وارد شهر قزوین گردید .

از آنجائی که در آن زمان اکثر اهالی شهر هرات (که تحت سیطرهٔ حکومت ایران بود) عاری از معرفت و ولایت ائمّهٔ اطهار علیهم السلام بودند ، سلطان مزبور از شیخ تقاضای اقامت در هرات را نمود تا گمراهان آن ناحیه را با تنبیهات و تذکّرات و مواعظ بلیغه ارشاد فرماید .

آن بزرگوار قریب ۸ سال در شهر هرات توقف نمود و افادهٔ علوم دین و احکام شریعت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله می‌فرمود که در نتیجه خلق بسیاری از مردم هرات و نواحی آن به برکت انفاس قدسی‌اش به شرف تشیّع نائل آمدند و آن ناحیه از لوث وجود مخالفین پاک شد .

پس از آن ، جناب شیخ رحمه الله به قزوین سفر کرده و آهنگ زیارت بیت‌الله نمود و به قصد حجّ خانهٔ خدا و آستان بوسی روضهٔ منوّرهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و

ائمّهٔ بقیع علیهم‌السلام عازم سفر مکّهٔ معظّمه و مدینهٔ منوّره گردید.

هنگام بازگشت از مدینه، از راه بحرین مراجعت نمود و در آن ناحیه رحل اقامت افکند، علماء آن سامان از تشریف فرمائیش مسرور گشته و مشغول استفاده از گوهرهای دانش آن بحر زخّار گردیده و پروانه وار دور شمع وجودش حلقه زدند.

تا آخر عمر پربرکتش در بحرین اقامت داشت تا اینکه بالاخره در هشتم ربیع المولود سال ۹۸۴ هجری قمری، تربت سرزمین بحرین به نگهبانی و نگهداری پیکر پاکش مشرّف شد.

قبر شریفش در آن سامان قبلهٔ حاجات اهل نیاز است و ارباب حاجت جهت نیل به مطلوبشان کنار تربتش حاضر می‌شوند.

رحمةُ اللهِ وبرکاتُه علیه وأسْکَنَه فَسیحَ جَنانِه بمحمّدٍ وآلِه الطّاهرین.

قم المشرّفة ـ حرم الائمّة علیهم‌السلام

محمّدرضا کریمی

۵ جمادی الاولی ۱۴۲۶ هـ.ق

۱۳۸۴/۳/۲۲

میلاد باسعادت عقیلة الوحی

حضرت صدّیقهٔ صغریٰ زینب کبریٰ علیهاالسلام

طلوع کوکب

در

شهر حلب

۱۰۹۰۱۵

بسم الله الرّحمن الرّحیم

خدای را سپاس می‌گوئیم بر نعمت‌هایی که بـر مـا ارزانـی داشت و آنـها را اسباب کفایت معیشت دینی و دنیائی ما قرار داد ، و درود و سـلام بـر بـندگان برگزیده‌اش یعنی حضرت محمّد ـ آن پیامبر مبعوث در بین مردم جزیرة العرب که در مکتب بشری درسی نخوانده بود ـ و اهـل‌بیت کـرامش کـه در فـضائل و کـمالات نفسانی در بالاترین مرتبه قرار داشتند ، و بـر عـهد و پیمانی کـه بـا صـاحب مـقام رسالت ـ به جهت هدایت امّت پس از آن حضرت ـ بسته بودند استوار ماندند .

آنچه را ملاحظه می‌نمائید گزارش مناظره‌ای است که برای اینجانب ـ مـحتاج به رحمت پروردگار ـ حسین بن عبدالصّمد در شهر حلب در سال ۹۵۱ هجری قمری واقع شده است .

مجموع این مناظره در طیّ سه مجلس به وقوع پیوست و مطالب زیادی بین من و خصم ردّ و بدل شد که نتیجهٔ آن راه گشائی طرف مـقابل بـه دیـن حـقّ و گرائیدنش به عقائد صحیح شد ، عقائدی که سعادت ابدی و حیات جاوید در گرو تصحیح آنهاست . اکنون آنچه در مجالِس سه گانه اتّفاق افتاده را به طور خلاصه در اختیار شما قرار می‌دهم :

ـ مجلس اوّل ـ

شخصی از اهل فضل و دانش از اعیان شهر حلب که پدرش نیز از معاریف آن شهر بود مرا به مهمانی دعوت نمود ، در فهم مطالب و توجّه به نکات سخن از مرتبه‌ای والا برخوردار بود ، انسانی بود پژوهشگر و بدون دلیل و حجّت قطعی هیچگونه مطلبی را نپذیرفته و مورد تأیید قرار نمی‌داد ، و در عمل به احکام شرع ، حنفی مذهب بود ،[1] بین من و او رابطهٔ دوستی بسیار نزدیک و دور

---

۱. در حدود سال ۶۶۵ هجری قمری فقهاء اهل سنّت به صلاح‌دید حکّام وقت رسماً اعلام نمودند که در عمل به احکام تبعیّت یکی از مذاهب چهارگانه واجب ، و عمل به غیر این مذاهب حرام است !!.

به دنبال این اعلامیّهٔ رسمی اختلافات و منازعات دامنه‌دار و خانمان برانداز بین مسلمین واقع گردید ولی بالاخره با اعانت حکومت‌های جبّارهٔ وقت این نظریّه جایگاه خودش را محکم کرد و « حَصْر اجتهاد در مذاهب اربعه نزد اهل سنّت » تا این زمان ادامه دارد .

امّا مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت بدین قرار است :

۱ ـ « مذهب حنفی » منسوب به نعمان بن ثابت کوفی مشهور به ابوحنیفه (۸۰ ـ ۱۵۰).

←

از هر آلایشی بود، تا حدّی که ـ با اینکه او بر عقیدهٔ اهل سنّت بود و اعمال عمّال سقیفه را توجیه می‌کرد ـ ضرورتی نبود که در اظهار عقائدم از او تقیّه نمایم، در آن مجلس گفتگوی ما بدین گونه آغاز شد:

علویّ:[1] برای مثل من و شمایی که مقدار زیادی از عمرمان را در تحصیل علوم اسلامی و مقدّمات آن صرف نموده‌ایم قبیح است که در اعتقادات و معارف دینمان ـ که خداوند متعال را با آن عقائد و معارف ملاقات خواهیم نمود ـ از دیگران تقلید نموده[2] و نظریّات آنان را بدون دلیل بپذیریم چرا که در چندین جای قرآن کریم از تقلید مذمّت شده است،[3] و دیگر اینکه تقلید از نظریّات دیگران نمی‌تواند عذری باشد که در محضر پروردگار موجب نجات انسان باشد، زیرا به هر گروه و فرقه‌ای که نظر نمائیم می‌بینم از گذشتگانِ خودشان تقلید می‌کنند ـ و از طرفی گذشتگان نیز هر یک بر مسلکی و طریقه‌ای بوده‌اند، و نیز هر صاحب مسلکی، صاحبان مسالک و دیگر نظریّات را

← ۲ ـ «مذهب مالکی» منسوب به مالک بن انس (۹۳ ـ ۱۷۹).

۳ ـ «مذهب شافعی» منسوب به محمّد بن ادریس شافعی (۱۵۰ ـ ۲۰۴).

۴ ـ «مذهب حنبلی» منسوب به احمد بن حنبل (۱۶۴ ـ ۲۴۱).

۱. جهت رعایت انسجام مطالب مناظره، از پدر بزرگوار شیخ بهائی به عنوان «علویّ»، و از عالم اهل سنّت به عنوان «بَکْریّ» نام می‌بریم.

۲. مراد شیخ بزرگوار ﷺ مذمّت تقلید در اصول دین و نیز مذمّت تقلید کردن در فروع دین و احکام است از کسی که دلیلی بر جواز تقلید کردن از او در دست نیست.

۳. رجوع شود به آیات: سورهٔ بقره (۲) / ۱۷۰، مائده (۵) / ۱۰۴، اعراف (۷) / ۲۸، یونس (۱۰) / ۷۸، انبیاء (۲۱) / ۵۳، لقمان (۳۱) / ۲۱ و زخرف (۴۳) / ۲۲.

تخطئه نموده است ـ و اگر صرف « تقلید نمودن » عذر صحیحی باشد ، باید تمام فرقه‌ها ـ با وجود ضدّیّت و اختلافی که بین آنان است ـ اهل نجات باشند ، و حال آنکه راه حقّ در بین آراء مختلفه به طور قطع و یقین به برهان عقل و نقل بیش از یکی نمی‌تواند باشد .

بَکْریّ: خوب است در این زمینه ، با یکدیگر وارد بحث و گفتگو شویم .

علویّ: آیا نزد شما دلیل واضح و روشنی از قرآن یا از فرمایشات رسول‌خدا ﷺ بر وجوب تبعیّت از ابوحنیفه وجود دارد ؟[۱]

بَکریّ: خیر .

علویّ: آیا جمیع مسلمین اتّفاق نظر دارند بر وجوب و لزوم تبعیّت از ابوحنیفه ؟

بکریّ: خیر .

علویّ: پس دلیل شما بر جواز تقلید از ابوحنیفه چیست ؟

بکریّ: ابوحنیفه مجتهد است و من مقلّد ، و بر مقلّد واجب است که از یکی از مجتهدین تقلید کند .

علویّ: نظر شما راجع به جعفر بن محمّد الصّادق عليه السلام چیست ؟ آیا مجتهدی از مجتهدین بوده است یا خیر ؟

بکریّ: مقام ایشان فوق اجتهاد است ، و منزلتش در علم و تقوی و شرافت خانوادگی و عظمت و جلالتِ موقعیّتش بالاتر از آن است که قابل توصیف باشد ، شؤونات علمی او در مرتبه‌ای است که بزرگان اهل سنّت چهار صد نفر

---

۱. شیخ بزرگوار رحمه الله بحث را از عدم جواز تقلید از ابوحنیفه شروع فرموده ، به این جهت که طرف مقابل حنفی مذهب می‌باشد .

شاگرد برایش شمرده‌اند که تمامی آنها از فضلاء و مجتهدین بوده‌اند، و تازه خود همین ابوحنیفه که من از او تقلید می‌کنم یکی از شاگردان ایشان است و نیز همین ابوحنیفه به عظمت مقام علمی جعفر بن محمّد علیه السلام معترف است و اندوخته‌های علمی خودش را مدیون دو سال شاگردی نزد جعفر بن محمّد علیه السلام می‌داند.[1]

علویّ: بیانات شما در واقع اعتراف به مقام شامخ علمی و اجتهاد[2] و تقوای جعفر بن محمّد علیه السلام است، و از طرفی چند لحظه قبل خودتان اظهار کردید که تقلید از مجتهد جایز است، ما شیعهٔ امامیّه بر مبنای همین امور که خودتان معترفید از جعفر بن محمّد علیه السلام پیروی می‌نمائیم، و با این حال شما از کجا دانستید که ما بر ضلالت و شما بر هدایتید؟! علاوه بر اینکه ما معتقد به مقام «عصمت» دربارهٔ جعفر بن محمّد علیه السلام هستیم و لازمهٔ مقام عصمت این است که از صاحب آن مقام هیچ‌گونه خطائی سر نمی‌زند و به آنچه که حکم کند همان حکم خداوند متعال است، و ما شیعیان برای اثبات این امر (مقام عصمت) در حقّ جعفر بن محمّد علیه السلام (و نیز کسانی که آنان را هم شأن و هم رتبهٔ جعفر بن محمّد علیه السلام می‌دانیم) دلائل متقن و زیادی داریم که در جای خود در کتب اعتقادی و کتبی که در ارتباط با موضوع امامت تحریر یافته مذکور

---

۱. از ابوحنیفه منقول است که: اگر دو سال شاگردی من نزد جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام نبود هلاک شده بودم، و نیز می‌گوید: هیچ کس را داناتر از جعفر بن محمّد علیه السلام ندیدم. الامام الصّادق والمذاهب الاربعة ـ ج ۱ / ص ۷۰ به نقل از کتاب تحفهٔ اثنا عشریّه ـ ص ۸.

۲. از مقام شامخ علمی امامان علیهم السلام تعبیر به «اجتهاد» کردن از باب مماشات با خصم است کما اینکه چند سطر بعد خود شیخ بزرگوار رحمه الله به این مطلب تصریح می‌فرماید، والّا علم لدنّی را ـ که معصومین علیهم السلام از آن بهره‌مندند ـ با اجتهاد تفاوت ره از زمین تا آسمان است.

است ، و هیچگاه آن بزرگوار را با ابی‌حنیفه و مثل ابی‌حنیفه قیاس نتوان کرد ، ابوحنیفه‌ای که در استنباط احکام شرعی به قیاس و استحسان عمل می‌کرده و هر گونه خطا و اشتباهی درباره‌اش امکان دارد ، بلکه اعلام و بزرگان خودتان اعتراف به موارد زیادی از اشتباهات و خطاهای او نموده‌اند .[۱]

---

۱. خطیب بغدادی از شافعی نقل می‌کند که : در کتب پیروان ابوحنیفه نظر کردم یکصد و سی صفحه بود که هشتاد صفحهٔ آن برخلاف کتاب خدا و سنّت پیامبر بود !!.

و نیز شافعی می‌گوید : ابوحنیفه هنگام تألیف ، مسأله‌ای را به غلط طرح می‌کند سپس تمام مندرجات کتابش را مبتنی بر همان مسألهٔ غلط نموده و نتیجه گیری می‌نماید !.

و نیز خطیب بغدادی به نقل از ابی‌اسحاق فزاری چنین می‌نگارد :

ابواسحاق می‌گوید : نزد ابوحنیفه رفتم و از او مسأله‌ای را در امر جهاد پرسیدم ، جوابی به من داد ، به او گفتم : از رسول‌خدا ﷺ برخلاف آنچه تو گفتی به ما رسیده است ؟ ابوحنیفه گفت : ما را با کلام رسول‌خدا ﷺ چه کار !!.

و بار دیگر مسألهٔ دیگری را از او پرسیدم و جوابی از او شنیدم ، به او گفتم : از رسول خدا ﷺ غیر از آنچه تو می‌گوئی روایت می‌شود ، ابوحنیفه گفت : کلام رسول خدا ﷺ را با دم خوک محو کن !!.

و همچنین خطیب بغدادی نقل می‌کند از مالک بن انس (پیشوای فرقهٔ مالکیّه) که گفته است : در بین مسلمین کسی ولادت نیافته که ضررش بر اسلام از ابوحنیفه بیشتر باشد بلکه ضرر ابوحنیفه بر اسلام از همه افزون است !!.

و نیز از مالک بن انس نقل می‌کند که : فتنهٔ وجود ابی‌حنیفه بر این امّت از فتنهٔ وجود شیطان بیشتر و پر ضررتر است !!.

و همچنین خطیب نظر شریک بن عبدالله را دربارهٔ ابوحنیفه بدینگونه نقل می‌کند که : اگر در بین هر گروهی و عشیره‌ای از مسلمین خمّاری باشد بهتر است از اینکه در بین آنان

←

و گیریم که جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام معصوم نباشد، و به گمان و اعتراف شما «مجتهد» باشد ولی ما دلائلی داریم که وجوب پیروی از جعفر بن محمّد علیه السلام را اثبات می‌کند و هیچ یک از آن ادلّه در ابوحنیفه (که شما پیرو و تابع او هستید) وجود ندارد.

← کسی از پیروان و مبلّغین مرام ابوحنیفه باشد!!.

و نیز خطیب می‌نویسد: هنگامی که خبر مرگ ابوحنیفه را به سفیان ثوری (رئیس فرقهٔ گمراه صوفیّه در زمان امام جعفر صادق علیه السلام) دادند گفت: حمد خدائی را سزاست که مسلمین را از شرّ او (یعنی ابوحنیفه) راحت ساخت، و فرزندی بین مسلمین ولادت نیافته که نحوستش بر اهل اسلام بیشتر از ابوحنیفه باشد!!.

و همچنین خطیب می‌گوید: مالک بن انس و یارانش، حسین بن صالح و یارانش، سفیان ثوری و یارانش و احمد بن حنبل و یارانش (که همگی از بزرگان و فقهاء مکتب سقیفه هستند) اتّفاق بر گمراهی ابوحنیفه دارند!!.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» بیش از دویست روایت با سند تامّ و تمام نقل می‌کند که اقوال عدّه‌ای از پیشوایان مذاهب مکتب سقیفه و نظریّات آنان دربارهٔ ابوحنیفه در آن روایات موجود است و جماعتی از این پیشوایان در ضمن مقالات خودشان کفر ابوحنیفه را اثبات کرده‌اند.

رجوع شود به: تاریخ بغداد ـ ج ۱۳ / ص ۳۱۸ تا ۴۵۴، چ دار الکتب العلمیّة بیروت، لبنان.

و نیز جار الله زمخشری صاحب تفسیر کشّاف که از ثقات علماء اهل سنّت است در کتاب ربیع‌الابرار می‌گوید: یوسف بن اسباط گفته که: ابوحنیفه بیش از چهارصد حدیث از احادیث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را منکر شد.

و همچنین یوسف گفته که ابوحنیفه می‌گفت: اگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مرا درک می‌کرد و همزمان با من بود، در بسیاری از نظریّاتش از من پیروی می‌کرد.

رجوع شود به: ربیع الابرار ـ ج ۳ / ص ۱۹۷.

دلائل وجوب پیروی از جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام، و عدم جواز پیروی از ابوحنیفه و امثال او

دلیل اوّل

جمیع مسلمین ـ حتّی از فرقه‌های مختلف اهل سنّت و نیز دانشمندان معتزله[1] که با حضرتش مجالس بحث و گفتگوی متعدّد داشتند ـ اتّفاق دارند بر علم سرشار، تقوای ممتاز، اعتدال و میانه‌روی در جمیع امور و عظمت مقام و موقعیّتش، و تا کنون دیده نشده که در کتب جامعه‌شناسی و تاریخ و وقایع نگاری و نیز کتب جرح و تعدیل[2] احدی از مخالفین این جرأت را به خود داده باشد که کوچکترین خدشه و ایرادی به شأنی از شؤونات علمی و شخصیت اجتماعی و کمالات نفسانی جعفر بن محمّدالصّادق علیه السلام وارد کرده باشد، و با اینکه عدد دشمنان شیعه در ادوار مختلف از شماره بیرون است و غالب آنان از ملوک و جبابرهٔ ارض بودند و مردم هم سعی تامّ و بلیغ داشتند که به هر راست و

---

۱. اهل سنّت از جهت عقائد عمدتاً به دو فرقهٔ: اشاعره و معتزله تقسیم می‌شوند، برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: عقائد الانسان ـ ج ۲ / ص ۶۹ تا ۷۳، تألیف علّامهٔ نقید مرحوم حاج سیّد هاشم حسینی تهرانی رحمه الله.

۲. کتب جرح و تعدیل کتابهایی است که در فنّ رجال احادیث تألیف شده است، و موقعیّت اشخاص موجود در سند هر حدیثی را از جهت وثاقت و غیر آن تعیین می‌نماید، در کثیری از این کتابها از امام صادق علیه السلام به عنوان ناقل فرمایشات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده ولی در هیچ یک از آنها کوچکترین خدشه‌ای به مقامات علمی و کمالات معنوی امام جعفر صادق علیه السلام برای هیچ مؤلّفی میسّر نبوده است.

دروغی که شده خود را به آنان نزدیک نمایند و از حلوای سفرهٔ آنان بهره‌مند شوند ، ولی در عین حال کسی را یارای آن نبود که برای تقرّب به دستگاه حکّام جور و نزدیک شدن به دربار سلاطین زمان ـ که همه از دشمنان آشکار آل محمّد علیهم‌السلام بودند ـ به دروغ نسبتی ناروا به جعفر بن محمّد علیه‌السلام بدهد که از مقام و منزلت آن حجّت پروردگار بکاهد ، و سرّ این مطلب هم چیزی جز این نبود که خود افتراء زننده می‌دانست که افترائش به آن حضرت موجب ننگ و رسوائی خودش (یعنی خود مُفتری) بوده ، و هر شنونده‌ای این افتراء و نسبت سوء را به آن بزرگوار تکذیب می‌کند، و البتّه این منزلتی است بس رفیع که فقط شایستهٔ جعفر بن محمّد علیه‌السلام و آباء گرامیش و فرزندان شش‌گانه‌اش می‌باشد که خاندان نبوّت بوده و وارث جمیع شؤونات کمالی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند ، و همین امر سبب امتیاز این خاندان پاک از دیگران گردیده است .

اکنون از شما می‌پرسم : چگونه و به چه دلیلی جایز است پیروی از کسی را که همگان بر علم و عدالت و جواز پیروی از او اتّفاق دارند ترک کرد و از کسی تقلید نمود که از نظر علمی مشکوک بلکه مورد طعن اطرافیانش واقع گردیده است ؟

و اگر ادّعا کنید که عدّه‌ای هستند که از ابوحنیفه تعریف کرده‌اند ، در جوابتان می‌گوئیم : در مباحث علم رجال ثابت شده است که :[1]

اگر شخصی مورد طعن عدّه‌ای و مورد تمجید جماعتی دیگر قرار گرفت ، گفتار کسانی که طعن در آن شخص وارد نموده و او را از اعتبار ساقط کرده‌اند مقدّم است .

---

۱. تدریب الرّاوی ـ ج ۱ / ص ۱۶۸ ، تألیف جلال‌الدّین سیوطی .

جهت اطّلاع بر ایراداتی که بر ابوحنیفه و مبانی فقهی او وارد است کافی است به کتاب « المنخول » تألیف ابوحامد محمّد بن محمّد بن احمد طوسیّ شافعیّ (۴۵۰ ـ ۵۰۵) معروف به « غزّالی » مراجعه کنید ، مؤلّف کتاب بر مبنای ادلّهٔ مفصّلی که اینجا جای ذکرش نیست اثبات می‌نماید که ابوحنیفه خارج از دین اسلام بوده است .[۱]

و نیز بعضی از فضلاء مذهب شافعی کتابی تصنیف نموده به نام « النُّکَتُ الشَّریفَة فِی الرَّد عَلیٰ اَبِي حنیفَة » و من این کتاب را در مصر مشاهده نمودم ، تمام آنچه را « غزّالی » در کتابش آورده صاحب این کتاب ذکر کرده و مطالب دیگری نیز به آن افزوده است .

و شبهه‌ای نیست در اینکه پیروی از کسی که همگان بر علم و عدالتش اتّفاق دارند واجب و ضروری است زیرا امکان خطاء در چنین شخصی ضعیف و اطمینان به مطابقت با واقعِ آنچه که از خداوند متعال و رسولش به ما رسیده بیشتر است ،[۲] و به حکم مسلّم عقل و نقل با وجود برتر ، سراغ پست‌تر نباید رفت .

---

۱. از جملهٔ مطالب غزّالی در « المنخول » این است که : ابوحنیفه شریعت خاتم الانبیاء (صلّی الله علیه و آله) را زیر و رو کرد و طریق وصول به آن را در هم ریخت و ترتیب آن را مشوّش نمود و در راه وصول به شریعت قواعدی را پایه‌گذاری کرد که موجب هَدْم و نابودی اساس شرع محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله گردید و کسی که مرتکب چنین امری شود و آن را جایز بداند بدون شکّ کافر است .

۲. ناگفته نماند که این گونه تعبیرات دربارهٔ امام معصوم علیه السلام از باب مماشات با خصم است ، والّا با اعتقاد عصمت دربارهٔ حجّت‌های الهی ، مسألهٔ « احتمال خطاء یا گمان به واقع » موضوعی نخواهد داشت .

این یکی از دلائل زیادی بود که وجوب و لزوم پیروی از امام جعفر بن محمّد الصادق ﷺ را اثبات می‌نماید.

دلیل دوّم

دوّمین دلیل از مجموع آن ادلّه این است که: جعفر بن محمّد ﷺ جزء «اهل البیت» است که به نصّ صریح قرآن کریم در آیهٔ شریفه «تطهیر»[1] معصوم و مطهّر می‌باشند، و «تَطَهُّر» که خداوند حکیم آن را دربارهٔ «اهل البیت» اراده فرموده همان «عصمت» است و آن عبارت است از: پاکی از گناهان و پاکی از هر امر قبیح و ناشایستی همچنانکه عالم لغویّ مشهور «ابن فارِس» در کتاب معتبر خودش به نام «مُجْمَلُ اللُّغَة»[2] در بیان معنای کلمهٔ «تَطَهُّر» بیان کرده، و معلوم است که این همان «عصمت» است که شیعهٔ امامیّه دربارهٔ امامانشان بدان قائلند.[3]

و معلوم است که احدی از موافق و مخالف قائل نشده که ابوحنیفه نعمان بن ثابت جزء «اهل البیت» موجود در آیهٔ شریفهٔ «تطهیر» باشد.

و از آن رهگذر که پیروی از «معصوم» یقیناً موجب نجات از عذاب آخرت است پیروی از کسانی که قرآن شهادت بر عصمت و مصونیّت آنها از

---

۱. سورهٔ احزاب (۳۳) / ۳۳.

۲. مجمل اللّغة ـ ج ۳ / ص ۲۳۵.

۳. پیامبران و اوصیاء آنان ﷺ معصومند، و عصمت در لغت به معنای نگهداری است، و مراد از عصمت حجّت‌های الهی نگهداری از خطاء و گناه است به جهت داشتن روح ملکوتی و قدسی، و دلائل عصمت انبیاء و اوصیاء ﷺ در کتب عقائد مذکور است.

گناه و انحراف و خطاء می‌دهد امری حتمی و ضروری است .

بکریّ: ما قبول نداریم که جعفر بن محمّد الصّادق عليه السلام در زمرهٔ « اهل البیت » باشد که قرآن گواهی به عصمت آنان می‌دهد ، زیرا در احادیث صحیحه نزد ما به ثبوت رسیده که « اهل البیت » موجود در آیهٔ شریفهٔ تطهیر منحصر در پنج نفر بوده است .

اثبات عصمت خاندان نبوّت عليهم السلام

علویّ: فرض کنیم که آن حضرت در زمرهٔ آن پنج نفر که آیهٔ شریفهٔ تطهیر شامل آنهاست نباشد ،[1] ولکن باید قبول کرد که آنچه دربارهٔ آن پنج نفر ثابت است ـ که از آن جمله عصمت و وجوب تبعیّت می‌باشد ـ دربارهٔ آن حضرت (یعنی جعفر بن محمّد عليه السلام) هم ثابت است ، و دلیل این مدّعیٰ دو مطلب است :

---

۱. طبق روایات متواتر و نیز تصریح اعلام مفسّرین از شیعه و سنّی آیهٔ کریمهٔ « تطهیر » اثبات می‌کنند عصمت را برای رسول‌خدا صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ، فاطمهٔ زهراء ، امام حسن مجتبی و امام حسین سیّدالشّهداء عليهم السلام ، و عصمت سایر ائمّه عليهم السلام بر طبق نصوص کثیره و متواتره از جمله حدیث شریف « ثقلین » و روایات ائمّهٔ دوازده‌گانه بعد از رسول‌خدا صلى الله عليه وآله ـ که مورد قبول مخالفین شیعه نیز می‌باشد ـ ثابت می‌گردد ، و البتّه نزد خود شیعهٔ امامیّه ابواب زیادی در کتاب کافی شریف در مباحث حجّت منعقد است که هر یک برای اثبات « عصمت » ائمّهٔ دوازده‌گانه دلیلی وافی می‌باشد ، و نیز رجوع شود به کتاب : عمدة النّظر فی بیان عصمة الائمّة الاثنی عشر عليهم السلام ، تألیف : سید هاشم بحرانی رحمه الله صاحب کتاب تفسیر برهان .
و نیز رجوع شود به : عقائد الانسان ـ ج ۴ / ص ۱۳ تا ۲۱۵ ، تألیف علّامهٔ فقید مرحوم حاج سیّد هاشم حسینی تهرانی رحمه الله .

مطلب اوّل : هر کس قائل به عصمت پنج تن اهل کساء ـ که در آیهٔ تطهیر از آنان به عنوان « اهل البیت » یاد شده است ـ می‌باشد ، جعفر بن محمّد علیه‌السلام را هم « معصوم » دانسته و از آنان می‌شمارد ، و چون عصمت پنج تن اهل کساء به نصّ آیهٔ قرآن ثابت است ، و از طرفی ـ همانگونه که بیان شد ـ اجماع داریم که حکم نُه نفر دیگر از اهل البیت علیهم‌السلام در « عصمت » حکم آن پنج نفر است ، پس عصمت جعفر بن محمّد علیه‌السلام نیز ثابت می‌شود ، و قول به عصمت در آن پنج نفر و قائل شدن به عدم عصمت در بقیّهٔ اهل البیت علیهم‌السلام ـ که جعفر بن محمّد علیه‌السلام یکی از آن نُه نفر باقی مانده است ـ برخلاف اجماع مسلمین است .

مطلب دوّم : بر آگاه تاریخ پوشیده نیست که جعفر بن محمّد الصّادق علیه‌السلام و پدران گرامیش هیچ یک ، هیچ گاه به هیچ مجلسی از مجالس علماء و اهل فضل و دانش هیچگونه رفت و آمدی نداشته‌اند و حرفی از علم را از کسی فرا نگرفته‌اند ، و با اینکه احوالاتشان به وفور در کتب سیره ، تاریخ و رجال به تفصیل ذکر شده است ولی هیچ یک از دوست و دشمن نتوانسته چنین ادّعایی نماید که آن سروران دین و دنیا در مکتب احدی ولو به قدر چشم به هم زدنی شاگردی کرده باشند ، بله آنچه در کتب مذکور است این است که : جعفر بن محمّد علیه‌السلام علم را از پدرش محمّد بن علیّ الباقر علیه‌السلام اخذ نموده ، و محمّد بن علیّ علیه‌السلام از پدرش علیّ بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام گرفته ، و جناب علیّ بن الحسین علیه‌السلام از پدرش حسین بن علی علیه‌السلام اخذ نموده ، و حسین بن علیّ علیه‌السلام به اجماع همهٔ فرقه‌ها در زمرهٔ « اهل البیت » است .

اطلاق کلمهٔ «مجتهد» بر ائمّه علیهم‌السلام صحیح نیست

و نکتهٔ قابل توجّه اینکه: به طرق عدیده و أسناد صحیحه نزد ما ثابت شده که فرمایشات معصومین علیهم‌السلام و علومی که از آنان به دیگران می‌رسیده از راه «اجتهاد» به آن معنیٰ که در فهم و دانستن مطالب احتیاج بـه تأمّـل و فکـر و بررسی و مراجعه داشته باشند نبوده است، و هرگز چنین امری رخ نـداده کـه کسی در مسأله‌ای مطلبی از آنان پرسیده باشد و آنان در مقام جواب تأمّل نموده یا احتیاج به مراجعه داشته باشند.

و نیز هر یک از معصومین علیهم‌السلام تصریح فرموده‌اند که فرمایشات هر کدام از آنان در حکم فرمایشات پدران گرامشان بوده، و فرمایشات پدرانشان حکم کلام رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دارد، و البتّه ایـن مـطلب از روی آثـار صحیحه و روایات مسلّم الصّدور نزد ما ثابت است.[1]

پس از این بیانات به وضوح ثابت می‌شود که کلام جعفر بن محمّد علیه‌السلام کلام کسانی است که به نصّ آیهٔ قرآن «مطهّر و معصوم» هستند.

دلیل سوّم

دلیل سوّم بر لزوم تبعیّت از حضرت جعفر بن محمّد الصّـادق علیه‌السلام و عـدم جواز پیروی از ابوحنیفه و امثال او حدیث شریف «ثقلین» است.

در صحاح احادیث خودتان به طرق صحیحهٔ کثیره و فوق حدّ تواتر ثـابت

---

۱. بصائر الدّرجات ـ ص ۳۱۹، حدیث ۲، امالی مفید رحمه‌الله ـ ص ۴۲، حـدیث ۱۰، اصـول کافی ـ ج ۱ / ص ۴۲، ارشاد شیخ مفید رحمه‌الله ـ ص ۲۷۴.

شده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند : من در بین شما دو گوهر گرانبها از خود باقی می‌گذارم ، آن دو عبارتند از : کتاب خدا و عترتم که اهل‌بیت من هستند ، اگر بدانها چنگ بزنید (و از آن دو تبعیّت نمائید) هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد ، و البتّه آن دو هیچگاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند .[۱]

همانگونه که پیداست رسول‌خدا ﷺ در این فرمایش خودشان تصریح می‌فرمایند که : متمسّک به کتاب خداوند و عترت هرگز گمراه نخواهد شد ، و معلوم است و همگان می‌دانند : غیر از شیعه کسی یافت نمی‌شود که این فرمان

---

۱. این حدیث شریف که در کتب فریقین معروف به « حدیث ثقلین » است به الفاظ گوناگون از رسول‌خدا ﷺ نقل شده است :

کلمهٔ « ثقلین » به دو گونه قرائت شده است : ثَقَلَیْن ، ثِقْلَیْن .

« ثَقَل » در لغت به معنای هر چیزی است که ارزشمند بوده و مورد رغبت دیگران واقع گردد .

« ثِقْل » به معنای هر چیز سنگینی و نیز به معنای گنج می‌باشد .

با توجّه به معانی این دو لفظ ، روشن می‌شود که هر دو قرائت صحیح بوده و نیز مناسبت بین معنای لغوی و آنچه مورد نظر رسول‌خدا ﷺ می‌باشد واضح است .

و نیز از جمیع نقلهای « حدیث ثقلین » استفاده می‌شود که : امیرالمؤمنین و یازده فرزندش علیهم‌السلام خلفاء رسول‌خدا ﷺ بعد از آن سرور می‌باشند .

مشاهیر اعلام اهل سنّت همگی متّفقند که : مفاد « حدیث ثقلین » همان است که شیعهٔ امامیّه مدّعی است ، از جمله ابن حجر مکّی چنین می‌نگارد :

« رسول‌خدا ﷺ با این فرمایش ، امّت را به اقتداء و تمسّک و فراگیری از علم سرشار این دو منبع دانش فرمان می‌دهند ، الصّواعق المحرقة /ص ۲۳۱ » ، برای بحث مفصّل‌تر راجع به این حدیث شریف رجوع شود به : حقائق الایمان ـ ص ۱۶۸ تا ۱۷۲ .

رسول‌الله صلی الله علیه و آله را امتثال نموده باشد ، زیرا سایر فرق مسلمین ـ در عین این که به فضائل و مناقب و شؤونات علمی و کمالات روحی عترت علیهم السلام معترفند ـ عترت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را مانند باقی مردم قرار داده‌اند و برای آنان ، لزوم و وجوب تبعیّت قائل نشده‌اند و اخذ به نظریّات و فرمایشات عترت علیهم السلام نکرده‌اند .

و خود مشاهده می‌کنی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این فرمایش خود ، سفارش به پیروی و تبعیّت از قرآن و عترت علیهم السلام فرمودند ، و در کنار قرآن افرادی مانند ابوحنیفه و شافعی را قرار ندادند که پیروان مذاهب اربعه بتوانند لااقلّ آن را دستاویز خود قرار دهند .

پس جای آن است که پرسیده شود : چگونه امکان دارد تمسّک به کسانی که ـ به شهادت و نصّ مسلّم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ـ پیروی از آنان مسلّماً موجب نجات و هدایت است را ترک نمود و از کسانی تبعیّت کرد که نه تنها در پیروی از آنان امید نجات نیست بلکه به اعتراف مشاهیر و اعلام از دانشمندان و محدّثین و رؤسا مذاهب خودتان ، در پیروی از آنان جز گمراهی و انحراف چیز دیگری یافت نخواهد شد ؟

پرواضح است که منشأ این انتخاب نابجا ـ یعنی ترک تبعیّت از کسانی که مورد توصیهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده ، و تبعیّت از کسانی که سبب گمراهی و انحراف می‌شوند ـ چیزی جز نادانی و کج فهمی و گمراهی نخواهد بود .

و امور یاد شده تماماً به طور قطع و یقین ما را وادار به تبعیّت از عترت پاک رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌نماید ـ و بیان شد که جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام بدون شکّ در زمرهٔ عترت علیهم السلام است ـ و جای عذر در ترک تبعیّت عترت علیهم السلام برای کسی باقی نمی‌گذارد .

و بر فرض اگر کسی از روی عناد در این مطلب با ما منازعه کند و بگوید : خیر ، با وجود تمامی این ادلّه باز هم ما یقین و قطع به لزوم و وجوب تبعیّت از عترت علیهم السلام پیدا نمی‌کنیم ، به او می‌گوئیم : شکّی نیست که این ادلّه لااقلّ ، موجب ظنّ و گمان به وجوب و لزوم اتّباع از عترت علیهم السلام می‌شود ، و همین مقدار کافی است در اینکه بر شما لازم باشد عترت علیهم السلام را بر دیگران ترجیح داده و دست از پیروی از کسانی که حتّی گمان به برتری آنان هم ندارید بردارید ، زیرا به حکم مسلّم عقل و فرمان قاطع قرآن کریم ، دانا بر نادان مقدّم است و افضل حتّیٰ بر فاضل رجحان دارد تا چه رسد بر مفضول ، و انکار لزوم مقدّم کردن اعلم و افضل بر غیر اعلم و غیر افضل جز تبعیّت از هوای نفس و تقلید کورکورانه چیز دیگری نمی‌تواند باشد .

بکریّ : ما شکّی در این که عترت علیهم السلام صاحب نظر بوده و از مقامات علمی والائی برخوردارند نداریم ، و نیز شکّی نداریم که پیروان آنان اهل نجات و واصل به حیات جاوید و سعادت سرمدی هستند ، امّا مشکله‌ای که در پیش است و در پیروی از آنان کار را بر ما سخت نموده است این است که : مذهب آنان (عترت علیهم السلام) و نظریّاتشان در دسترس نبوده و همگان را راه دسترسی به آنان نیست ، برخلاف نظریّات صاحبان مذاهب اربعه .

نظریّات و علوم ائمّهٔ معصومین علیهم السلام در دسترس همگان بوده و هست

علویّ : مراد تو از این که می‌گوئی : مذهب و نظریّات عترت علیهم السلام نقل نشده و در دسترس نیست ، چیست ؟ آیا مرادت این است که امثال حنفیّه و شافعیّه و

پیروان سایر مذاهب، نظریّات و آراء عترت عليهم السلام را نقل نکرده‌اند؟ البتّه این امری است مسلّم و غیرقابل انکار، ولکن این مطلب ضرری به مدّعای ما نمی‌زند، زیرا اوّلاً: ما نیز مذهب و راه و روش پیروان ابوحنیفه و شافعی و امثال آنان را نقل نکرده‌ایم، و ثانیاً: خود شافعیّه نیز مثلاً نظریّات پیروان ابوحنیفه را نقل نکرده‌اند، و همچنین است باقی مذاهب، به این معنیٰ که هیچ یک از آنان آراء دیگری را نقل و نشر نکرده است، و در عین حال شافعیّه به حنفیّه نمی‌گویند که: ما نظریّات شما را قابل پیروی نمی‌دانیم چون در کتابهای ما نقل نشده است، پس از این جهت که اشکالی بر ما پیروان اهل‌بیت عليهم السلام وارد نیست.

و اگر مرادت این است که مذهب و روش عترت و اهل‌بیت رسول خدا صلى الله عليه وآله را هیچ یک از مسلمین نقل نکرده است بدون شک این سخن مدّعایی است بدون دلیل، زیرا شیعیان اهل‌بیت عليهم السلام و نیز بسیاری از اهل سنّت ـ از فرقه‌های مختلف ـ سیره و روش و نظریّات عترت عليهم السلام را نقل کرده‌اند، و خود شیعه در نهایت توجّه و اعتناء بر این مطلب بوده است و با دقّت هر چه تمام‌تر قاطبهٔ آنچه را که از سرورانشان یعنی عترت رسول‌خدا صلى الله عليه وآله باقی مانده در کتابهای مختلف و با ترتیب خاصّ مربوط به آن کتابها جمع‌آوری نموده، و نیز در موارد زیادی بحث‌های طولانی و مفصّل از رجال احادیثِ به دست رسیدهٔ از عترت عليهم السلام نموده و به جرح و تعدیل راویان آن پرداخته‌اند، و این مطلبی است غیرقابل انکار، و کتب و تألیفات پیروان اهل‌بیت عليهم السلام در این زمینه در دسترس همگان است.

البتّه قابل انکار نیست که تعداد علماء شیعه ـ رضوان‌الله علیهم اجمعین ـ از مجموع علماء مذاهب مختلف اهل سنّت کمتر است ، ولی مسلّماً تعداد آنان از تعداد علماء یک یک مذاهب ـ بخصوص حنابله و مالکیها ـ بیشتر است .

و این نکته قابل انکار نیست که همیشه و در همهٔ اعصار ـ بحمدالله ـ علماء شیعه دانشمندتر و با تقواتر از دیگر علماء بوده ، و در فنون مختلف علمی گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند ، و البتّه این مطلب ادّعای صِرْف نمی‌باشد زیرا :

در زمان ائمّهٔ دوازده گانهٔ شیعه علیهم‌السلام واضح است که هیچ کس را یارای برابری با ائمّه علیهم‌السلام در علم و عمل نبوده ، به گونه‌ای که شاگردانشان در بین خواصّ و عوامّ مردم به کثرت علم و قوّت مناظره و بحث در نهایت اشتهار بوده‌اند ، که از میان تعداد کثیر آنان می‌توان افراد زیر را نام برد :

هِشام بن الحَکَم ، هِشام بن سالم ، جمیل بن درّاج ، زرارة بن اَعْیَن ، محمّد بن مسلم ، مؤمن طاق و امثال آنان که مخالفین شیعه هم آنان را شناخته و زبان به ستایش و مدح این جماعت گشوده‌اند .

و امّا بعد از زمان ائمّه علیهم‌السلام (یعنی از سال ۳۲۹ هجری قمری به بعد) موقعیّت علمی و مراتب دانش و تقوای دانشمندان شیعه اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْس می‌باشد ، زیرا از آن زمان به بعد تعداد جدّاً کثیری ستارگان رخشنده در آسمان علم و دانش از بین شیعیان طلوع نمود که آوازهٔ علمیّت و مراتب دانش آنان زبانزد همگان گردید ، هر یک در زمان خود عدیم النّظیر و صاحب تألیفات و تصنیفات کثیره در نهایت استحکام و اتقان ، که نظریّات آنان تا این زمان محور مباحث محافل علم و دانش می‌باشد که افراد زیر تعداد بسیار کمی از آن عدّهٔ کثیر می‌باشند :

نام عدّهٔ کمی از دانشمندان شیعه در عصر غیبت

ابوجعفر محمّد بن علیّ بن بابویه قمّیّ معروف به « شیخ صدوق » صاحب کتاب « مَنْ لٰا یَحْضُرُهُ الفَقیه » ، ابوجعفر محمّد بن یعقوب کلینی رازی صاحب کتاب « الکافی » ، ابوجعفر محمّد بن محمّد بن النّعمان بغدادی معروف به « شیخ مفید » صاحب کتاب « الارشاد » و تألیفات زیاد دیگر ، ابوجعفر محمّد بن حسن بن طوسی مشهور به « شیخ طوسی » صاحب کتاب « التّهذیب » و کتاب « الاستبصار » ، علیّ بن حسین بن موسی معروف به « سیّد مرتضی » و ملقّب به « عَلَم الهدی » نقیب طالبیّین صاحب کتاب « الذّریعة اِلیٰ اُصُول الشّریعة » ، ابوالحسن محمّد بن حسین موسوی ، ملقّب به « سیّد رضی » برادر سیّد مرتضی علم الهدی ، جامع خُطَب و نامه‌ها و وصیّت‌های امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ﷺ به نام : « نهج‌البلاغه » ، رضیّ‌الدّین ابوالقاسم علیّ بن موسی حسنیّ حسینیّ ، معروف به : سیّد ابن طاووس ، که فقط در ادعیهٔ واردهٔ از معصومین ﷺ دارای ۷۰ تألیف است ، غیاث الدّین عبدالکریم بن احمد بن طاووس حسنیّ برادرزادهٔ سیّد ابن طاووس ، صاحب کتاب «فَرْحَةُ الغَریّ فی تعیین قَبر مولانا امیرالمؤمنین علیّ ﷺ » ، نصیر الملّة والدّین محمّد بن محمّد بن حسن طوسیّ معروف به خواجه نصیرالدّین طوسی ، صاحب کتاب « تجرید الاعتقاد » و تألیفات کثیرهٔ نافعهٔ دیگر ، استاد الفضلاء کمال‌الدّین میثم بن علیّ ابن میثم بحرانی ، صاحب شروح سه گانهٔ (کبیر ، متوسّط ، صغیر) بر نهج‌البلاغه ، نجم‌الدّین جعفر بن حسن حلّی ، ملقّب به : « محقّق حلّی و محقّق اوّل » ، صاحب کتاب « شرایع الاسلام » ، جمال‌الدّین آیةالله حسن بن یوسف بن

مطهّر حلّی، مشهور به: «آیةالله العلّامة»، و ملقّب به: «علّامهٔ حلّی»، صاحب کتاب «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد»، و کتاب «تذکرة الفقهاء»، و کتاب «الالفَیْن» که دو هزار دلیل عقلی و نقلی بر اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ﷺ را در آن جمع‌آوری فرموده است، و ابوطالب محمّد بن حسن بن یوسف حلّی، ملقّب به «فخرالمحقّقین» و فرزند برومند علّامهٔ حلّی، صاحب کتاب «ایضاح الفوائد» که حلّ مشکلات کتاب «قواعد الاحکام» پدر بزرگوارش را نموده است، و نیز مانند این بزرگان از مشاهیر مشایخ علماء شیعه که تألیفات و مناظراتشان مشرق و مغرب عالم را پر کرده، و کسی که در تصنیفات این بزرگان به دیدهٔ انصاف نظر کند پی به علوّ مقام علمی و مراتب دقّت آنان خواهد برد، و البتّه منشأ انکار این مطلب نیز چیزی جز تعصّب و جهل نمی‌تواند باشد.

با این بیانات، شما چاره‌ای ندارید جز اینکه اعتراف به درستی راه و روش ما نموده و بدون هیچگونه تردیدی به برتری کسانی که ما پیرو آنان هستیم اقرار نمائید، و حقّانیّت مذهب و صحّت طریقهٔ شیعه نه تنها باید مورد اعتراف شما باشد، بلکه هر کسی که به دیدهٔ انصاف در مقالهٔ ما نظر کند و پرده‌های اوهام و تعصّب را از جلوی دیدگان نورانی عقل بر کنار زند چاره‌ای جز تسلیم در مقابل راه و روشی که «شیعهٔ امامیّهٔ اثناعشریّه در اصول دین و احکام می‌پیماید ندارد.

امّا شما به هیچ وجه نمی‌توانید ما را وادار به اقرار حقّانیّت طریقهٔ خودتان نمائید، چراکه ما «عصمت»[1] را در شخصی که از او پیروی می‌شود ـ البتّه به

---

۱. شیعهٔ امامیّه شرائطی را در «امام و جانشین پیامبر» معتبر می‌داند که از جملهٔ آنها ←

خاطر تصریح رسول‌خدا ﷺ ـ شرط نمودیم و دست شما از دامان چنین شخصی که قولاً و عملاً معصوم باشد در دستگاه معتقدین به مکتب سقیفه خالی است .

فقط « شیعه » فرقهٔ ناجیه است

نتیجهٔ آنچه تاکنون مذاکره گردید این است که : شیعهٔ امامیّهٔ اثنا عشریّه بالاتّفاق ، فرقهٔ ناجیه است ، و سایر مذاهب اگر طالب سعادت جاوید و عذر مقبول نزد پروردگار هستند باید رو به این مذهب ـ که اساسش مبتنی بر کتاب خدا و عترت معصوم رسول‌الله ﷺ است ـ بیاورند ، و صرف نظر از حکم مسلّم عقل بر مقدّم بودن آئین شیعه بر سائر مذاهب ، امر مسلّم و فرمان صریح رسول‌خدا ﷺ در « حدیث ثقلین » و صدها حدیث مانند آن ـ که خود مخالفین شیعه به قطعیّت صدور آنها از دو لب رسول‌خدا ﷺ اقرار داشته و در کتابهایشان تصریح به صحّت بلکه تواتر عدّهٔ زیادی از آن احادیث نموده‌اند ـ راهی جز تبعیّت صحیح و کامل از عترت ﷺ برای طالبین سلوک راه حقّ باقی نمی‌گذارد .

و شما اگر چه عملاً ملتزم به صحّت مذهب ما نیستند ، ولی به حسب قواعد مسلّمه نزد خودتان چاره‌ای جز اعتراف به صحّت آن ندارید ، زیرا خودتان می‌گوئید : سبب نجاتتان تقلید از کسی است که او را به اصطلاح « مجتهد »

← « عصمت » است ، و اعتبار این شرط در جانشین پیامبر ، سبب انحصار این منصب در عدّهٔ خاصّی گردیده و راه را برای ادّعای دیگران بسته است .

می‌دانید ، و به اعتراف خودتان همین مطب برای ما نیز حاصل است ، علاوه اینکه در کسی که ما از او پیروی می‌کنیم مرجّحاتی وجود دارد که به هیچ وجه قابل انکار نیست .

در این هنگام بکریّ (طرف مقابل مناظرهٔ با شیخ ﷺ) سر به جیب تفکّر فرو برده و سخنی برای جواب نداشت ، ولی با زیرکی هر چه تمام‌تر رشتهٔ بحث را عوض کرده و چنین گفت :

بکریّ : چرا و چگونه است که شما به بزرگان صحابهٔ رسول‌خدا ﷺ دشنام می‌دهید ؟ آنان کسانی بودند که با جانها و اموالشان آن حضرت را یاری نمودند تا اینکه دین حقّ به شمشیر آنان ـ چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از ارتحال آن سرور از دنیا ـ عالمگیر شد ، کشورهای مختلف که تحت سیطرهٔ شرک و کفر بود را فتح کردند و تا حدّی که در امکانشان بود از نصرت دین خدا فرو گذار نکردند ، حتّی اینکه فتوحاتی که در زمان عمر بن الخطّاب واقع گردید ، مانندش در زمان هیچ یک از خلفاء انجام نشد ، بلکه فتوحات زمان خلیفهٔ ثانی از فتوحاتی که در زمان رسول‌خدا ﷺ به وقوع پیوست به مراتب بیشتر بود ، مانند فتح مصر ، شام ، بیت المقدس ، روم ، عراق ، خراسان توابع فارس .

و نیز قوّت ، صلابت ، سطوت و شدّت سخت‌گیری خلیفه ثانی در امر دین ! ! قابل انکار هیچ کس نیست .

هنگامی که من به براهین شما که برای حقّانیّت مذهبتان اقامه نموده‌اید نظر می‌نمایم انصافاً آنها را براهینی قوی و کامل و دور از هر گونه امکان خدشه‌ای می‌یابم ، امّا وقتی با این امر مواجه می‌شوم که شما اکابر اصحاب رسول‌خدا ﷺ را دشنام و ناسزا می‌گوئید و حال اینکه آنان از خواصّ

همراهان آن حضرت بودند و در پذیرش دین اسلام بر دیگران سبقت گرفتند ، و از نزدیکان حضرت به شمار می‌رفتند تا اینکه دخترانشان را به زنی گرفت ، و نیز آیاتی از قرآن در مدح آنان نازل گردید ، و در عین حال و با این امتیازات شما با اصرار هر چه تمام‌تر آنان را دشنام داده و از آنـان تـبرّی مـی‌جوئید ، و همین است که موجب انزجار و نفرت من از راه و روش شما گردیده ، و مرا بر آن می‌دارد که بر فساد و بطلان طریقهٔ شما معتقد شوم .

در اینجا شیخ بزرگوار ﷺ مـی‌فرماید : پس از ایـنکه کـلمات خـصم پـایان یافت من یقین کردم که اگر تصریح به وجوب سبّ و شتم صحابه در مذهبمان ـ البتّه صحابه‌ای که اثبات مـی‌کنیم استحقاق سبّ و شـتم را دارنـد ـ نـمایم او هیچگاه به مذهب شیعه گرایش پیدا نخواهد کرد ولو اینکه هزار دلیل غیرقابل انکار برایش اقامه نمایم ، زیرا محبّت آنان در قلبش رسوخ نموده و برای آنـان جاه و منزلت رفیعی را معتقد شده بود و قبح سبّ و دشنام به آنـان در نـظرش مسلّم بود ، به همین جهت چاره‌ای ندیدم که با او از درِ مماشات و مدارا وارد شوم ، چنین گفتم :

علویّ : وجوب سبّ و دشنام صحابه ارتباطی به مذهب ما ندارد ، و جز این نیست که عوامّ مردم و متعصّبین از شیعه صحابه را دشنام می‌دهند ، امّا در بین علماء هیچ کس قائل به وجوب سبّ و دشنام آنان نشده است ، و کتابهای شیعه در این زمینه در دست است و شما می‌توانید به آنها مراجعه نمائید .

و برایش قَسَمهای شدید و غلیظ یاد کردم که : اگر کسی هزار سال در دنیا زندگی کند و معتقد به مذهب اهل‌بیت ﷺ بوده و آنان را دوست داشته و پیرو آنان

باشد و از دشمنانشان بیزاری بجوید ولی هرگز صحابه‌ای را سبّ نکند در نزد شیعیان هیچ خطائی را مرتکب نشده و در ایمانش کمترین خللی وجود ندارد.

پس از ایراد این مطالب صورتش برافروخته شد و حال نفرت و انزجارش تبدیل به انس و دوستی گردید، زیرا می‌دانست که من در اظهار این مطالب چیزی جز خیر و صلاح او را طالب نیستم.

علویّ: حال که نزد تو کثرت علم اهل‌بیت نبوّت عليهم‌السلام و علوّ مرتبهٔ علمی آنان ثابت گردید، و دانستی که آنچه از نزدشان صادر شده عین حقّ بوده و از هر حیث بر دیگران ترجیح دارند، پس مسلّماً آنان ـ یعنی اهل‌بیت عليهم‌السلام ـ سزاوارترند به اینکه از آنان پیروی شود، و شما را نیز لازم است که در گروه پیروان آنان وارد شوی.

بکریّ: من شهادت می‌دهم که تابع آنان هستم، ولی به هیچ وجه به خود اجازه نمی‌دهم که زبان به سبّ و دشنام صحابه بگشایم.

علویّ: ضرورتی ندارد که صحابه را دشنام بدهی، امّا از تو می‌پرسم: حال که به عظمت مقام خاندان نبوّت عليهم‌السلام پی بردی، و آنان را مورد ستایش خدا و رسولش یافتی نظرت دربارهٔ کسانی که با آنان دشمنی کردند و اهل‌بیت عليهم‌السلام را آزردند چیست؟

بکریّ: من از دشمنان و آزارکنندگان عترت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیزارم و برائت می‌جویم.

علویّ: همین مقدار کفایت می‌کند که معتقد شوی دوستی و محبّت عترت عليهم‌السلام با دوستی دشمنان عترت عليهم‌السلام قابل اجتماع نیست.

اعتراف خصم به حقّانیّت مذهب شیعه

بکریّ: خدا و رسول و ملائکه را شاهد می‌گیرم که من خاندان نبوّت و عترت پاک رسول‌خدا ﷺ را دوست داشته و پیرو آنان هستم و از دشمنان آنان بیزارم.

شیخ بزرگوار رحمه الله می‌فرماید: پس از آن از من کتابی درخواست کرد که او را به فقه اهل‌بیت علیهم السلام آشنا نماید، من نیز کتاب شریف «المختصر النّافع» تألیف شیخ نجم‌الدّین ابی‌القاسم جعفر بن حسن حلّیّ، ملقّب به «محقّق اوّل» را در اختیارش قرار دادم، و بدین ترتیب اوّلین مجلس مناظرهٔ ما پایان یافت.



ـ مجلس دوّم ـ

شیخ بزرگوار ﷺ می‌فرماید :

بعد از آنکه مجلس اوّل پایان یافت ، شبی دیگر او را ملاقات کردم و او را یافتم که در پذیرش حقّانیّت مذهب شیعه متأمّل بوده و دارای دغدغهٔ خاطر است ، زیرا تمام صحابه بدون استثناء در نظر او از منزلت رفیعی برخوردار بودند ، و بی‌توجّهی شیعه به عدّه‌ای از آنان در نظرش کاملاً دور از واقعیّت بود ، از آن رهگذر که مناظرهٔ ما در شهری مانند « حلب » انجام می‌گرفت ، شهری که از دیر باز محلّ اجتماع مخالفین اهل‌بیت علیهم‌السلام بود ، و طرف مقابل نیز از معاریف و افراد سرشناس آن شهر بود ، و پرده‌برداری از بعضی از امور برخلاف تقیّه و مصالح عمومی شیعه بود ، مجلس دوّم را بدین گونه آغاز نمودم :

ادلّهٔ تبرّی شیعه از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام

علویّ : اگر با خداوند متعال عهد و پیمان ببندی که در برخورد با مطالبی که بازگو می‌کنم از درِ انصاف درآیی و آنچه برایت می‌گویم را ـ جز از اهلش ـ

کتمان کنی، براهین شیعهٔ امامیّه را در لزوم سبّ و دشنام به عدّه‌ای که فقط نام صحابی بر روی آنان است - ولی از حقیقت صحبت و همنشینی با رسول خدا ﷺ کوچکترین بهره‌ای نبردند، بلکه در مقام معارضهٔ با آن بزرگوار برآمدند - برای تو بیان خواهم نمود، او نیز در حضور من با خداوند متعال عهد و پیمان بست که تا وقتی زنده است کتمان این مطالب را نموده و بر این امر قسم‌های شدید و غلیظی یاد کرد.

علویّ: نظر شما دربارهٔ صحابه‌ای که عثمان بن عفّان را در مدینه کشتند چیست؟[1]

---

۱. روز اوّل محرّم الحرام سال ۲۴ هـ. ق عثمان بن عفّان پیراهن خلافت را به بر کرد و در اواخر سال ۳۵ هـ. ق روز چهارشنبه بعد از عصر مقتول گردید.

روزی که از دنیا رفت نزد خازن او صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم نقره بود، و قیمت باغات و زمینهای مزروعی که از خودش باقی گذاشت صد هزار دینار طلا به شمار رفته و نیز اسب و شتر بی‌شماری از او باقی ماند.

به سبب عطایای او در زمان خلافتش تعداد زیادی از صحابه به مال و منال فراوان رسیدند از بین آنان: «زبیر بن عوّام» که خانه‌های قیمتی بنا نمود و بعد از وفاتش پنج هزار دینار و هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز و اشیاء دیگری از او به جای ماند، و «طلحه» که دولتش به مرتبه‌ای رسید که غلّهٔ عراقش هر روزی هزار دینار یا بیشتر بوده، و دیگری «عبدالرّحمن بن عوف» که صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و نیز عدّهٔ زیاد دیگری.

عثمان به اقارب و خویشان خود از بنی‌امیّه مال بسیار بخش می‌کرد، واقدی روایت کرده که: ابوموسی اشعری مال عظیمی از بصره به سوی عثمان فرستاد، عثمان تمام آن اموال را میان اهل و اولاد خود به کاسه قسمت کرد.

و نیز نقل شده که: سیصد دینار به حکم بن ابی‌العاص و صد هزار درهم به سعید بن

←

....

← العاص بخشید، شتران صدقه را به حارث بن الحکم (برادر مروان) بخشید، و حکایات عطایای او به مروان و دامادهای خود و غیر ایشان معروف است، با اینکه حکم و حارث و مروان هر سه در اثر خیانت‌هایی که در مدینه به نوامیس مسلمین می‌نمودند از طرف رسول‌خدا ﷺ به طائف تبعید شده بودند ولی عثمان در زمان خودش هر سه نفر را به مدینه برگرداند و اموال کثیری را به آنان بخشید.

و غیر از اینها امور زیاد دیگری از عثمان ظاهر شد که بر مردم گران آمد مانند: رفتار او با عبدالله بن مسعود و عمّار بن یاسر و نیز بیرون کردن جناب ابوذرّ از مدینه به ربذه، و والی نمودن افراد فاسق و خمّار بر بلاد، که یکی از آنان «ولید بن عُقْبَة» برادر ناتنی‌اش بود که ولایت کوفه را به او داد، ولید به کثرت فسق و فجور معروف بود به حدّی که با حالت مستی هنگام نماز صبح به مسجد آمد و فریضهٔ صبح را چهار رکعت بجا آورد و به مردم گفت: اگر مایلید زیادتر کنم، و عامل دیگرش «عبدالله ابن أبی‌سَرْح» در مصر ظلمها نمود و بلاها بر سر مردم آورد.

مصریان به مدینه آمده و از عبدالله شکایت کردند، عثمان، محمّد بن ابی‌بکر را والی مصر کرد و او را با مصریان روانهٔ مصر ساخت، در بین راه قاصدی از عثمان دیدند که به مصر می‌رود، او را تفتیش کردند، نامه‌ای نزدش یافتند که به عبدالله نوشته بود: محمّد بن ابی‌بکر را بکش و همراهانش را سر و ریش بتراش و بعضی را حبس و بعضی دیگر را بر دار آویزان کن!!

مصریان به مدینه برگشتند و با قبائل بنوزهره و بنو هُذَیْل و بنو مخزوم و غفار و عدّهٔ دیگری همدست شدند و دور خانهٔ عثمان را محاصره کردند و آب را از او منع نمودند، چهل و نه روز مدّت محاصره به طول انجامید تا اینکه محمّد ابن ابی‌بکر با دو تن دیگر از بام خانه‌های انصار داخل خانهٔ او شدند، محمّد ریش عثمان را به دست گرفت و خواست او را ضربتی زند ولی اقدام نکرده و برگشت، آن دو نفر بر عثمان آویخته و ←

بکریّ: قتل عثمان به دست صحابه عملی بود که صحابه از روی اجتهادشان انجام دادند و گناهی در این عمل بر گردن صحابه نخواهد بود، و علماء ما در کتابهایشان به این مطلب تصریح نموده‌اند.

علویّ: نظرت دربارهٔ عائشه و طلحه و زبیر و همدستان اینان که با امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام روز جنگ جمل پیکار کردند چیست؟ و

← خونش بریختند، و این در حالی بود که مروان و هفده نفر دیگر با عثمان بودند!! بدنش تا سه شبانه روز بر روی زمین بود و کسی اجازه نداشت او را به خاک سپارد زیرا عائشه فتوایٰ داده بود که عثمان یهودی است و مکرّر می‌گفت: اُقْتُلُوا نَعْثلاً فَإِنَّهُ كَفَرَ: این مرد ریش دراز یهودی را بکشید که کافر شده است، بالاخره روز شنبه پیش از ظهر در مدینه در موضعی معروف به «حشّ کوکب» که قبرستان یهودی‌های مدینه بود او را دفن کردند، بعداً معاویة ابن ابی‌سفیان در زمان امارتش دیوار بقیع را خراب کرد و آن قسمت را جزء بقیع نمود.

رجوع شود به: انساب الاشراف بلاذری ـ ج ۵ / ص ۱۷ تا ۲۸ و ۷۰، ۷۵ و ۹۱، معارف ابن قتیبهٔ دینوری ـ ص ۸۴، مرآت الجنان یافعی ـ ج ۱ / ص ۸۵، تاریخ ابن کثیر ـ ج ۸ / ص ۷۰، سیرهٔ ابن هشام ـ ج ۲ / ص ۲۵، حیوة الحیوان دَمیری ـ ج ۱ / ص ۱۹۴ و ۲ / ۲۵۹، تاریخ یعقوبی ـ ج ۲ / ص ۱۴۰، کنزالعمّال ـ ج ۶ / ص ۹۰، عقدالفرید ـ ج ۲ / ص ۲۶۱ تا ۲۷۲، حبیب السِّیَر ـ ج ۱ / ص ۵۰۹، ملل و نحل شهرستانی ـ ج ۱ / ص ۵۹، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ـ ج ۲ / ص ۴۱ تا ۴۴، تاریخ طبری ـ ج ۴ / ص ۲۶ و ج ۵ / ص ۱۱۸ و ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۶، الامامة والسّیاسة ـ ص ۵۱، کامل ابن اثیر ـ ج ۳ / ص ۷۰، الرّیاض النّضرة ـ ج ۲ / ص ۱۲۳، تاریخ الخمیس ـ ج ۲ / ص ۲۵۹، طبقات ابن سعد ـ ۵ / ۲۵، چاپ لیدن، ۴ / ۱۶۶، اسدالغابة ـ ۲ / ۱۵، القاموس المحیط ـ ۴ / ۵۹، لسان العرب ـ ۱۲ / ۱۹۳، تاج العروس ـ ۸ / ۱۴۱ و السّیرة الحلبیّة ـ ۳ / ۳۱۴؛ تاریخ ابن‌عساکر ـ ۷ / ۳۱۹، نهایة ابن‌اثیر ـ ۴ / ۱۶۶.

خودت می‌دانی که از طرفین شانزده هزار نفر در معرکهٔ قتال، کشته شدند.
و نیز دربارهٔ معاویه فرزند ابوسفیان و اتباعش که در صفّین با امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام جنگیدند و حدود شصت هزار نفر از طرفین کشته شدند چه می‌گوئی؟

بکریّ: همان جوابی که دربارهٔ قاتلین عثمان دادم همان را می‌گویم، تمامی اینان از صحابه بودند و در این امور به اجتهادشان عمل کرده‌اند و هیچ یک گناهی ندارند!!

علویّ: آیا جواز اجتهاد منحصر به فرقه‌ای خاصّ از مسلمین است؟

بکریّ: خیر، برای هر کسی حقّ اجتهاد هست.

علویّ: چگونه است که اجتهاد در قتل صحابه (که از طرف عائشه و طلحه و زبیر و معاویه و اتباعش صورت گرفت)، و نیز اجتهاد در قتل خلیفه (عثمان بن عفّان) جایز باشد، و نیز روا باشد اجتهاد کردن در جنگ با برادر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله[1] و پسر عمویش و شوهر دخترش فاطمهٔ زهراء سیّدهٔ زنان

---

۱. خداوند متعال بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در آسمان اخوّت و برادری قرار داد، و در زمین نیز آن سرور در موارد عدیده امیرالمؤمنین علیه السلام را به برادری خود برگزیدند و این مطلب در بیش از ۴۰ کتاب از مصادر مهمّ اهل سنّت مذکور است.
رجوع شود به: تذکرة الخواصّ ـ ص ۱۴، چاپ سنگی، الفصول المهمّة ـ ص ۳۸، نورالابصار شبلنجی ـ ص ۷۸، کفایة الطّالب ـ ص ۲۳۹، سنن ترمذی ـ ج ۵ / ص ۶۳۶، طبع بیروت ـ دارالتّراث العربی، سنن نسائی ـ ج ۴ / ص ۷۴، طبع بیروت ـ داراحیاء التّراث العربی، الخصائص ـ ص ۳، طبع مصر، الاستیعاب ـ ج ۳ / ص ۳۵،

←

عالمیان، دانشمندترین خلائق، زاهدترین بندگان، نزدیک‌ترین مردمان به رسول گرامی ﷺ، وارث علم خاتم الانبیاء، آنکه عمود اسلام به شمشیر او بر سر پا شد، آنکه خداوند متعال و رسول دو سرا به ستایش‌هایی بلیغ او را ستودند به گونه‌ای که دوست و دشمن اعتراف دارند و راهی برای انکار فضائلش نبوده و نیست، آنکه خداوند عالمیان در قرآنش ولایت او را بر همهٔ مردم

← طبع مصر در حاشیهٔ کتاب الاصابة، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق ـ ج ۱/ص ۱۱۷، طبع بیروت ـ سال ۱۳۹۸ هـ. ق.

عجیب اینجاست که «ابن تیمیّه» که شیخ الاسلام اهل سنّت و جماعت است به خاطر عداوت و دشمنی که با امیرالمؤمنین علیه السلام دارد با نهایت وقاحت و بی‌شرمی «مؤاخاة» یعنی برادری افکندن بین رسول‌خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده و می‌نویسد: امّا حدیث «مؤاخاة» و برادری باطل است و دروغ، زیرا پیامبر بین خودش و احدی برادری نیانداخته است، و نیز بین هیچ یک از مهاجرین با یکدیگر و نه بین هیچ یک از انصار با یکدیگر براردی قرار نداده است!! (منهاج السّنّة ـ ج ۲/ص ۱۱۹).

و باید دانست که انکار حدیث «مؤاخاة» تنها موردی نیست که ابن تیمیّه خیانت به فضائل مسلّم و غیرقابل انکار امیرالمؤمنین علیه السلام نموده است، چرا که او صدور حدیث ثقلین را نیز از رسول خدا ﷺ منکر است!! کما اینکه سلف ناصالحش امام المشکّکین فخر رازی، حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در حجّة الوداع و واقعهٔ غدیر خمّ را دروغ محض می‌داند و می‌گوید: علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام هنگام حجّةالوداع در یمن بوده است.

آیا جای خندهٔ تلخی که از گریه غم‌انگیزتر است اینجا نیست؟

و روشن است که فاتحهٔ اسلامی که شیخش چنین معاند هرزه‌گویی باشد ـ که همهٔ مقدّسات اسلام را به باد مسخره و استهزاء گرفته و اکثر احادیث قطعیّ الصّدور رسول‌خدا ﷺ را منکر شده است ـ باید خوانده شود.

قرین ولایت خودش قرار داده آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

«منحصراً کارگزار و سرپرست و اَوْلیٰ به نفس شما خداوند و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و به نیازمندان در حال رکوع صدقه می‌دهند.

و مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا: مؤمنان» در این آیهٔ کریمه به اتّفاق مفسّرین، علیّ ابن ابی‌طالب علیه‌السلام است،[2] و آنکه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم دربارهٔ او

---

۱. سورهٔ مائده (۵) / ۵۵.

۲. این آیهٔ کریمه دربارهٔ خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال رکوع است و معروف است به «آیهٔ ولایت»، و طبق صریح آیهٔ کریمه همان ولایتی که برای خداوند متعال بر بندگان ثابت است، با همان عرض و طول برای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و کسی که در حال رکوع به فقیر صدقه اعطاء فرموده است ثابت است، و منشأ انکار دلالت آیهٔ کریمه بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام چیزی جز عناد و تعصّب نمی‌تواند باشد.

دربارهٔ شأن نزول آیهٔ کریمه در مورد خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه‌السلام رجوع شود به: ترجمة الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام من تاریخ مدینة دمشق ـ ج ۲ / ص ۴۰۹، فرائد السّمطین ـ ۱ / ۱۸۷ و ۱۹۵، مناقب ابن مغازلی ـ ص ۳۱۱ و ۳۱۴، کفایة الطّالب ـ ص ۲۲۸ و ۲۴۹، احکام القرآن جصّاص ـ ۴ / ۱۰۲، مناقب خوارزمی ـ ص ۱۸۶ و ۱۸۷، فتح القدیر شوکانی ـ ۲ / ۵۳، اسباب النّزول واحدی ـ ص ۱۱۳، شواهد التّنزیل ـ ۱ / ۱۶۱ تا ۱۸۴، معرفة علوم الحدیث ـ ص ۱۰۲، انساب الاشراف ـ ۱ / ۱۵۰، تفسیر طبری ـ ۶ / ۲۸۹، تفسیر ابن کثیر ـ ۲ / ۱۴، لسان المیزان ـ ۲ / ۳۷۹، مجمع الزّوائد ـ

←

فرمودند: مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَعَلِیٌّ مَوْلاه: هر که من مولای اویم این علی علیه‌السلام مولاست او را،[1] و نیز سرور عالمیان در حقّش فرموده: اَنَا مدینَةُ العِلْمِ وَعَلِیٌّ

← ۱۷/۷، تفسیر فخر رازی ـ ۱۲/۱۶ و عقد الفرید ـ ۳/۳۴ و ج ۵/۹۶، تفسیر کشّاف ـ ۴/۱۹۷، جامع الاصول ـ ۹/۴۷۸، ذخائر العقبی ـ ص ۸۸، تفسیر روح المعانی ـ ۶/۱۴۹، البحر المحیط ـ ۳/۵۱۳، تفسیر خازن ـ ۱/۴۸۴، ینابیع المودّة ـ ۱/۱۱۴ و تفسیر قرطبی ـ ۶/۲۲۱.

۱. این حدیث شریف معروف است به «حدیث غدیر» که در ضمن خطبه‌ای طولانی در روز هیجدهم ذی الحجّة، هنگام مراجعت از حجّة‌الوداع بعد از نزول مکرّر آیهٔ ۶۷ سورهٔ شریفهٔ مائده ﴿یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ: ای پیامبر، به خلق برسان آنچه را از خدایت بر تو نازل شده، که اگر این امر خطیر را به انجام نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفهٔ پیامبری را نکرده‌ای) از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در وادی جُحْفه در مکانی به نام «غدیر خم» برای مردم بیان شد، در میان آنچه خداوند متعال بر پیامبر نازل فرموده واقعهٔ غدیر از جلوهٔ خاصّی برخوردار است، چرا که خداوند متعال در آیهٔ کریمهٔ فوق الذّکر (مائده (۵) / ۶۷) که به «آیهٔ تبلیغ» مشهور است بابیان قاطع و خطابی توأم با تهدید، عبد مکرّم و رسول برگزیدهٔ خودش را مخاطب قرار می‌دهد، و پر واضح است که این گونه مخاطبه در قرآن کریم با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در موارد بسیار معدودی است که از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، و این نیست مگر به خاطر توجّه‌دادن اکید امّت مسلمان به مفاد این گونه خطابات و اتمام حجّت از طرف خداوند منّان بر بندگان کفور و عنود.

و باید دانست که سورهٔ مائده (که آیهٔ تبلیغ جزء آن است) به اجماع مسلمین آخرین سوره‌ای است که نازل شده، و قُرْطُبی در تفسیرش ادّعای اجماع صریح می‌کند بر اینکه سورهٔ مائده در مدینه نازل شده و بعضی از آیات آن مربوط به حجّة الوداع است.

←

بابُها : منم شهر علم و علی علیه‌السلام درِ آن شهر است ،[1] و نیز دعای آن سرور که از

← (تفسیر قرطبی ـ ۶ / ۳۰).

این حدیث شریف از بیش از ۱۴۶ نفر از صحابه نقل شده است که از جملهٔ آنهاست : ابوبکر ابن ابی‌قحافه ، عمر بن الخطّاب ، عثمان بن عفّان ، عبدالله بن مسعود ، عبدالله بن عمر ، عبدالله بن عباس ، عبدالله بن ثابت انصاری ، عبّاس بن عبدالمطّلب ، طلحه و زبیر ، سَمُرة بن جُنْدب و ... ، رجوع شود به : اسنی المطالب ـ ص ۳ ، اسد الغـابة ـ ۱ / ۳۰۸ ، الاصابة ـ ۳ / ۴۰۸ ، مناقب علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام (ابن مغازلی) ـ ص ۲۷ ، ترجمة الامام علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام من تاریخ مدینة دمشق ـ ۲ / ۸۶ ، تـاریخ الخـلفاء ـ ص ۱۱۴ ، الجرح و التّعدیل ـ ۴ / ۴۳۱ ، شواهـد التّـنزیل ـ ۱ / ۱۶۵ ، الدّرّ المـنثور ـ ۲ / ۲۵۹ ، الاستیعاب ـ ۲ / ۴۷۳ ، انساب الاشراف ـ ۲ / ۱۰۸ ، تاریخ بغداد ـ ۸ / ۲۰۹ ، المعارف ـ ص ۲۹۱ ، مسند احمد ـ ۱ / ۸۴ ، ۱۱۹ ، ۱۵۲ ، ۳۳۱ و ۴ / ۲۸۱ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰ و ۳۷۲ ، تاریخ الاسلام ذهبی ـ ۲ / ۱۹۷ ، الخصائص نسائی ـ ص ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ ، میزان الاعتدال ـ ۲ / ۱۴۲ ، لسان المیزان ـ ۴ / ۴۲ ، کنز العمّال ـ ۱۲ / ۲۰۸ ، تاریخ ابن کثیر ـ ۵ / ۲۲۱ و ۲۱۳ و ج ۷ / ۳۴۹ ، صحیح ترمذی ـ ۲ / ۲۹۸ ، جامع الاصول ـ ۹ / ۴۶۸ ، صحیح مسلم ـ ۷ / ۱۲۲ ، مصابیح السّنّة ـ ۲ / ۱۹۹ و ۴ / ۱۷۲ ، کفایة الطّالب ـ ۵۸ تا ۶۰ ، سنن ابن ماجه ـ ۱ / ۴۵ ، المستدرک حاکم نـیشابوری ـ ۳ / ۳۷۱ ، مـروج الذّهب ـ ۲ / ۳۶۴ ، تفسیر روح المعانی ـ ۲ / ۳۴۸ ، تفسیر کبیر فخر رازی ـ ۱۲ / ۴۹ ، مجمع الزّوائد ـ ۹ / ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، الرّیاض النّضرة ـ ۲ / ۱۶۱ ، التّاریخ الکبیر بخاری ـ ۱ / ۳۷۵ ، و تاریخ بغداد ـ ۵ / ۴۷۴ ، و ۷ / ۳۷۷ و ۸ / ۲۹۰ و ۱۲ / ۳۴۴ و ۱۴ / ۲۳۶ .

۱ . ایـن حـدیث مـعروف بـه حـدیث « مـدینة العـلم » است ، و دلالت مـی‌کند بـر ایـنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام باب دانش رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است ، و راه رسیدن به دانش آن سـرور ، حضرت مولی الموحدّین علیه‌السلام است ، و خود دلالت می‌کند که علم صحیح و کامل قرآن و دین و معارف عالم هستی که منقوش در لوح جان رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله است منحصراً نزد

←

خداوند عالمیان درخواست نمود که بهترین خلقش را بفرستد تا در خوردن مرغ بهشتی با آن حضرت شریک شود آنجائی که عرض نمود : اَللّٰهُمَّ آئْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ اِلَيْكَ : خداوندا ، نزد من فرست محبوب‌ترین بندگان را در نزد خودت ،[۱] و سرانجام بعد از وقوع قضایایی ، علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام در خوردن

← امیرالمؤمنین علیه‌السلام (و به حسب روایات کثیره نزد جمیع خاندان نبوّت علیهم‌السلام) است که لازمه‌اش افضلیّت آن ولیّ الهی است بر دیگران.

رجوع شود به : ذخائر العقبی ـ قسم اوّل ، باب ششم ، ص ۷۷، الفصول المهمّة ـ ص ۱۸، اسدالغابة ـ ج ۴ /ص ۱۰۰، تذکرة الحفّاظ ـ ۴ / ۱۲۳۱، تلخیص المستدرک ـ ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷، میزان الاعتدال ـ ۱ / ۲۴۷، تاریخ ابن کثیر ـ ۷ / ۳۵۹، مجمع الزّوائد ـ ۹ / ۱۱۴، ینابیع المودّة ـ ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۵۴، ۲۸۲، ۴۰۳ و ۴۱۴، و الاستیعاب ـ ۳ / ۳۸، تاریخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام من تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر ـ ۲ / ۴۶۴ ـ ۴۷۶، الجامع الصّغیر ـ ۱ / ۱۰۸، تاریخ الخلفاء ـ ۱۷۰، تفسیر روح المعانی ـ ۲۷ / ۳ و لسان المیزان ـ ۱ / ۴۳۲ و ۲ / ۱۲۳.

و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان می‌نویسد : برای این حدیث در کتاب « المستدرک » حاکم نیشابوری سندهای بسیاری است و کمترین چیزی که از آن اسناد به دست می‌آید آن است که این حدیث را اصلی است (و در این کلام اشاره به تواتر این حدیث است زیرا نتیجهٔ تواتر آن است که دانسته شود برای حدیث ، اصلی است یعنی قطعاً از پیامبر یا امام صادر شده و از گمانی بودن بیرون آید) ، لسان المیزان ـ ۲ / ۱۲۳.

۱. این حدیث نزد محدّثین مشهور و معروف است به « حدیث الطَّیر » ، و حاکم نیشابوری کتابی دربارهٔ این حدیث تألیف نموده و آن کتاب را « قصّة الطّیر » نامیده است ، و مرحوم میر حامد حسین هندی نیشابوری رحمه‌الله جلد چهارم کتاب شریف « عبقات الانوار » را اختصاص به تصحیح أسناد و طرق این حدیث داده ، و آن را از مدارک زیادی از کتب

←

....

← مخالفین نقل کرده است.
داستان «مرغ بریان» به هفت‌گونه نقل شده است که خود دلالت بر تعدّد واقعه می‌نماید، و خلاصهٔ یکی از آن قضایا این است:
انس بن مالک خادم رسول‌خدا ﷺ نقل می‌کند: روزی مرغی بریان به رسم هدیّه برای رسول خدا ﷺ آوردند، هنگامی که ظرف غذا را مقابل حضرت نهادند آن حضرت عرض کردند:
خدایا، محبوب‌ترین خلق خودت را برسان تا با من این مرغ را تناول نماید، انس می‌گوید: با خود گفتم: خدا کند آن شخص یکی از انصار باشد.
سپس امیرالمؤمنین ؑ بر در خانه ایستادند و به آرامی در را کوبیدند، گفتم: کیستی؟
فرمود: علیّ بن ابی‌طالب، گفتم: رسول‌خدا ﷺ مشغول کاری هستند، امیرالمؤمنین ؑ برگشتند، من نزد رسول‌خدا ﷺ آمدم و دیدم آن سرور مجدّداً همان دعا را بر زبان مبارک جاری ساختند، و من نیز همان مطلب گذشته را از خاطر گذراندم.
طولی نکشید که برای دوّمین بار امیرالمؤمنین ؑ دقّ الباب فرمودند و من همان جواب قبلی را دادم و آن حضرت مراجعت نمودند، پس از آن برای بار سوّم حضرت در منزل را با شدّت بیشتری کوبیدند، رسول‌خدا ﷺ امر فرمودند که در را باز کنم، در راگشودم، همین که نظر مبارک پیامبر به آن حضرت افتاد فرمودند: بسویم بیا، بسویم بیا، بسویم بیا، امیرالمؤمنین ؑ نشستند و همراه رسول خدا ﷺ مرغ را تناول کردند.
و بر کسی مخفی نیست که این واقعه شاهدی است قطعی و گواهی است یقینی بر اینکه امیرالمؤمنین ؑ افضل صحابه است و الّا هیچگاه محبوب‌ترین آنان نزد خداوند متعال نبود، چون قطع داریم به اینکه با بودن صاحب درجات بالاتر، صاحب درجهٔ پائین‌تر نمی‌تواند نزد خداوند و اولیائش محبوب‌تر باشد.
و البتّه، باید دانست که محبّت خداوند متعال از جنس محبّت حیوانیّه نیست که روی
←

آن مرغ بهشتی با آن سرور شریک شد، و نیز در مواقف مختلف و موارد عدیده از سیّد لولاک خاتم الانبیاء ﷺ شنیده شد که به امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ؛ می‌فرمودند: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ: یا علیّ، نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی بن عمران،[1] و فضائل بی‌شمار

← حساب جلب منفعت برای خودش، موجودی محبوبش باشد، بلکه محبّت خداوند عبارت است از اینکه بنده را از مراتب پایین به مدارج عالی قرب برساند و او را در ردیف برگزیدگان از اولیاء خودش قرار دهد، پس حدیث شریف به وضوح دلالت بر افضلیّت امیرالمؤمنین ؛ در جمیع شؤونات کمالیّه می‌نماید.

رجوع شود به: تاریخ ابن عساکر (ترجمهٔ امیرالمؤمنین ؛) ـ ۲ / ۱۰۵ تا ۱۳۴، مناقب علیّ بن ابی‌طالب ؛ (ابن مغازلی) ـ ص ۱۵۶ تا ۱۷۵ و فضائل الصّحابة احمد ابن حنبل ـ ۲ / ۵۶۰.

و نیز جلد چهارم «عبقات الانوار» که مؤلّف ؛ حدود هفتصد صفحه بحث از راویان این حدیث فرموده است.

۱. خداوند متعال در آیاتی از قرآن مراتب و مقاماتی را برای هارون بن عمران نسبت به برادرش موسی بن عمران (علی نبیّنا و آله وعلیهما الصّلوة والسّلام) مذکور داشته و رسول‌خدا ﷺ در این حدیث که به حدیث «منزلت» معروف است تمام مراتب و مقاماتی راکه برای هارون نسبت به موسی ثابت است (به استثناء مقام نبوّت) برای علیّ بن ابی‌طالب ؛ اثبات می‌فرمایند.

«حدیث منزلت» به صورتهای گوناگون به طریق متواتر و یقین‌آور در کتب معتبر شیعه و اهل سنّت مذکور است، و در بیش از ۴۰ کتاب از تألیفات مشاهیر مخالفین موجود است.

رجوع شود به: صحیح بخاری ـ ۶ / ۳، صحیح مسلم ـ ۱۵ / ۱۷۵، السّنن الکبریٰ بیهقی ـ ۹ / ۴۰، جامع الاصول ـ ۹ / ۴۶۸، الطّبقات الکبریٰ ـ ۳ / ۱۵، مسند احمد ـ ۱ / ۱۷۰، مناقب احمد ـ ۱ / ۸۶، تاریخ ابن کثیر ـ ۷ / ۳۴۱ و الدّرّ المنثور ـ ۳ / ۲۶۶.

دیگری که شمارش آنها به طول می‌انجامد.

از شما می‌پرسم: در محاربه و جنگ کردن با چنین شخصیّتی ـ که بدون کوچکترین شکّی ممدوح خدا و رسول بوده و همگان بر مراتب فضل و تقویٰ و محبوبیّتش نزد خداوند متعال و رسول‌خدا ﷺ معترفند ـ اجتهاد جایز است، ولی در سبّ و دشنام به بعضی از اصحاب ـ که هیچ یک دارای چنین منزلت رفیعی که برای علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام ثابت است نبودند ـ اجتهاد روا نیست؟

«شیعه» به جمعی از صحابه مهر ورزیده و از جمعی دیگر بیزاری می‌جوید

به گمانت می‌رسد که ما چه کسانی را سبّ نموده و دشنام می‌دهیم؟ آری، ما کسانی از اصحاب باوفای رسول‌خدا ﷺ که در مقام ایمان به خدا و رسول و کتاب خدا اخلاص خود را اثبات نمودند و پاس حرمت رسول‌خدا ﷺ را در توصیه‌ها و سفارشات اکیدشان بالخصوص در حقّ عترت پاکش علیهم‌السلام داشتند ـ مانند: سلمان، مقداد، ابوذرّ، عمّار، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، خزیمة بن ثابت ذوالشّهادتین و ... ـ دوست داریم و به آنان عشق می‌ورزیم، و این دوستی خودمان نسبت به آنان را از اسباب تقرّب به حق تعالیٰ می‌دانیم، تربت آنان را توتیای دیدگانمان قرار داده و از ارواح طاهرهٔ آنان استمداد می‌جوئیم، و نسبت به اصحابی که حال آنان بر ما مجهول است مهر سکوت بر لب زده و خاموش می‌مانیم و قضاوت نسبت به آنان را واگذار به محکمهٔ عدل پروردگار حکیم می‌نمائیم، ولی نسبت به کسانی که قطع و یقین داریم که اظهار دشمنی با اهل‌بیت رسول‌خدا ﷺ نمودند و عترت پاک آن

سرور را آزردند و حقوق مسلّم آنان را پایمال کردند ساکت ننشسته، و با آنان همان گونه معامله می‌کنیم که خداوند جبّار منتقم در قرآنش با آنان معامله نموده،[۱] و رسول‌خدا ﷺ در روایات قطعیّ الصّدور آنان را به بیانات مختلف نکوهش فرموده است.[۲]

شیعهٔ امامیّه در امر تبرّی از جمعی از صحابه هیچگاه از طریق اعتدال و میانه‌روی خارج نشده بلکه برای اثبات مدّعای خودش به ادلّه‌ای که صحّت آنها نزد مخالفین به طور قطع و یقین ثابت است تمسّک جسته و در نهایت متانت و وقار و بدون اینکه از آداب مناظره غفلت یا تغافل داشته باشد به اثبات مدّعای خود و ابطال ادلّهٔ خصم پرداخته و در هیچ یک از این امور از جادّهٔ انصاف و رعایت اصول عقل و آداب مناظره خارج نشده است.

---

۱. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ ـ سورهٔ احزاب (۳۳) / ۵۷.

ترجمه: البتّه آنان که آزار می‌کنند خدا و رسولش را، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذابی با ذلّت و خواری مهیّا ساخته است.

تنها کاری که باید انجام داد این است که از روی ادلّهٔ صحیحه و براهین قاطعه اثبات نمائیم که آزارکنندگان خدا و رسول چه کسانی بوده‌اند؟ کتب سیره و تاریخ و حدیث از فریقین در دسترس همگان است، بجویند و بپویند تا بیابند و عقیدهٔ خود را تصحیح نمایند.

۲. المعجم الکبیر طبرانی ـ ۳ / ۳۹، مناقب ابن مغازلی ـ ص ۳۰۷، مسند احمد ـ ۲ / ۴۴۲، تاریخ بغداد ـ ۷ / ۱۳۶، شواهد التّنزیل ـ ۲ / ۲۷، سنن ابن ماجه ـ ۱ / ۹۲، سنن ترمذی ـ ۱ / ۲۴۸ و ابن عساکر (ترجمهٔ امام حسن ؑ) ـ ص ۹۸.

بسی جای تأسّف است که مخالفین شیعه هنوز نفهمیده‌اند ـ و به بیانی گویاتر نخواسته‌اند بفهمند ـ که شیعه در این تفتیش و حقّ‌جویی، پیگیر واقع بوده و به دنبال حقیقت می‌گردد تا از آن پیروی نماید.

« شیعه » می‌گوید: ما در اخذ عقائد و فهم تکالیف شرعی زیر بار کسی می‌رویم که بتوانیم روز قیامت او را بین خداوند و خودمان حجّت قرار دهیم، و نه تنها با خائنین و منافقین بیگانه‌ایم بلکه به فرمان خدا و رسول از آنان بیزاری جسته و هیچگونه سر سازشی با آنان نداریم.

« شیعه » منطقی غیر از این نداشته و ندارد، نزاع شخصی با کسی در بین نیست بلکه جستجوی از حقیقتی است که به برهان عقل و نقل فقط، با دست یافتن به آن حقیقت امکان سلوک مسلک نجات و سعادت وجود دارد.

امّا چرا و چگونه این حقیقت بر کام مخالفین ـ که خود نیز معترف به آن هستند ـ تلخ می‌نماید امری است که باید خود جواب آن را بدهند.

و شما خوب می‌دانی که سبّ و لعن چیزی جز « دعا » و « خواستن » از باری تعالی نیست، اگر خداوند متعال خواست این دعا را مستجاب می‌فرماید و الّا آن را قبول نمی‌کند.

حال انصاف بده آیا دعا بر ضرر شخصی و نفرین نمودن کسی قابل قیاس با ریختن خون افراد خواهد بود؟

معاویه، امیرالمؤمنین ﷺ را سبّ می‌کند

اگر سبّ و شتم و لعن و دشنام دادن گناه است ـ یا به قول شما نشانهٔ بطلان دین و آیین سبّ کننده است ـ چطور شد که این گناه هیچگاه، گریبان معاویه را

نگرفت با اینکه سبّ و لعن بر امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ﷺ و اهل‌بیت طاهرینش ﷺ را جوری رواج داد که تا هشتاد سال بین بنی‌امیّه استمرار داشت ، و این فعل شنیعِ او از مقام و منزلت او نزد شما چیزی را کم نکرده است ! ! ، با اینکه علیّ بن ابی‌طالب ﷺ نه ظلمی به کسی نموده بود و نه حقّی را پایمال کرده بود و نه بدعتی در دین گذارده بود و نه به وصیّتی از وصایای رسول‌خدا ﷺ پشت پا زده بود ، ولی اگر شیعه با استدلال و برهان از افرادی بیزاری بجوید که بر ظلم و جور و کج روی آنان براهین قاطعه دارد در بین فرقه‌های مسلمین انگشت نما باید باشد ! ! و به همین زودی برای تو بیان خواهم نمود که خود رسول‌خدا ﷺ عدّهٔ زیادی از اصحابش را مورد نفرین و لعنت قرار دادند ، و خواهی دانست که چگونه اصحاب آن سرور ـ حتّی در زمان حیاتش ـ به جان هم افتاده و یکدیگر را دشنام و ناسزا می‌گفتند و مورد لعنت قرار می‌دادند .

خلاصه اینکه اگر کار سبّ کنندگان و محاربین صدر اسلام با یکدیگر ، با اجتهاد تصحیح می‌شود و هیچ وزر و بالی بر گردن آنان نیست ، شیعه هم در سبّ اعداء و معاندین خاندان نبوّت ﷺ اجتهاد می‌کند ، و اگر ـ بر فرض محال ـ در این اجتهادش هم راه خطا را بپیماید باز گناهکار نخواهد بود .

مدح صحابه در قرآن دارای قید و شرط است

امّا اینکه گفتی : خداوند متعال صحابه را در قرآن مورد مدح و ستایش قرار داده است ، ما نیز این را قبول داریم ، ولی از شما می‌پرسم : آیا آن ستودنها هیچ قید و بندی ندارد ؟ آیا دربارهٔ تک تک افرادی است که آن سرور را صِرفاً ملاقات کرده باشند و نام « صحابی » را بر خود نهاده باشند ؟ خیر ، مسلّماً آن ستایش و مدح‌ها در

حقّ پاکان و نیکان از صحابه است و معلوم است که همهٔ صحابه نیکوکار و درست کردار نبودند، و گواه من بر این مطلب حدیث معروف «حوض» است.[۱]

و به نصّ قرآن کریم در بین اصحاب، عدّهٔ زیادی از منافقین بودند، و همین خود دلیل بر این است که آن مدح و ثناءها در آیات دیگر، شامل نفاق و خروج از دین عدّهٔ دیگر نیست، و سبّ و لعن ما مربوط به آن عدّه‌ای است که نه تنها ممدوح قرآن نیستند بلکه مورد نکوهش خداوند متعال واقع گردیده‌اند.

بکریّ: (در حالی که تعجّب همهٔ وجودش را فراگرفته بود) آیا اجتهاد بدون دلیل جائز است؟

مخالفت علنی عدّه‌ای از صحابه با رسول‌خدا ﷺ

علویّ: ادلّهٔ زیادی در این زمینه وجود دارد که عدّه‌ای از اصحاب رسول‌خدا ﷺ نافرمانی آن حضرت را نمودند و حتّی برای آزار آن سرور روابط مخفیانه با صنادید قریش و بزرگان مشرکین داشتند، و در موارد عدیده پرده از نیّات پلیدشان برداشته و علناً و رسماً ـ در حضور جماعت مسلمین ـ با آن سرور به معارضه و مخالفت می‌پرداختند.

بکریّ: (گویا مطلب در نظرش خیلی خیلی بعید می‌نمود) یکی از آن ادلّه را برایم بازگو کن!.

علویّ: حرفی نیست، اکنون مطلبی را برایت بیان می‌کنم که راهی برای انکار آن نداری.

---

۱. حدیث «حوض» و مطالب مربوط به آن به زودی مورد بحث و گفتگو قرار خواهد گرفت.

و آن مطلب این است که :

تخلّف از لشکر اسامة بن زید و نفرین رسول‌خدا ﷺ

نزد ما و شما ثابت است که رسول‌خدا ﷺ هنگامی که لشکر اسامة بن زید را آمادهٔ حرکت به سوی شام نمودند به جمیع اصحاب امر فرمودند که داخل در لشکر اسامه شوند و در ریز و درشت از دستورات اسامه (که هنوز در سنین جوانی بود) تبعیّت نمایند، و در میان اصحاب به ابوبکر ابن ابی‌قحافه و عمر بن الخطّاب فرمان خصوصی در ارتباط با لزوم تبعیّت از اسامه دادند، و با تأکیداتی آن دو را ـ بالخصوص ـ فرمان دادند که از اسامة بن زید پیروی کنند و از لشکر او جدا نشوند، و مکرّر می‌فرمودند : جَهِّزُوا جَيْشَ أُسامَةَ لَعَنَ اللهُ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْ جَيْشِ أُسامَةَ : لشکر اسامه را آمادهٔ حرکت نمائید، خداوند لعنت کند کسی راکه از همراهی لشکر اسامه تخلّف نماید.[1]

و قعطیِ تاریخ و اتّفاق مسلمین است که تا زمانی که رسول‌خدا ﷺ از دنیا رخت بربستند آن دو (ابوبکر و عمر) به لشکر اسامه نپیوستند بلکه تا زمان فقدان جانسوز رسول گرامی در مدینه بودند.

و فرمایش رسول‌خدا ﷺ مسلّماً حقّ بوده و فرمان خداوند عالم به شمار می‌رود، زیرا قرآن کریم تمام فرمایشات آن سرور را در حکم «وحی» اعلام

---

۱. الملل و النّحل ـ ۱ / ۱۴، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ـ ۶ / ۵۲ و ج ۲ / ۲۱، الطّبقات الکبریٰ ـ ۲ / ۱۹۰، السّیرة الحلبیّة ـ ۳ / ۲۰۷، انساب الاشراف ـ ۱ / ۴۷۴ و تهذیب تاریخ دمشق ـ ۲ / ۳۹۱.

می‌فرماید، و « وحی » هم چیزی جز کلام خداوند متعال نیست، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ * إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ ﴾[1]

« و هرگز (رسول گرامی ما) به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او نیست مگر وحی خداوند که به او می‌شود ».

با توجّه به آنچه بیان کردم آیا نمی‌پذیری که نفرین رسول‌خدا ﷺ شامل آن دو (ابوبکر و عمر) شود؟

بکریّ: دو جهت بود که سبب شد ابوبکر و عمر از لشکر اسامه تخلّف نمایند:

۱ـ اجتهادشان در این امر.

۲ـ دلسوزی و خوفی که در آستانهٔ فقدان نبیّ مکرّم نسبت به آن حضرت و مسلمین داشتند، زیرا وقتی حضرت از آنان پرسید چرا به لشکر اسامة بن زید ملحق نشده‌اید چنین اظهار داشتند: چگونه مدینه را ترک کنیم و پیامبر را به حال مرض رها نمائیم و از مردمی که در راه رفت و آمد دارند و نیز از قافله‌ها احوال آن بزرگوار را جویا شویم؟ و البتّه این تخلّف نبود مگر به خاطر شفقت و دلسوزی بر پیامبر و مسلمین.

اجتهاد در مقابل « نصّ » باطل است

علویّ: جواب شما بر طبق هیچ یک از موازین علمی راست و درست در نمی‌آید، بلکه کلامی است سراسر اشتباه و خطاء، امّا در ارتباط با اوّلین جهتی

---

۱. سورهٔ نجم (۵۳) / ۳ و ۴.

که عذر تخلّف ابوبکر و عمر از لشکر اسامه قرار دادی باید گفت :

تمام دانشمندان اسلامی اتّفاق دارند که اجتهاد در جائی به کار می‌آید و ارزشمند است که از رسول‌خدا ﷺ راجع به آن امر فرمانی که تکلیف مسلمین را به وضوح روشن نماید وجود نداشته باشد ، به عبارت فنّی‌تر « اجتهاد در مواردی است که نصّی در کار نباشد » ، و فرمان رسول‌خدا ﷺ به تجهیز لشکر اسامة بن زید « نصّ » مسلّم و غیرقابل انکاری بود که قرآن در آیه‌ای که از سورهٔ نجم ذکر کردم صحّت آن را تضمین فرموده است ، پس به وضوح پیداست که اجتهاد در چنین مواردی ، اجتهاد در مقابل نصّ بوده ،[1] و عاقبت چنین اجتهادی ردّ بر خدا و رسول است ، و تو خود می‌دانی که ردّ بر خدا و رسول ، موجب خروج از دین است .

امّا جهت دوّمی که به عنوان عذر آن دو در تخلّف از لشکر اسامه ذکر کردی از شما می‌پرسم : آیا کسی را خیرخواه‌تر از خدا و رسول نسبت به مسلمین ، و داناتر به صلاح حال مسلمین از خدا و رسولش سراغ دارید ؟ می‌توان تصوّر کرد که رسول‌خدا ﷺ امر بفرمایند به ملحق شدن به لشکر اسامه جمیع صحابه را عموماً و ابوبکر و عمر را خصوصاً ، ولی تجهیز آن لشکر و همراهی و همکاری با آن لشکر و زیر بار فرمان اسامه رفتن به خیر

---

۱. علّامهٔ عالی مقدار مرحوم سیّد عبدالحسین شرف‌الدّین ؒ صاحب تألیفات نافعه ، در کتاب شریف و وزین « النّص والاجتهاد » صد مورد از موارد اجتهاد در مقابل نصّ صحابه را برشمرده که از میان آنها پانزده مورد مربوط به ابوبکر ، پنجاه و پنج مورد مربوط به عمر و بقیّه مربوط به دیگران از قبیل : عائشه ، عثمان ، معاویه و ... می‌باشد .

و صلاح مسلمین نباشد ؟

چنین توهّمی جز کوری محض و بی‌خبری از مقامِ رسول گرامی و غوطه خوردن در ظلمات و شبهات چیز دیگری می‌تواند باشد ؟ آیا به نظرت نمی‌رسد که این عذرها ، عذر بدتر از گناه باشد ؟

بکریّ : مهلتی بدهید تا دربارهٔ این مطلب فکری نمایم .

علویّ : تا روز قیامت به تو فرصت می‌دهم ، ببین آیا عذری مقبول در ارتباط با چنین عکس‌العملی می‌توانی بیابی ؟

شیخ بزرگوار ﷺ می‌فرماید : در ادامهٔ مباحث این مجلس او را به مطالب مهمّی متوجّه نمودم تا بداند خصومت و دشمنی شیعه با جمعی از صحابه و غیرصحابه روی حساب مسائل شخصی یا هوای نفس یا منافع دنیوی نیست ، ای کاش همهٔ اصحاب رسول‌خدا ﷺ نسبت به آن بزرگوار و فرامینش وفادار و ثابت قدم بودند تا ما همهٔ آنان را دوست می‌داشتیم و مدافع آنان بودیم و هرگونه نسبت قبیحی را از ساحت مقدّسشان دور می‌کردیم ، آنچه شیعه بر مبنای آن سلوک می‌کند منطق قرآن و وحی و سنّت قطعیّهٔ رسول‌خدا ﷺ است ، هزاران عجب که جماعتی در اثر تقلید کورکورانه از آباء و اسلاف و تعصّبی جاهلیّ ، در مقام تضعیف چنین منطقی برآمده و بغض شیعه را در دل می‌پرورانند ، و به جای اینکه با ضمیری پاک و دیده‌ای دور از تعصّب و تقلید در امور ارائه شده از طرف شیعه نظر نمایند ، با نگاهی توأم با خشم و نفرت و کینه به شیعه نگریسته و ارث آباء و اجدادشان را از شیعیان طالبند ، **نَعُوذُ بِاللهِ من الضَّلالةِ والغَوايَةِ وَالجَهالَة وَنَسْأَلُهُ الرُّشْدَ وَالسَّدادَ وَالْهِدايَةَ .**

حدیث ورود اصحاب سر حوض کوثر بر رسول‌خدا ﷺ و رانده شدن آنان از حوض

بگذریم، در ادامهٔ بحث توجّه او را به حدیث «حوض» که قبلاً نیز بدان اشاره نمودم منعطف نمودم، حدیثی متقن و صحیح که اعلام حفّاظ و صاحبان صحاح و مسانید[1] با الفاظ مختلف آن را نقل نموده‌اند، و متن آن روشنگر تکلیف امّت است در ارتباط با این که آیا صرف «صحابی بودن» سبب می‌شود که انسان هر اشتباه و گناهی را که از اصحاب سر زده توجیه نماید؟ یا نه، صحابه هم مانند دیگران تا وقتی بر جادّهٔ راست و مستقیم شریعت

---

۱. نزد اهل سنّت شش تألیف است که از اعتبار خاصّی برخوردار است، منقولات این کتب بعد از قرآن کریم از معتبرترین متون دینی به حساب می‌آید و در اصطلاح به آنها «صِحاح سِتّه» می‌گویند، که عبارتند از:

۱ـ صحیح بخاری، تألیف ابوعبدالله محمّد بن اسمعیل بخاری، م / ۲۵۶ هـ. ق.

۲ـ صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجّاج قُشَیری نیشابوری، م / ۲۶۱ هـ. ق.

۳ـ سنن ابی داود، تألیف ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، م / ۲۷۵ هـ. ق.

۴ـ صحیح ترمذی، تألیف ابوعیسی محمّد بن عیسی ترمذی، م / ۱۷۹ هـ. ق.

۵ـ سنن المصطفی ﷺ یا «سنن ابن ماجه»، تألیف ابوعبدالله محمّد بن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه، م / ۲۷۳ هـ. ق.

۶ـ سنن نسائی، تألیف ابوعبدالرّحمن محمّد بن شعیب نسائی، م / ۳۰۳ هـ. ق.

کتابهائی که از نظر اعتبار، فوق سایر تألیفات بوده ولی از کتب فوق الذّکر اعتبارشان کمتر است را «مسند» اصطلاح کرده‌اند مانند: مسند احمد بن حنبل، مسند ابی عوانه، مسند طیالسی، مسند، سعید بن منصور، مسند بزّار و ....

هستند مورد احترامند ـ البتّه به خاطر صحابی بودن احترام و ارجِ آنان فوق‌العاده خواهد بود ـ والّا به میزان خطائی که از آنان سر زده از اعتبار و ارزش ساقط می‌شوند.

نصّ حدیث «حوض» بر طبق عدّه‌ای از نقلها بدین قرار است:

أَنَسُ بنُ مالِكٍ قالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ: لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الحَوْضَ رِجالٌ مِمَّنْ صاحَبَنی حَتّیٰ إِذا رَأَيْتُهُمْ وَرَفَعُوا إِلَيَّ رُؤُسَهُمْ إِخْتَلَجُوا فَلَأَقُولَنَّ: أَيْ رَبِّ أَصْحابِي!! فَلَيُقالَنَّ لي: إِنَّكَ لاتَدْري ما أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ لَمْ يَزالُوا مُرْتَدِّينَ عَلیٰ أَعْقابِهِمْ مُنْذُ فارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ: سُحْقاً سُحْقاً لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدي.

انس بن مالک (و ابن عبّاس و سهل بن سعد) می‌گوید:
رسول‌خدا ﷺ فرمودند: بر سر حوض کوثر افرادی از اصحاب من وارد بر من می‌شوند (تا آنان را از حوض کوثر سیراب کرده و از عطش آن موقعیّت هولناک نجات بخشم) می‌بینم که به طرف من گردن کشیده و از اطراف من پراکنده می‌شوند، (در بعضی روایات است: می‌بینم که ملائکهٔ غلاظ و شِداد آنان را با تازیانه‌های آتشین از کنار حوض دور می‌کنند)، پس عرض می‌کنم، خداوندا، اینان اصحاب من هستند!! ناگهان به من خطاب می‌شود: حبیب ما، البتّه تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کارها از آنان سر زد، پیوسته پس از تو از دین برگشتند و به گذشتگان خودشان ـ در زمان جاهلیّت ـ پیوستند، رسول‌خدا ﷺ می‌فرمایند: من هم خواهم گفت: هلاکت و نابودی و مرگ باد، هلاکت و نابودی و مرگ باد بر کسانی که بعد از من دست از روش صحیح کشیدند و راه دین مرا منحرف ساختند، پس از آن

حضرت فرمودند: از بین مجموع اصحاب من تعداد بسیار بسیار کمی اهل نجات خواهند بود.[۱]

حُمَیْدی در کتاب «الجمع بین الصّحیحین» در حدیث ۱۳۱ از مسند انس بن مالک، و در حدیث ۲۸ از مسند سهل بن سعد و در حدیث ۲۶۷ از مسند ابوهریره نقل نموده است و نیز مانند همین الفاظ را به طرق عدیده از عائشه و اسماء بنت ابی‌بکر و مسند امّ‌سَلَمه و مسند سعید بن المسیّب ذکر کرده است.

آیا این فرمایش رسول‌خدا ﷺ در حدیث «حوض» دربارهٔ اصحاب، نزد شما و هر صاحب عقل و انصافی مذمّت به شمار نمی‌رود؟ خوب است به دیدهٔ انصاف بنگری که مدّعای شیعه در تبرّی از جمعی از صحابه غیر از مُفاد حدیث «حوض» چیز دیگری نیست، حدیثی که در صحاح از کتب شما در حدّ تواتر ثابت است و صدورش به هیچ وجهی قابل انکار نیست.

آری، این حقیقت تلخی است که باید بدان اعتراف نمود که: تعداد کثیری از صحابهٔ رسول‌خدا ﷺ میل به سلطنت و ریاست و جمع زخارف دنیای دنیّ داشتند و روی همین جهت پس از فقدان جانگداز رسول گرامی دشمنی نهان خود را با خاندان نبوّت و عترت پاک آن سرور ﷺ آشکار ساختند و در آزار و اذیّت آن عزیزان خدا و رسول از هیچ اقدامی فروگذار نکردند، زیرا رعایت

---

۱. صحیح بخاری، کتاب التّفسیر ـ ۶ / ۱۰۸، حدیث ۱۴۷ و ص ۱۷۶، حدیث ۲۶۱، و ج ۸ / ۲۱۴، حدیث ۱۵۷ و ۱۹۶، حدیث ۱۱۳ و ج ۴ / ۲۷۷، حدیث ۱۵۱، کتاب الانبیاء، صحیح مسلم ـ ۴ / ۲۱۹۴، حدیث ۵۸، سنن ترمذی ـ ۴ / ۶۱۵، ح ۲۴۲۳، مسند احمد ـ ۱ / ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۵۳ و ۴۵۵، سنن ابی ماجه ـ ۲ / ۱۰۱۶، ح ۳۰۵۷ و مسند احمد ـ ۵ / ۴۸، ۵۰، ۳۸۸، ۳۹۳ و ۴۰۰.

توصیه‌های مکرّر رسول‌خدا ﷺ دربارهٔ خلافت خاندانش و محبّت نسبت به آنان جلوگیر نیل اصحاب به امیال نفسانیشان بود.

و البتّه این امر چیز تازه‌ای نیست که اطرافیان کسی به خاطر خواسته‌هایشان نسبت به آن کس متمرّد شده و از اطاعتش سرباز بزنند، حتّی شنیده شده پادشاهانی که برای بقاء سلطنتشان فرزندانشان را مقتول ساخته، یا فرزندانی که به خاطر نیل به حکومت و ریاست پدرانشان را به قتل رسانده باشند.

فرار صحابه از میدان جنگ

علاوه اینکه قرآن کریم به ما خبر داده که بزرگترین گناهان کبیره که فرار از میدان جنگ باشد از عدّهٔ زیادی از اصحاب سر زده:

﴿وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾[1]

«(خداوند متعال شما مسلمین را در موارد بسیاری یاری کرد) و نیز در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد (یعنی دشمن بر شما غلبه کرد) تا آنکه رو به فرار نهادید».

تاریخ قطعی شاهد است که جماعت مسلمین در آن جنگ بیش از ده هزار نفر بودند که جز امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ؈ و عبّاس عموی پیامبر و عدّهٔ قلیلی دیگر، بقیّه تماماً پا به فرار گذاشتند و رسول‌خدا ﷺ را تسلیم قتل نمودند،

---

۱. سورهٔ توبه (۹) / ۲۵.

نه از عار ترسی به خود راه دادند و نه از نار وحشتی داشتند، نه از خدا حیا کردند و نه از رسول و نه از کسانی که با تعجّب به آنان و به فرارشان می‌نگریستند.[۱]

صحابه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را در نماز تنها گذاشتند و به تجارت با یکدیگر پرداختند

از امور شنیع دیگری که در زمان آن سرور واقع شد و قرآن آن را بیان می‌فرماید این که:

﴿وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهٰا وَ تَرَكُوكَ قٰائِماً﴾[۲]

«(و این مردم) چون تجارتی یا بازیچه‌ای (که از سرگرمی با آن لذّت می‌برند) را ببینند به سوی آن شتابند و تو را در نماز تنها گذارند».

تفصیل واقعه بدین گونه بوده است که:

مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن قتاده می‌گویند: روز جمعه‌ای بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبهٔ نماز بودند، دِحْیهٔ کلبی که به تجارت شام رفته بود به مدینه رسید و پس از او بنی‌خزرج و زید بن متاب نیز آمدند، و هر زمانی که

---

۱. جهت فرار صحابه خصوصاً ابوبکر و عمر از جنگها به کتابهای زیر رجوع شود:
سنن ابوداود طیالسی، الطّبقات الکبریٰ، المعجم الکبیر طبرانی، مسند بزّار، صحیح ابن حبّان، سنن دار قطنی، حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی، تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر و کنز العمّال.
و در خصوص جنگ احد مراجعه شود به: المستدرک ـ ۳ / ۲۷۳، تفسیر فخر رازی ـ ۹ / ۵۰، الاصابة ـ ۲ / ۱۹۰ و ۳ / ۱۰۱، تفسیر طبری ـ ۴ / ۹۶ و الدّرّ المنثور ـ ۲ / ۳۵۵ و ۳۵۶.

۲. سورهٔ جمعه (۶۲) / ۱۱.

دحیه از سفر تجاری خود باز می‌گشت گندم، جو، آرد، برنج، و روغن زیتون با خود از شام می‌آورد و در محلّهٔ «احجار الزّیت» مدینه با کوبیدن بر طبل مردم را از آمدنش باخبر می‌ساخت و مردم به استقبال او رفته و با او داد و ستد می‌کردند، آن روز نیز مانند معمول همیشه طبل را به صدا در آورده، غیر از دوازده نفر همهٔ مردم از مسجد بیرون رفتند، رسول‌خدا ﷺ فرمودند: اگر این دوازده نفر نیز می‌رفتند از آسمان به اسم هر یک سنگهایی فرود می‌آمد و همه را هلاک می‌ساخت، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و ایشان را بر مفاد آن عمل زشت عتاب فرمود.

و از ابن عبّاس منقول است که جز هشت نفر کسی در مسجد نماند، و نیز ابن کیسان گفته است که آنانکه در مسجد ماندند یازده نفر بودند، و جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: باقی ماندگان در مسجد دوازده نفر بودند که من یکی از آنان بودم.[1]

و این عمل شنیع سه بار از مردم صادر گشت و هر سه نوبت در روز جمعه بود.

همانگونه که ملاحظه می‌نمائی به خاطر مشاهدهٔ متاع قافلهٔ تجاری و احیاناً داد و ستد با او، مهمّ‌ترین عمل عبادی را که از ارکان دین است یعنی نماز، آن هم به جماعتی که به امامتِ سرور دنیا و آخرت برپا می‌گردید آن هم در روز جمعه و در مسجد رسول‌خدا ﷺ ترک کردند و آن بزرگوار را با عدّهٔ قلیلی تنها گذاشتند، پس چرا بعید می‌شماری که بعد از رحلت جانسوز آن حضرت میل به دنیا نموده و به خاطر رسیدن به آنچه مورد نظرشان بود پشت

---

۱. صحیح مسلم ـ ۲ / ۵۹۰، حدیث ۳۶ و ۳۷ و ۳۸، کتاب الجمعة، تفسیر بغوی ـ ۵ / ۳۸۳.

پا به توصیه‌های آن حضرت بزنند ؟ و البتّه حدیث « حوض » که قبل از این برایت بیان کردم ، موقف صحابه را بعد از آن حضرت به وضوح بیان فرمود .

انتقادات وارده بر سر کردگان سقیفه و صحابه

علویّ : پس از آنکه بعضی از امور قبیحه که از اصحاب در حیات رسول‌خدا ﷺ سر زده بود را با مدارک مورد اعتماد خودش برایش بیان کردم ، به طرح بعضی از امور صادره از ابوبکر و عمر و عثمان پرداختم و در تمام امور مذکوره استناد به مدارکی می‌نمودم که به هیچ وجه قابل انکار نبود ، از جمله اینکه از خود ابوبکر شنیده شده که مکرّر می‌گفت :

« قَوِّمُوني ، قَوِّمُوني ، فَإِنَّ لي شَيْطاناً يَعْتَرِيني : مرا به راه راست ببرید ، مرا به راه راست ببرید ، چراکه شیطانی بر من مسلّط است که بر من عارض می‌شود (و مرا گمراه می‌کند) .[1]

عزل رسول‌خدا ﷺ ابوبکر را از تبلیغ آیاتی از سورهٔ برائت

سپس دامنهٔ بحث را به مباحثی کشاندم که در طیّ آنها اثبات کنم که ابوبکر ابن ابی‌قحافه لائق تصدّی مقام منیع خلافت رسول‌خدا ﷺ و ریاست عمومی بر دین و دنیای مردم نبوده است لذا قضیّهٔ عزل شدن ابوبکر ابن ابی‌قحافه را از تبلیغ آیات ابتداء سورهٔ برائت برایش بازگو کردم ، تفصیل آن قضیّه بدین گونه است که :

---

۱. تاریخ طبری ـ ۳ / ۲۱۰ و ۲۱۱ ، الامامة والسّیاسة ـ ۱ / ۱۶ ، مجمع الزّوائد ـ ۵ / ۱۸۲ و تاریخ ابن کثیر ـ ۶ / ۳۰۷ .

جمهور امّت و جمیع علماء و مورّخین و محدّثین فریقین (شیعه و سنّی) متّفقند که چون ده آیه از آیات اوّل سورهٔ برائت در مذمّت مشرکین نازل شد ، رسول‌خدا ﷺ ابوبکر را طلبیده و آیات را به او داد تا در موسم حجّ در مکّهٔ معظّمه برای اهل مکّه قرائت نماید ، پس از خروج از مدینه و طیّ چند منزل ، جبرئیل نازل شده و عرض کرد : یا رسول‌الله ، خداوند متعال برایت سلام می‌فرستد و می‌فرماید : آیات سورهٔ برائت را یا خودت یا فقط مردی که از تو می‌باشد باید به مشرکین برساند .

در این هنگام رسول‌خدا ﷺ امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام را طلبیدند و او را مأمور انجام این امر خطیر فرمودند ، و نیز به آن حضرت فرمودند : هر کجا به ابوبکر رسیدی آیات را بگیر و خود در مکّه بر مشرکین قرائت کن .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام حرکت فرموده و در « ذِی الحُلَیْفَه » به ابوبکر رسید و پیام رسول‌خدا ﷺ را ابلاغ فرمود ، آیات را گرفته و در مکّه در حضور عموم مردم قرائت فرمود و به مدینه مراجعت فرمود .[۱]

جا دارد بپرسیم که : کسی را که در تبلیغ فقط ده آیه از آیات قرآن ، خداوند متعال امینش ندانسته و او را عزل فرمود ، چگونه می‌تواند در جمیع امور دین و

---

۱. صحیح بخاری ـ ج ۵ / ۲۰۲ ، السّنن الکبری ـ ۹ / ۴۹ و ۲۲۴ ، سنن ترمذی ـ ۲ / ۱۳۵ ، مطالب السّؤول ـ ص ۱۷ ، الرّیاض النّضرة ـ ۲ / ۱۳۱ ، چاپ دارالکتب بیروت ، ذخائر العقبی ـ ص ۶۹ ، خصائص نسائی ـ ص ۱۴ ، تاریخ ابن کثیر ـ ۵ / ۳۸ و ۷ / ۳۵۷ ، الاصابة ـ ۲ / ۵۰۹ ، الصّواعق المحرقة ـ ص ۱۹ ، مجمع الزّوائد ـ ۷ / ۲۹ ، الدّرّ المنثور ـ ۳ / ۲۰۸ ، تفسیر طبری ـ ۱۰ / ۴۱ و مسند احمد ـ ۱ / ۳ و ۱۵۱ و ۳ / ۲۸۳ و ۴ / ۱۶۴ و ۱۶۵ .

معارف قرآن کریم و شریعت سیّد المرسلین ﷺ مورد اعتماد باشد و امّت، مشاکل خود را به او ارجاع دهند؟

محروم نمودن ابوبکر فاطمهٔ زهراء علیها السلام را از فدک

فدک قلعه‌ای بود در سرزمین حجاز که میان آن و مدینهٔ منوّره تقریباً سه روز راه ـ به حساب آن زمان ـ بود، پس از جنگ خیبر و فتح نهائی قلعه‌ها توسّط امیرالمؤمنین علیه السلام، خبر به اهل فدک رسید، رسول‌خدا ﷺ مُحَیْصَة بن مسعود را فرستاد تا اهل فدک را به اسلام دعوت کند، رئیس فدکیان در آن روز «یوشع بن نون» یهودی بود، محیصه دید که اهالی فدک بیم و هراس زائدالوصفی از مسلمانان در دل دارند چراکه خبر فتح خیبر را شنیده بودند، در نتیجه با رسول‌خدا ﷺ به نصف فدک و عوائد آن مصالحه نمودند، بدین ترتیب قریهٔ فدک ملک خاصّ و خالص آن سرور گردید زیرا جنگ و پیکاری بر آن واقع نشد، و مطابق نصّ صریح قرآن اموالی که بدون جنگ و خونریزی و لشکرکشی از کفّار و مشرکین به دست مسلمین بیفتد ملک خالص و خاصّ رسول‌خدا ﷺ است.[۱]

﴿وَ ما أَفاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[۲]

«و آنچه راکه خداوند از مال آنان (بنی‌النّضیر) بر رسولش ردّ نمود (و

---

۱. تفسیر طبری ـ ۲۸ / ۲۴، تفسیر کبیر فخر رازی ـ ۲۹ / ۲۸۴، الدرّ المنثور ـ ۵ / ۱۹۲.
۲. سورهٔ حشر (۵۹) / ۶.

بهرهٔ آن حضرت قرار داد) شما بر آن اموال اسب و شتری نتاختید (و در این فتح و غنیمت در زحمت جنگ و یورش نیفتادید) ولکن خداوند مسلّط می‌فرماید رسولان خود را بر هر که خواهد و خداوند بر هر چیزی قادر است».

پس نصف همهٔ قلعه و روستای فدک ـ از زمین و آب و باغ ـ هر چه بود متعلّق به شخص رسول‌خدا ﷺ شد و هیچ کس دیگر در آن، سهم و یا بهره‌ای نداشت.

رسول‌خدا ﷺ فدک را به فاطمهٔ زهراء ؏ می‌بخشند

پس از آنکه پیامبر به مدینه بازگشتند جبرئیل نازل شده و این آیه را بر آن حضرت خواند:

﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾[1]

و (ای حبیب ما) حقّ خویشاوند و رحم خود را ادا نما.

پس از نزول این فرمان از طرف خداوند متعال، رسول‌خدا ﷺ فاطمهٔ زهراء ؏ را نزد خود خواند و فدک را به او عطا فرمودند.[2]

بدین ترتیب فاطمهٔ زهراء ؏ دخت گرامی پیامبر اکرم ﷺ فدک را مالک شده و آن را تحت تصرّف خود قرار داد و حاصل و عوائدش را مختصری در معیشت خود و فرزندانش و بخش اعظم آن را در راه خداوند انفاق می‌فرمود.

---

۱. سورهٔ بنی‌اسرائیل (۱۷) / ۲۶.

۲. الدّرّ المنثور ـ ۴ / ۱۱۷، شواهد التّنزیل ـ ۱ / ۳۳۸، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ـ ۱۶ / ۲۰۹ و ۲۶۳.

ماجرای غصب فدک توسّط ابوبکر ابن ابی‌قحافه و اخراج عمّال حضرت فاطمهٔ زهراء ﷺ از آنجا

پس از آنکه ابوبکر ابن ابی‌قحافه با بیعت حدّاکثر چهار نفر!![1] آری حدّاکثرْ چهار نفر که آنان عبارت بودند از:

۱ ـ عمر بن خطّاب

۲ ـ سالم مولای ابی‌حذیفه

۳ ـ ابوعبیدهٔ جرّاح

۴ ـ پیرمردی به سیمای اهل نجد[2]

در سقیفهٔ بنی‌ساعده (که محلّ اجتماع عمومی مردم مدینه در هنگام بیکاری بوده است، و اکنون به صورت چمن زاری سه ضلعی در مقابل ادارهٔ شهرداری شهر مدینه است) به عنوان خلیفهٔ رسول‌خدا ﷺ خود را حاکم بر جان و مال و دین و ناموس مسلمین قرار داد، بی‌درنگ و بدون هیچ دلیل شرعی، روی تمام اموال و املاک رسول‌خدا ﷺ دست گذاشته و همه را به تصرّف خود در آورد، و حتّی فدک را با آنکه از اموال آن سرور نبود ـ زیرا حضرت آن را در زمان حیاتشان به دختر گرامیشان فاطمهٔ زهراء ﷺ بخشیده بودند و تحت تصرّف حضرت صدّیقهٔ طاهره ﷺ بود ـ نیز به تصرّف خود درآورده و عمّال فاطمهٔ زهراء ﷺ را از فدک اخراج نمود.

---

۱. تاریخ طبری ـ ۳ / ۲۰۱ تا ۲۰۶، تاریخ ابن کثیر ـ ۶ / ۲۲۵، کامل ابن اثیر ـ ۲ / ۲۲۳.

۲. در بعضی از روایات شیعه وارد شده که آن پیرمرد، شیطان بوده است!!.

هنگامی که آن حضرت از ابوبکر دلیل این کارش را مطالبه فرمود ، ابوبکر جواب داد : من خودم از پدرت (یعنی رسول‌خدا ﷺ) شنیدم که فرمود : ما گروه پیامبران از خود ارثی باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است .

حضرت فاطمهٔ زهراء ﷺ در جواب فرمودند : فدک ارتباطی با ارث پدرم ندارد ، پدرم آن را در زمان حیاتش به من بخشیده است و از زمان حیات آن سرور تا کنون من متصرّف در آنجا بوده و هستم (خلاصه این که آنچه از پدرم نقل می‌کنی ـ بر فرض محال که صحّت داشته باشد ـ هیچ ارتباطی با مصادره فدک و اخراج عمّال من ندارد) .

ابوبکر برخلاف قوانین مسلّم باب قضاوت حکم می‌کند

پس از آنکه ابوبکر از طریق حدیثی که مدّعی بود از رسول‌خدا ﷺ شنیده است نتوانست شرعیّت مصادرهٔ فدک را اثبات نماید ، از حضرت صدّیقهٔ طاهره ﷺ برای اینکه فدک را پدر بزرگوارش به ایشان بخشیده است شاهد طلب نمود ، با این که اتّفاق جمیع فرقه‌های مسلمین است و از ضروریّات فقه اسلام است ـ و اختصاصی به مذهب شیعه ندارد ـ که « تصرّف در چیزی ، علامت مالکیّت شخص متصرّف است » ، و در ماجرای فدک شکّی نیست که به اعتراف مورّخین و محدّثین و مفسّرین ، فدک در زمان حیات خود رسول خدا ﷺ در اختیار دختر گرامیش قرار گرفت و آن خاتون دو سرا آن را به تصرّف خویش در آوردند و عوائد فدک هم زیر نظر حضرت فاطمهٔ زهراء ﷺ مصرف می‌شد ، علاوه اینکه صرف‌نظر از مالکیّت و تصرّف آن حضرت ، چون ابوبکر مدّعی شده بود که فدک مربوط به همهٔ مسلمین است ،

باز بر طبق قوانین باب قضاوت، بر ابوبکر است که شاهد اقامه کند!!.

در عین حال حضرت فاطمهٔ زهراء عليها السلام شوهرش امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب عليه السلام و امام حسن و امام حسین عليهما السلام که به نصّ آیهٔ تطهیر و اجماع مفسّرین معصوم بوده و گناهی از آنان سر نمی‌زند، و امّ‌ایمن ـ خانمی بود که رسول‌خدا صلى الله عليه وآله شهادت داده بودند که: امّ‌ایمن از زنان بهشت است ـ و نیز اسماء بنت عمیس (که در آن زمان همسر ابوبکر بود) را به عنوان شاهد معرّفی فرمودند.

شهود به همهٔ آنچه حضرت زهراء عليها السلام فرموده بود شهادت دادند، از جمله امّ‌ایمن چنین اظهار داشت: از رسول‌خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمودند: فاطمه عليها السلام سیّدهٔ زنان اهل بهشت است، آیا کسی که دارای چنین مقامی باشد ادّعای نابجائی می‌کند؟ من خود نیز به شهادت رسول‌خدا صلى الله عليه وآله از زنان اهل بهشتم و به آنچه که از پیامبر نشنیده باشم هرگز شهادت نمی‌دهم.

ابوبکر گفت: امّ‌ایمن، این قصّه‌ها را کنار بگذار، به چه چیز شهادت می‌دهی؟

امّ‌ایمن فرمود: ای ابوبکر، تا از تو دربارهٔ آنچه رسول‌خدا صلى الله عليه وآله در حقّ من فرموده است اقرار نگیرم به چیزی شهادت نخواهم داد، تو را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانی که پیامبر گرامی صلى الله عليه وآله فرمودند: امّ‌ایمن از اهل بهشت است؟

ابوبکر: بلی.

امّ‌ایمن: اکنون شهادت می‌دهم که جبرئیل نزد پیامبر خدا صلى الله عليه وآله آمد و آیهٔ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾: «به کسی که با تو قرابت دارد حقّش را عطاء کن»،[1] را

---

۱. سورهٔ بنی‌اسرائیل (۱۷) / ۲۶.

آورد ، پیامبر ﷺ فرمودند : جبرئیل ، منظور از « ذَا القُربىٰ : کسی که دارای قرابت و فامیلی است » کیست ؟ جبرئیل عرض کرد : یا رسول‌الله ، خداوند متعال می‌فرماید مراد من از « ذَا القُربىٰ » فاطمهٔ زهراء عليها السلام است ، پس از آن رسول‌خدا ﷺ فدک را به امر پروردگار به فاطمه عليها السلام داد و او آن را تحویل گرفت و قبول کرد ، و سپس فرمودند : ای علی و ای امّ‌ایمن شاهد باشید .

شهود فاطمهٔ زهراء عليها السلام ردّ می‌شوند

ولی با کمال وقاحت و بی‌شرمی و بدون هیچ گونه معیار و ملاک صحیح شرعی ابوبکر و عمر شهادت همهٔ شهود را منکر شدند و برای این انکارشان دلیلی جز این نداشتند که : علی عليه السلام همسر اوست ، حسن و حسین عليهما السلام هم پسران او هستند ، امّ‌ایمن هم خدمتکار اوست ، اسماء بنت عمیس هم چون قبلاً زوجهٔ جعفر بن ابی‌طالب (برادر امیرالمؤمنین عليه السلام) بوده است ، و نیز چون خدمتکار فاطمهٔ زهراء عليها السلام بوده و اکنون نیز با او رفت و آمد نزدیک دارد قهراً به نفع بنی‌هاشم شهادت خواهد داد ، و دربارهٔ امّ‌ایمن این مطلب را نیز اضافه کردند که : او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی‌تواند شهادت بدهد ! ! .[1]

و بدین گونه « فدک » از زهراء مرضیّه عليها السلام غصب شده بدانسان که دختر گرامی رسول‌خدا ﷺ جهت استرداد حقّ غصب شده‌اش و اتمام حجّت با

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ـ ۲ / ۱۶۱ به نقل از وفاء الوفاء سمهودی ۱۶ / ۲۱۹ و ۲۷۴، فتوح البلدان ـ ج ۱ / ص ۳۴.

غاصبین ، مجبور به ایراد خطبهٔ مفصّل در مسجد پدرشان شدند که شرح آن از موضوع بحث ما خارج است .

جهل ابوبکر ابن ابی‌قحافه نسبت به کتاب خدا و سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و احکام

و شما می‌توانید از واقعهٔ غصب فدک و طلب اقامهٔ شاهد از حضرت فاطمهٔ زهراء علیها السلام و ردّ شهود آنچنانی اموری را نتیجه گیری نمائید :

۱ ـ ابوبکر یا جاهل به کتاب خدا بود یا خود را به جهل زد ، زیرا فاطمهٔ زهراء علیها السلام به شهادت قرآن کریم (در آیهٔ تطهیر) « معصومه » است ، و تکذیب آن بزرگوار توسّط ابی‌بکر ، در واقع تکذیب آیهٔ تطهیر و تکذیب قرآن و خداوند متعال است ! ! .

۲ ـ با اینکه حضرت فاطمه علیها السلام به اصطلاح « ذُوالْید » و متصرّف در فدک بود ، و « ید » طبق تمام مبانی حقوق و فقه اسلام علامت ملکیّت است ، ولی باز از آن حضرت برای اثبات مالکیّت فدک تقاضای بیّنه نمود ، و این برخلاف ضرورت فقه تمامی فرقه‌های مسلمین است .

۳ ـ ابوبکر از قوانین باب قضاوت خبری نداشته یا خود را به بی‌خبری زده، زیرا با اینکه خودش مدّعی بود که « فدک » ملک همهٔ مسلمین است ، و از نظر قواعد باب قضاء و شهادات مدّعی باید برای اثبات مدّعای خودش شاهد بیاورد ، ولی از حضرت زهراء مرضیّه علیها السلام طلب شاهد نمود .

۴ ـ شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به حساب اینکه شوهر فاطمهٔ زهراء علیها السلام

است ردّ کرد و نیز شهادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به بهانهٔ اینکه فرزندان آن بزرگوار هستند، و شهادت امّ‌ایمن را به این جهت که خادمهٔ حضرت است، و حال آنکه در هیچ یک از مباحث باب قضاوت چنین حکمی وجود ندارد.

و عجیب آنکه وقتی به ابوبکر گفتند شاهد اقامه کن که آن حدیث را که مدّعی هستی، از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای (که فرمودند: ما گروه پیامبران چیزی را ارث نمی‌گذاریم)، عائشه و حفصه را شاهد آورد و هیچ کس حقّ نداشت بگوید که عائشه دختر تو و حفصه دختر عمر بن الخطّاب است و شهادتشان قبول نیست!!.

۵ـ ابوبکر شهادت کسانی را ردکرد که خداوند در آیهٔ شریفهٔ تطهیر به پاکی و طهارت و عصمت سه تن از آنان (امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام) حکم فرموده، و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شهادت به بهشتی بودن یک تن (امّ ایمن) داده، و اسماء بنت عمیس هم مشمول دعای خیر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده است.

فاطمهٔ زهراء علیها السلام توسّط ابوبکر از ارث محروم می‌شود

از امور ناروا که بلافاصله بعد از فقدان جانگداز رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر سر زد مصادرهٔ تمامی اموال باقی ماندهٔ از آن حضرت و محروم ماندن فاطمهٔ زهراء علیها السلام (تنها وارث شرعی آن سرور) از آن اموال بود.

بزرگان اهل سنّت از مفسّر و محدّث و مورّخ معترفند که موارد ذیل از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله باقی ماند:

۱ـ آنچه که به ایشان هبه شده بود مانند اموال و املاک شخصی از یهود به

نام « مُخَیْریق » و نیز املاکی که انصار به آن حضرت داده بودند .

ملخّص واقعه این بود که : شخصی از یهودیان (که شاید از دانشمندان یهود بوده است) به نام « مخیریق » اموال و املاک زیادی در مدینه داشت ، بعد از هجرت رسول‌خدا ﷺ به مدینه ، « مخیریق » اسلام آورد و همهٔ دارائیش را به پیامبر اکرم ﷺ تقدیم کرد و خودش نیز در جنگ احد در رکاب آن حضرت به سعادت شهادت نائل گردید .

املاک و دارائیهای مخیریق عبارت از آبادیها و باغستانهای بسیار وسیعی به نامهای : دلال ، برقة ، اعواف ، صافیه ، میثب ، عَوالی و مشربهٔ امّ‌ابراهیم .[1]

۲ ـ اموال و املاک یهود « بنی‌النّضیر » که تیره‌ای از یهود مدینه بودند و با رسول‌خدا ﷺ پیمان صلح بسته بودند ، ولی در اثر خیانتی که از آنان سر زد و توطئهٔ قتل آن حضرت را نمودند ، آن حضرت دستور جنگ با « بنی‌النّضیر » را صادر فرمودند ، خداوند متعال دلهره و ترس را در دلهایشان قرار داد و با اینکه در قلعه‌های خویش متحصّن شده بودند دیدند چاره‌ای جز تسلیم ندارند ، و به همین جهت تسلیم شده و از آن حضرت مسئلت داشتند تا از کشتنشان در گذرد و اجازه فرماید که هر یک از آنان به اندازهٔ یک بار شتر از اموال و دارائی خود برداشته و بدون اسلحه و ابزار جنگی از مدینه کوچ کنند ، و آن حضرت نیز خواستهٔ آنان را اجابت فرمودند ، آنان هم گروهی به سوی خیبر و گروه دیگری به شام روانه شدند ، و چون بدون جنگ و پیکار تسلیم شدند ، آنچه از اموال و

---

۱. وفاء الوفاء سمهودی ـ ۳ / ۹۸۷، الاحکام السّلطانیّة ماوردی ـ ص ۱۶۸ تا ۱۷۱ و الاحکام السّلطانیّة ابویعلی ـ ص ۱۸۱ تا ۱۸۵.

املاک و دارائیشان ـ اعمّ از منقول و غیرمنقول ـ بجای ماند به حکم آیهٔ ششم سورهٔ شریفهٔ حشر (که قبلاً گذشت) ملک خالص و خاص و تامّ رسول‌خدا ﷺ شد و کسی از مسلمانان در آن سهمی نداشت.

۳ـ خمس املاک و اموال یهود «بنی‌قُرَیْظه» که تیره‌ای از یهود مدینه بودند، و بیست و پنج روز در محاصرهٔ مسلمین بودند تا بالاخره تسلیم شدند، و خمس اموال و املاک کثیری که در مدینه و اطراف مدینه داشتند ملک خالص و تامّ و خاصّ رسول‌خدا ﷺ گردید.

۴ـ سه قلعه در روستای خیبر (غیر از فدک که خارج از خیبر می‌باشد).

۵ـ نصف مشاع سرزمین فدک.

۶ـ یک سوّم از زمین وادی القُریٰ.

۷ـ موضعی در بازار مدینه به نام «مهروز».

۸ـ خمس غنائم جنگ خیبر که با لشکرکشی فتح شده بود.[۱]

غیر از «فدک» ـ که به حسب مدارک گذشته و شهادت شهودی که انکارشان انکار خدا و رسول است ـ هیچگونه دلیلی در دست نیست که رسول‌خدا ﷺ هیچ یک از این اموال را به کسی به عنوان تملیک واگذار کرده باشند، قدر مسلّم این است که عمدهٔ منافع و عوائد این اموال را در راه خداوند انفاق می‌فرمودند ولی اصل این اموال ملک خاصّ و خالص آن حضرت بود تا زمانی که از دنیا رحلت فرمودند.

---

۱. صحیح مسلم با شرح نووی ـ ۱۲ / ۸۲، وفاء الوفاء ـ ۳ / ۹۸۷، الاحکام السّلطانیّه ماوردی ـ ص ۱۶۸ تا ۱۷۱ و الاحکام السّلطانیّة ابویعلی ـ ص ۱۸۱ تا ۱۸۵.

ابوبکر به مجرّد روی کار آمدن ، دستِ تنها وارث رسول‌خدا ﷺ یعنی دختر گرامی آن حضرت ، فاطمهٔ زهراء ؑ را از این اموال کوتاه کرد ، و مستندش هم حدیثی بود که صرف‌نظر از اینکه مخالف با نصّ آیات کریمهٔ قرآنیّه بود ، مدّعی بود که خودش این حدیث را از پیامبر شنیده و هیچ یک از افراد دیگر مسلمین ـ حتّی نزدیکترین افراد به پیامبر ، مانند امیرالمؤمنین ؑ ، فاطمهٔ زهراء ؑ ، سلمان ، مقداد ، جابر بن عبدالله و دیگران ـ چنین کلامی را از آن سرور نشنیده بودند ، آری فقط او مدّعی بود که از رسول‌خدا ﷺ شنیده که آن حضرت فرمودند : نَحْنُ مَعٰاشِرَ الْأَنْبیاءِ لانُوَرِّثُ وَمٰا تَرَکْنٰاهُ صَدَقَةٌ : ما جماعت انبیاء چیزی به عنوان ارث از خود باقی نمی‌گذاریم ، و آنچه از ما می‌ماند « صدقه » بوده و باید در راه رضای خدا صرف مصالح مسلمین شود .

فاطمهٔ زهراء ؑ ارثیّهٔ خود را از ابوبکر طلب می‌کند

در کتابهای معتبر بزرگان اهل سنّت چنین آمده است :

بعد از رحلت جانگداز رسول‌خدا ﷺ حضرت فاطمه زهراء ؑ همراه امیرالمؤمنین ؑ نزد ابوبکر و عمر آمده و میراثی که از پدر بزرگوارش به او می‌رسید (و ابوبکر روی آنها دست گذاشته بود) را مطالبه فرمود ، در جواب آن حضرت پاسخ دادند که : از لوازم منزل یا مناصب و فرمانروائی ؟ حضرت فرمودند : فدک و خیبر و اموال پدرم را در مدینه به ارث می‌برم ، گفتند : از رسول‌خدا ﷺ شنیدیم که فرمودند : « من ارث برده نمی‌شوم (و از خودم برای کسی ارثی باقی نمی‌گذارم) و آنچه از من باقی می‌ماند صدقه است » .

فاطمهٔ زهراء عليها السلام به ابوبكر فرمودند: وقتى تو از دنيا رفتى چه كسى وارث خواهد بود؟

ابوبكر: فرزندان و خاندانم.

فاطمهٔ زهراء عليها السلام: پس چرا ما از پيامبر ارث نمى‌بريم؟

ابوبكر: زيرا رسول‌خدا صلى الله عليه وآله فرموده: آنچه از من مى‌ماند صدقه است.

فاطمهٔ زهراء عليها السلام: به خدا قسم از اين پس هرگز با شما دو تن سخن نخواهم گفت، و تا آخرين لحظهٔ زندگانيش با آنان تكلّم نفرمود.[1]

ابوبكر آيات قرآن وسنّت رسول‌خدا صلى الله عليه وآله را بازيچه قرار مى‌دهد

قرآن كريم مى‌فرمايد:

﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ ...﴾[2]

«و سليمان وارث مقام سلطنت داود (پدرش) شد.

اين آيهٔ شريفه صريح است كه حضرت سليمان از پدرش حضرت داود ـ على نبيّنا وآله وعليهما السّلام ـ ارث برده است، پس آنچه حضرت داود (كه يكى از پيامبران است) از خود به جا گذاشت صدقه و وقف بر امّتش نبود، بلكه وارثش آن را به ارث برد، و مسلّم است آنچه به ارث برده مى‌شود «ما تَرَك» ميّت است كه اموال و املاك و مادّيات را شامل مى‌شود، و اين امور است كه

---

۱. مسند احمد ـ ۱ / ۴، حديث ۲۴، سنن ابى‌داود ـ ۳ / ۵۰، تاريخ ابن كثير ـ ۵ / ۲۸۹، تاريخ الاسلام ذهبى ـ ۱ / ۳۴۶، سنن ترمذى ـ ۷ / ۱۱۱ و طبقات ابن سعد ـ ۵ / ۲۷۲.

۲. سورهٔ نمل (۲۷) / ۱۶.

به مردن صاحبانشان به وارثان منتقل می‌گردد نـه نـبوّت و عـلم و حـکمت و اخلاق و معنویّات.

پس شبهه‌ای نیست که آنچه را حضرت سلیمان از پدر به ارث برده نصیب آن حضرت از باقی ماندهٔ پدر بزرگوارش بوده که حتّی شامل مقام سلطنت نیز گردیده است.

امّا علم انبیاء و اوصیاء آنان علیهم السلام موهبتی است الهی و قابل توریث و انتقال نیست و آنان علیهم السلام پیش از نبوّت داناترین مردم زمان خود بوده‌انـد، و عـلم و دانش طبقات مختلف مردم تعلّمی و تحصیلی است و البتّه هر دانشمندی که از دنـیا برود دانشی را که در سینه داشته با خود می‌برد و هرگز به وارثانش منتقل نمی‌گردد.

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾[1]

«بارالها، بیمناکم از نزدیکان (و وارثانی) که اکنون برای من وجـود دارند، و زوجهٔ من هم عقیم و نازا است، پس خدایا، از لطف خاصّ خود فرزندی صالح و جانشین (و وارثی) شایسته به من عطا فرما * (که) او وارث من و وارث همهٔ آل یعقوب باشد و تو ای خداوند، او را وارثی پسندیده و صالح مقرّر فرما.

این دو آیهٔ کریمه حکایت قسمتی از دعاهای حضرت زکریّا ـ علی نبیّنا وآله وعلیه الصّلوة والسّلام ـ است، و مجمل قضیّه از این قرار است:

---

۱. سورهٔ مریم (۱۹) / ۵ و ۶.

چون حضرت زکریّا ـ علی نبیّنا وآله وعلیه الصّلوة والسّلام ـ از رفتار و کردار عموزادگانش که بنا بود وارثان آن حضرت باشند (زیرا حضرت فرزندی نداشتند) رضایت و خشنودی نداشته و آنان را منحرف می‌دانست ، از این روی بیمناک بود که چون اموال او را به ارث ببرند در راه نامشروع به مصرف برسانند ، لذا از درگاه قادر منّان درخواست نمود که از فضل و کرمش نسلی طیّب و پاکیزه و فرزندی که مورد رضا و موجب خشنودی او باشد عطا فرماید تا وارثش گردد و اموال و « مٰا تَرَک » آن حضرت را به ارث ببرد ، زیرا وقتی خداوند متعال او را طیّب و پاکیزه و مورد رضایت گردانیده باشد دیگر بیم آن نیست که آن اموال موروثی در راهی غیر از راه رضا و خشنودی خداوند عزّوجلّ به مصرف رسد .

و شبهه‌ای نیست که مقصود حضرت از ارث خودش که می‌خواسته به فرزندش برسد همان « ما ترک » میّت است که شامل اموال ، دارائی‌ها و وسائل و لوازم زندگانیش می‌باشد و حقیقت ارث هم همین است و بس .

و علم و نبوّت ـ چنانکه قبلاً بیان شد ـ از امور ارثی و میراثی نیست تا به وارث منتقل گردد ، و مسألهٔ « ترس و بیم از عموزادگان » که افرادی غیر شایسته بودند دلیل قاطع و روشنی است که مراد آن حضرت از « میراثش » مالی بوده که خوف آن را داشته که وارثان بی‌لیاقت در امور نامشروع مصرف نمایند .

مدّعای ابوبکر با صریح این دو مورد از قرآن کریم مخالفت تامّ و تمام دارد ، زیرا ابوبکر به رسول‌خدا ﷺ نسبت می‌دهد که آن حضرت فرمودند: ما گروه انبیاء برای کسی چیزی به عنوان ارث باقی نمی‌گذاریم ، ولی در این دو مورد به صراحت می‌فرماید : سلیمان پیغمبر از حضرت داود ارث برده است ،

و حضرت زکریّا هم از خداوند متعال درخواست می‌نماید که برایش وارث شایسته‌ای قرار دهد که اموال او را به ارث ببرد .

از طرفی آیات دیگری از قرآن کریم در مورد احکام مختلف ارث موجود است که در آن آیات بدون هیچ قید و شرطی و بر طبق یک دسته‌بندی خاصّ ، خداوند متعال افرادی را به عنوان وارث میّت معرّفی می‌فرماید ، و در این احکام فرقی بین پیامبر و امّتش ، حاکم و رعیّت ، ثروتمند و نادار ، شهری و روستائی و ... گذاشته نشده است .

و در جای خود در مباحث علم « اصول فقه » ثابت شده است که اگر روایتی از پیامبر یا امام بخواهد دائرهٔ حکمی از احکام قرآن را وسعت داده یا ضیق نماید ، باید دلیل معتبر و صحیحی باشد ، اکنون از فقهاء همهٔ مذاهب اسلامی می‌پرسیم :

چگونه و به چه حسابی ابوبکر بدون ارائهٔ دلیل قطعی و مستند مورد اعتمادی مفاد آیات ارث را زیر پا گذاشته و اموال رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را به مجرّد روی کار آمدن مصادره کرد ، و تنها وارث بلامنازع آن سرور ـ یعنی دخترش فاطمهٔ زهراء علیها السلام ـ را از ارث پدر که حقّ مسلّم و شرعی آن حضرت بود محروم نمود ؟

و در مقام عذر نسبت به این کارش متمسّک به حدیثی شد که :

اوّلاً : آن حدیث را جز خودش کسی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بود .

ثانیاً : مخالفت صریح با مفاد آیات قرآن داشت .

ثالثاً : این خبر از طرف شخصیّتی چون امیرالمؤمنین علیه السلام که به اعتراف خصم ، افضل صحابهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده است و نیز از طرف خود حضرت فاطمهٔ زهراء علیها السلام ـ که « معصومه » بوده‌اند و خدا به طور مسلّم ایشان و شوهر گرامیش امیرالمؤمنین علیه السلام را از هر گونه پلیدی و گناه و خطاء پاک گردانیده

است ـ مورد انکار و ردّ واقع شده است .

شگفتا ! ! رسول‌خدا ﷺ کسانی را که خواهان بهره‌برداری از علوم نبوی هستند به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ارجاع می‌دهند و می‌فرمایند : منم شهر علم و علیّم در است ، و روی این حساب امری از علوم دین و معارف شریعت سیّد المرسلین ﷺ نباید باشد مگر اینکه امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام واقف به آن است ، ولی اکنون ابوبکر مدّعی است که کلامی را از رسول‌خدا ﷺ شنیده است که حتّیٰ مضمون آن را پیامبر ﷺ به علی علیه‌السلام هم نفرموده‌اند .

و نیز بسی جای تعجّب است که : رسول‌خدا ﷺ به امر پروردگار مأمورند که افراد نزدیک از عشیرهٔ خود را انذار نموده و آنان را به دین خدا و معارف دین دعوت نمایند ، ولی همین پیامبر تنها دختر خودشان را ـ آن هم چه دختری ؟ دختری که رسول‌خدا ﷺ دست او را می‌بوسید و در مقابل او به عنوان احترام تمام قامت برمی‌خاست ، و به دیگران هم می‌فرمود : خداوند مرا امر فرموده که این چنین به دخترم احترام بگذارم و او را دوست داشته باشم ـ به یکی از مهمترین مسائل شریعت که ارثیهٔ خود آن حضرت باشد ، آگاه نفرمایند ، آن هم مسئله‌ای که مسلّماً تأثیر بسزائی در وقایع بعد از رحلت و فقدان آن حضرت خواهد داشت .

فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام غضبناک بر ابوبکر و عمر از دنیا رفتند

آری ، به خاطر اینگونه ظلمها ، و ظلمهای دیگری که نه زبان قادر به گفتنش می‌باشد و نه قلم را یارای ثبت کردنش ـ از قبیل هجوم بردن به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، آتش برافروختن بر درب خانه ، بیرون بردن وصیّ

رسول‌خدا ﷺ را با چنان هتک حرمت، مضروبه ساختن دختر پیامبر فاطمهٔ زهراء ؑ و موجبات اسقاط جنین آن مظلومهٔ معصومه را فراهم آوردن ـ تنها یادگار رسول‌خدا ﷺ که تا آخرین لحظهٔ زندگانی کوتاهش از آن دو (و اطرافیانشان) ناراضی بود وصیّت فرمود که او را شبانه دفن کنند چرا که راضی نبود آنانکه او را آزار و اذیّت نموده‌اند در مراسم دفنش حاضر شوند و از محلّ قبرش آگاه شوند.[1]

آری کسی را آزردند و به غضب آوردند که پدر بزرگوارش رسول‌خدا ﷺ مکرّر در حقّ او می‌فرمودند:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي مَنْ آذاها فَقَدْ آذاني وَمَنْ آذاني فَقَدْ آذَى اللهَ وَمَنْ آذَى اللهَ دَخَلَ النّارَ».[2]

«فاطمه (ؑ) پارهٔ تن من است، کسی که اذیّت کند او را پس به

---

۱. صحیح بخاری ـ ۵ / ۲۸۸، حدیث ۲۵، کتاب المغازی، باب فی غزوة خیبر، و ج ۸ / ۲۶۶، حدیث ۳، کتاب الفرائض، الامامة والسّیاسة ـ ۱ / ۱۴، سنن ترمذی ـ ۷ / ۱۱۱، اعلام النّساء ـ ۴ / ۱۲۳، الرّسائل الکلامیّة جاحظ ـ ص ۴۶۷، انساب الاشراف ـ ۱۰ / ۷۹، صحیح مسلم ـ ۵ / ۱۵۳، چاپ استانبول، مشکل الآثار طحاوی ـ ۱ / ۴۷، طبقات ابن سعد ـ ۲ / ۸۴، کنز العمّال ـ ۳ / ۱۲۹، مسند احمد ـ ۱ / ۱۰۹، سنن بیهقی ـ ۶ / ۳۰۰، تاریخ بغداد ـ ۱۳ / ۳۷۲، مستدرک حاکم ـ ۳ / ۱۶۲ و تلخیص المستدرک ـ ۳ / ۱۶۲.

۲. صحیح بخاری با حاشیهٔ سندی ـ ۲ / ۳۰۸، شرح الجامع الصّغیر ـ ۴ / ۴۲۱، خصائص نسائی ـ ص ۳۵، صحیح مسلم ـ ۴ / ۱۹۰۲، تحقیق فؤاد عبدالباقی، سنن ترمذی ـ ۵ / ۶۹۸ و ۶۹۹ تحقیق ابراهیم عطوة عوض، مسند احمد ـ ۴ / ۳۲۳، حلیة الاولیاء ـ ۲ / ۴۰، مستدرک حاکم ـ ۳ / ۱۵۴، تلخیص المستدرک ذهبی ـ ۳ / ۱۵۴، مطالب السّؤول ـ ص ۶، محاضرات الادباء ـ ۲ / ۲۱۴، الاصابة ـ ۴ / ۳۷۵.

تحقیق (و بدون شکّ) مرا اذیّت نموده، و کسی که مرا اذیّت نماید پس به تحقیق خدا را اذیّت کرده و کسی که خدا را اذیّت نماید داخل در جهنّم است».

و خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً﴾[1]

«البتّه آنانکه آزار می‌کنند خدا و رسولش را، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذابی با ذلّت و خواری مهیّا ساخته است».

اشکالات وارده بر عمر بن خطّاب

علویّ: پس از آنکه بخشی از خطاها و انحرافات ابوبکر را از مدارک مخالفین برای طرف مقابل ذکر کردم، تعدادکمی از اشکالات وارده بر عمر را برایش بر شمردم تا یقین پیداکندکه ایرادات «شیعه» به صحابه روی حساب دشمنی شخصی یا تعصّب یا تقلید کورکورانه از آباء و اسلاف نیست، بلکه «شیعه» از کسانی بیزاری می‌جوید که سر مخالفت و ستیز با قرآن و رسول‌خدا ﷺ و فرامین سراسر نور آن بزرگوار داشتنند.

از جمله ایراداتی که بر کردار و گفتار و رفتار عمر بن خطّاب وارد است، موارد زیر را برایش بر شمردم:

---

۱. سورهٔ احزاب (۳۳) / ۵۷.

گفتار توهین‌آمیز عمر بن خطّاب به رسول‌خدا ﷺ در بستر بیماری

آخرین روزهای زندگانی سراسر برکت رسول‌خدا ﷺ بود ، روزهایی که آن حضرت در طیّ آن ، مراحل سخت و مشقّت باری را در راه هدایت امّت پشت سر گذاشته بودند ، چیزی به غروب آفتاب عمر آن سرور دین و دنیا باقی نمانده بود ، در این برهۀ از زمان که جا داشت در و دیوار مدینه بر مصیبتی که عن قریب بر او وارد می‌شد خون گریه کند ، و مناسب آن بود که تمامی مردم نگاههای پر مهر و محبّت و نظرهای حسرت‌آمیز ناشی از فقدان آن حبیب پروردگار را بدرقۀ سفر آخرت عزیزی قرار دهند که با بدنی رنجور و پر تب و تاب آنان را ترک می‌گفت ، آری آنان را ترک می‌گفت در حالی که همّ و غمّی جز تنهائی یگانه دخترش و داماد جوانمرد و مدّبر و چهار ریحانه‌اش نداشت ، در میان این شور و غوغا ، و نیز در میان بی‌قراری دور از حدّ سکّان ملأ اعلی حادثه‌ای تلخ و ناگوار رخ داد که صفحات تاریخ هرگز از لکّۀ ننگ چنین واقعه‌ای پاک نخواهد شد .

خلاصۀ آن واقعۀ جانسوز و جگر خراش از این قرار بود که : رسول‌خدا ﷺ در حضور جمع کثیری که دور بسترش گرد آمده بودند فرمودند : دوات و کاغذی برایم بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نگردید .

عمر بن خطّاب در میان آن جمع حاضر بود ، به جای آنکه در مقابل این فرمان رسول‌خدا ﷺ سر تسلیم فرود آورد ، در مقام معارضه و مخالفت با

آن حضرت برآمده و با جسارتی تمام کلامی ننگ آور بر زبانش جاری ساخت و روی به اطرافیان کرده و گفت: این مرد ـ یعنی پیامبر ﷺ ـ را رها کنید و به خودش وا گذارش نمائید، او هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را کافی است.[1]

عجب یاوه‌سرائی و هرزه گوئی!! با اینکه خداوند متعال رسول گرامیش را اینگونه در قرآن ستوده:

﴿وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ * إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ﴾[2]

«و هرگز (فرستادهٔ ما) به هوای نفس سخن نمی‌گوید * سخن او نیست مگر وحی (که از طرف خداوند متعال بر او نازل می‌شود).

آیا تصوّر می‌شد کسی چنین گستاخانه آن هم در حضور عدّه‌ای از ملازمان همیشگی پیامبر ﷺ چنین نسبت سوء و زشتی که مخالفت صریح با نصّ کتاب خدا دارد به آن سرور دهد؟

آیا چنین کلامی به وضوح تمام حکایت از جهل و بی‌معرفتی بلکه بی‌ایمانی گوینده‌اش نسبت به محکمات آیات کتاب خدا نمی‌نماید؟

آیا در آن لحظه‌ای که اینگونه ناجوانمردانه با آن سرور دین و دنیا ـ که پدر

---

۱. صحیح بخاری ـ کتاب المرضی، باب ۱۷، صحیح مسلم ـ کتاب وصیّت، باب ۵، حدیث ۲۲، دلائل النّبوّة بیهقی ـ ۷ / ۱۸۳، صحیح بخاری ـ کتاب العلم، باب ۳۹، تاریخ طبری ـ ۳ / ۱۹۳، مسند احمد ـ ۱ / ۲۲۲ و ۲۹۳، طبقات ابن سعد ـ ۲ / ۲۴۲، سنن بیهقی ـ ۹ / ۲۰۷، السّیرة النّبویّة ذهبی ـ ص ۳۸۴، کامل ابن اثیر ـ ۲ / ۳۲۰، معجم کبیر طبرانی ـ ۱۱ / ۳۰، مجمع الزّوائد ـ ۴ / ۳۹۱، ثقات ابن حبّان ـ ۸ / ۲۰۱، انساب الاشراف ـ ۲ / ۲۳۶.

۲. سوره نجم (۵۳) / ۳ و ۴.

و مادرمان بلکه تمامی امّت ، نه ، بلکه همهٔ خلق فدای خاک رهش باد ـ معارضه شد ، آن حضرت « رسول‌الله » و فرستادهٔ خداوند متعال نبود ؟

آیا با تحفّظ به مقام « رسول اللّهیِ » آن حضرت در آن لحظه ، اطاعت و سر سپردگی در مقابل تمام دستوراتش بر جمیع افراد امّت واجب نبود ؟

حقیقتی تکذیب می‌شود و نانوشته می‌ماند و دروغی جامهٔ حقیقت می‌پوشد ! !

یکی از امور بسیار شگفت آور این است که : هنگامی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله امر به احضار دوات و کاغذ فرمودند تا مطلبی را مکتوب فرمایند که در زیر پوشش عمل به آن مطلب ، امّت هرگز گرفتار انحراف و گمراهی نشوند ، به آن حضرت نسبت « هذیان » می‌دهند ، ولی در عین حال برای مشروع جلوه دادن خلافت ابوبکر مدّعی هستند که آن حضرت در واپسین روزهای حیات خود به ابوبکر دستور دادند تا با مردم نماز بخواند ، و خودشان معترفند که این به اصطلاح دستور ـ که هیچ راهی برای اثباتش ندارند ـ[1] در حال شدّت بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده به گونه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه از هوش می‌رفتند و گاه به

۱. فتح الباری ـ ۲ / ۱۳۰، تاریخ طبری ـ ۴ / ۱۹۹ و ۲۰۰، شرح ابن ابی‌الحدید ـ ۴ / ۹۹، تهذیب التّهذیب ـ ۴ / ۳۱۷ و ۲۶۵ و ۶ / ۴۱۱ و ۴۱۲، میزان الاعتدال ـ ۲ / ۶۶۰، انساب سمعانی ـ ۱۰ / ۵۰، تقریب التّهذیب ـ ۱ / ۵۲۱، فضائل الصّحابه ـ ۱ / ۱۰۶، الضّعفاء بخاری ـ ۲۷۳، الضّعفاء نسائی ـ ۴۰۱، معرفة علوم الحدیث حاکم ـ ۱۰۸.
ناگفته نماند که از مدارک فوق می‌توان، راویان حدیث « نماز پشت سر ابی‌بکر » را بررسی کرده و بی‌اعتباری آنان را نزد خود اهل سنّت اثبات نمود.

هوش می‌آمدند ! ! و خود تصریح کرده‌اند که این فرمان ، پس از واقعهٔ امر به احضار دوات و کاغذ بوده است ، اکنون می‌پرسیم :

چگونه است که امر پیامبر ﷺ در مورد نوشتن نامه ـ نامه‌ای که جز تضمین هدایت ابدی امّت غرض دیگری در نوشتن آن در کار نبود ـ « هذیان‌گوئی » است ، ولی امر آن حضرت به نماز خواندن ابوبکر نه تنها هذیان‌گوئی نیست بلکه دلیلی است برخلافت و منصب امامت بر دین و دنیای امّت ؟ !

« رسول‌الله » ﷺ هذیان می‌گوید امّا ابوبکر هذیان نمی‌گوید ! !

و عجیب‌تر از عجیب آنکه : خود نویسندگان مکتب خلفاء روایت کرده‌اند که : ابوبکر در آخرین لحظات زندگانیش عثمان را طلبید و او را گفت : می‌خواهم برای مسلمانان وصیّتی نمایم ، من می‌گویم و تو بنویس ، و شروع کرد به بیان وصیّتش و آن را با این کلمات شروع کرد :

« بسم الله الرّحمن الرّحیم ، این عهد و وصیّتی است از ابوبکر ابن ابی‌قحافه برای مسلمانان » ، ولکن بعد از اداء این چند کلمه بی‌هوش شد ، عثمان از جانب خودش دنبالهٔ کلام ابوبکر را اینگونه ادامه داد :

« به تحقیق که بر شما مسلمانان ، عمر بن خطّاب را خلیفه قرار دادم » .

سپس ابوبکر به هوش آمد و از عثمان خواست تا آنچه را که نوشته است برایش بخواند ، عثمان نیز تمامی آنچه را نوشته بود خواند .

ابوبکر گفت : الله اکبر ، چنان می‌بینم که بیمناک شدی که اگر من در حال بی‌هوشی بمیرم مردم به تفرقه و اختلاف افتاده و امّت راه هلاکت را بپیمایند ؟

عثمان گفت : بلی .

ابوبکر گفت : خداوند از اسلام و اسلامیان تو را جزای خیر دهد .

پس از آن ابوبکر وصیّتش را تمام کرد و عثمان را مأمور نمود که آن را بر مردم بخواند ، و سپس عمر بن خطّاب را خواسته و او را وصیّتهایی نمود و بعد از آن به جایگاه آخرتش روان شد .[۱]

همچنانکه ملاحظه می‌شود ابوبکر وصیّت به خلافت عمر بن خطّاب را وقتی امضاء کرد که در حال بی‌هوشی به سر می‌برد ، ولی هیچ کس نگفت که : « ابوبکر هذیان می‌گوید » ، ولی در حضور عدّهٔ زیادی از صحابه که « ابن حجر عسقلانی » از آنان تعبیر به « کبار صحابه » می‌نماید ، و بخاری و مسلم به نقل از ابن عبّاس می‌نویسند : « وَ فِی الْبَیْتِ رِجالٌ فیهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطّاب : در حجرهٔ پیامبر مردانی بودند که در بین آنان عمر بن خطّاب هم وجود داشت » ، بله در حضور چنین جماعتی نسبت « هذیان » به خاتم الانبیاء و الرّسل ﷺ داده شد ـ آن هم از طرف همان حاضرین ـ ولی یک نفر زبان به اعتراض نگشود ، با این تفاوت که :

اوّلاً : فرمان نوشتن نامه از طرف رسول‌خدا ﷺ پنج روز قبل از فقدان جانگداز آن حضرت بوده است .

ثانیاً : حالشان از نظر شدّت بیماری مثل حال ابوبکر نبود که هر لحظه‌ای بی‌هوش شوند .

ثالثاً : و از همه مهمّ‌تر اینکه رسول‌خدا ﷺ دارای مقام عصمت بودند .

---

۱. تاریخ طبری ـ ج ۳ / ۴۲۹ تا ۴۳۱ ، چاپ دائرة المعارف ، تاریخ ابن اثیر ـ ج ۲ / ۲۹۲ ، تاریخ الخمیس ـ ج ۲ /ص ۲۴۰ و ۲۴۱ ، طبقات ابن سعد ـ ۳ / ۲۰۰ و ثقات ابن حبّان ـ ۲ / ۱۹۲ .

تتمّهٔ اشکالات وارده بر عمر بن خطّاب

علویّ: پس از آنکه مشروح واقعهٔ امر به احضار قلم و دوات و کاغذ را از طرف رسول‌خدا ﷺ برایش بیان کردم، به طور اجمال به بعضی دیگر از مطاعن عمر بن خطّاب اشاره نمودم که از میان آنها:

۱ ـ روزی عمر بر فراز منبر خطاب به مردم چنین گفت: کسی بعد از این حقّ ندارد مهریّهٔ زنان را بیش از مهریّهٔ زنان رسول‌خدا ﷺ قرار دهد، و اگر به من خبر برسد که کسی چنین کاری را انجام داده است، مقدار اضافه را از آن زن باز می‌ستانم.

در این هنگام زنی از پشت پرده عمر را مخاطب قرار داده و چنین گفت:

به خدا قسم خداوند متعال چنین حقّی را برای تو قرار نداده زیرا در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً﴾[1]

«اگر خواستید زنی را رها کرده و زن دیگری را به جای او برگزینید و مال بسیار زیادی مهریّهٔ او کرده‌اید، البتّه حقّ ندارید چیزی از آن مهریّه را از او بگیرید، آیا آن مال را به ناحقّ و گناه آشکار می‌گیرید»؟

عمر پس از شنیدن این احتجاج از آن زن، چنین گفت:

همهٔ مردم از عمر داناترند حتّی زنان پشت پرده.[2]

---

۱. سورهٔ نساء (۴) / ۲۰.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ـ ۱۲ / ۱۷، تاریخ بغداد ـ ۳ / ۲۵۷، مستدرک حاکم ←

۲ـ مردم را از اینکه بین عمرهٔ تمتّع و حجّ تمتّع مُحْرم شوند و از زوجات خودشان استمتاع ببرند منع نمود، و نیز آنان را از ازدواج موقّت ممنوع داشت، و حال آنکه اوّلی از روی آیهٔ قرآن و سنّت قطعیّهٔ رسول‌خدا ﷺ و دوّمی با نصّ صریح قرآن و نیز سنّت مسلّم آن حضرت ثابت شده است، و خودش هم به این حقیقت در ضمن کلماتش اعتراف کرد که:

«دو متعه (و استمتاع شرعی و حلال) در زمان رسول‌خدا ﷺ ثابت بود که من از آنها نهی می‌کنم».[1]

۳ـ در شبهای قدر ماه مبارک رمضان مستحبّ است صد رکعت نماز خوانده شود، و نصوص قطعی فریقین دلالت می‌کند که رسول‌خدا ﷺ فرموده‌اند که: نمازهای مستحبّی به جماعت نباید به جا آورده شود.[2]

عمر بن الخطّاب دستور داد مردم این نمازها را به جماعت بخوانند، و معلوم است حکم برخلاف حکم خدا و رسول، هم اجتهاد در مقابل نصّ بوده و هم بدعت در دین است، و از پیامبر گرامی ﷺ رسیده است که فرمودند: هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.[3]

← ـ ۲ / ۱۷۷ و نیز رجوع شود به جلد ۶ کتاب شریف «الغدیر» تألیف علّامه مجاهد فخر الشّیعة شیخ عبدالحسین امینی ﷺ.

۱. صحیح بخاری ـ ۶ / ۵۹، حدیث ۴۳، کتاب التّفسیر، و ج ۲ / ۲۸۲، حدیث ۱۶۴ کتاب الحجّ، و نیز رجوع شود به: الغدیر ـ ۶ / ۱۹۸ تا ۲۴۰.

۲. صحیح مسلم ـ ۲ / ۱۸۸، صحیح بخاری ـ ۱ / ۱۳۴، سنن ابی‌داود ـ ۱ / ۳۳۴، سنن نسائی ـ ۳ / ۱۶۱، مسند احمد ـ ۳ / ۱۹۳، جامع الاصول ـ ۷ / ۶۴ و ۷۸ و ۸۰.

۳. صحیح بخاری ـ ۴ / ۲۵۶ و ۹ / ۱۲ و ۱۳۲، صحیح مسلم ـ ۳ / ۱۱ و ۴ / ۱۲۹ و ۱۳۹ ←

انحرافات و رفتار زشت و کردارهای ناپسند عثمان بن عفّان

علویّ: سپس تعدادی از سیّئات اعمال و قبائح رفتار عثمان را برایش برشمردم که از جملهٔ آنها:

۱ـ عدّه‌ای از افراد فاسق و نابکار و مورد نکوهش در قرآن کریم و مورد لعنت رسول‌خدا ﷺ مانند: ولید بن عُقْبه و مروان و معاویه بن ابی‌سفیان و ... را در شهرهای مختلف مملکت اسلام حاکم بر مسلمین قرار داد و آنان را بر جان و مال و دین و ناموس مردم مسلّط نمود.[۱]

۲ـ عبدالله بن مسعود که از قاریان قرآن بود را آنچنان کتک زد که استخوان دنده‌اش شکست.[۲]

۳ـ عمّار بن یاسر صحابی وفادار رسول‌خدا ﷺ ـ که آن حضرت به گونه‌های مختلفی او را ستوده بودند ـ را آنچنان کتک زد که منجرّ به پاره شدن فتق او شد.[۳]

← و ۵ / ۱۳۲، فتح الباری ـ ۱۷ / ۱۰، سننن ابی‌داود ـ ۲ / ۶، مسند احمد ـ ۴ / ۱۰۵، سنن بیهقی ـ ۲ / ۴۹۳، موطّأ مالک ـ ۱ / ۱۱۴، حدیث ۳، الاوائل عسکری ـ ص ۱۰۵ و ۱۱۲، تاریخ الخلفاء ـ ص ۱۰۸.

۱. تاریخ الخلفاء ـ ص ۱۰۴، تاریخ طبری ـ ۵ / ۶۰، مسند احمد ـ ج ۱ / ۱۴۴، سنن بیهقی ـ ۸ / ۳۱۸، کامل ابن اثیر ـ ۳ / ۴۲، تاریخ یعقوبی ـ ۲ / ۱۴۲، اسد الغابة ـ ۵ / ۹۱، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ـ ۱ / ۶۶، چاپ ۴ جلدی مصر و تاریخ المدینة ابن شبّة ـ ۳ / ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۲.

۲. اسدالغابة در ترجمهٔ عبدالله بن مسعود، تاریخ ابن کثیر ـ ۸ / ۱۶۳ و شرح ابن ابی‌الحدید ـ ۳ / ۲۳۶.

۳. استیعاب ـ ج ۲ (در ترجمهٔ عمّار)، انساب الاشراف ـ ۵ / ۴۸، طبقات ابن سعد ـ ←

۴ـ ابوذرّ غفاری صحابی پاک باختهٔ پیامبر گرامی ﷺ ـ که آن حضرت شهادت به ایمان و زهد و صداقت او داده‌اند ـ را از مدینه به بیابان بی‌آب و علف « ربذه » تبعید نمود که همانجا نیز جان سپرد .[1]

و جرم ابوذرّ نبود مگر اینکه عثمان را بر زشتی اعمال و سوء رفتارش سرزنش می‌فرمود .

۵ـ حَکَم بن ابی‌العاص (عموی عثمان) و دو فرزندش مروان و حارث را که در اثر خیانت به نوامیس مسلمین در مدینه ، رسول‌خدا ﷺ آنان را از مدینه به طائف تبعید فرموده بودند ، به مدینه برگرداند .

حَکَم بن ابی‌العاص در مدینه ، در همسایگی رسول‌خدا ﷺ زندگی می‌کرد و از راه بز چرانی و ... امرار معاش می‌نمود ، او از جملهٔ آن سه نفری است که در عداوت و اذیّت و آزار بیش از حدِّ پیامبر گرامی ﷺ در مدینه انگشت نما بودند ، همیشه اخبار و امور سرّی مسلمین را برای کفّار و مشرکین نقل می‌کرد تا آنان بتوانند نقشه‌های رسول‌خدا ﷺ را بر هم زنند ، و از راه تمسخر ، تقلید از راه رفتن بزرگوارانهٔ پیامبر ﷺ می‌نمود که در اثر نفرین حضرت به حالتی گرفتار شد که هنگام راه رفتن گوئی نزدیک است به رو درافتد ، رسول خدا ﷺ او و دو پسرش را به خاطر اعمال زشتشان از مدینه به طائف تبعید فرمودند .

← ۳/ ۱۸۵، عقد الفرید ـ ۲ / ۲۷۲ ، تاریخ المدینة ابن شبّة ـ ۳ / ۱۰۹۹.

۱ . طبقات ابن سعد ـ ۴ / ۱۶۸ ، صحیح بخاری ـ کتاب الزّکوة ، ابن ابی‌الحدید ـ ج ۱ / ۲۴۰ (چاپ مصر ۴ جلدی) ، و ج ۲ / ۳۷۵ تا ۳۸۷ ، تاریخ یعقوبی ـ ۲ / ۱۴۸ ، مروج الذّهب ـ ۱ / ۴۳۸ و نیز رجوع شود به : الغدیر ـ ۸ / ۲۹۲ تا ۳۲۳.

عثمان بن عفّان ، حکم راکه عمویش بود با مروان و حارث به مدینه برگردانید ، و روزی که حَکَم بر عثمان وارد شد قبائی بر تن داشت که از هر طرف پاره و بسیار کهنه بود ، و بیرون آمد از نزد عثمان در حالی که جبّه‌ای از خزّ و طیلسان قیمتی در برداشت ، و نیز عثمان سیصد هزار درهم از بیت‌المال به او بخشید ! ! .[۱]

و این امور و موارد بسیاری از این قبیل سبب شد که مردم بر او شوریدند و کمر قتلش را بستند و بالاخره او را در خانه‌اش محاصره کرده و به قتلش رساندند .[۲]

شبههٔ فتوحاتی که در زمان عمر بن خطّاب توسّط مسلمین واقع گردید

علویّ : پس از اتمام مطالب گذشته و اعتراف خصم به اینکه این امور تماماً تثبیت عقیدهٔ شیعه را می‌نماید و راه انکار را بر شخص منصف بصیر طالب حقّ می‌بندد ، در مقام جواب شبهه‌ای برآمدم که او در اوّلین مجلس مطرح نمود و آن شبهه این بود که : چگونه شیعه بر رفتار و کردار خلیفهٔ ثانی ایراد وارد می‌کند و حال آنکه اکثر فتوحات مسلمین در زمان خلافت او واقع گردیده است ؟

---

۱. معارف ابن قتیبهٔ دینوری ـ ص ۸۴، مرآت الجنان یافعی ـ ۱ / ۸۵، تاریخ ابن کثیر ـ ۸ / ۷۰، انساب الاشراف ـ ۵ / ۱۷ تا ۲۸ ، سیرهٔ ابن هشام ـ ۲ / ۲۵ ، تاریخ یعقوبی ـ ۲ / ۱۴۰ و عقد الفرید ـ ج ۲ / ۲۶۱.

۲. ماجرای قتل عثمان بن عفّان و روی زمین ماندن جنازه‌اش به مدّت سه روز ، و دفن او در مقابر یهودی‌ها به طور مشروح در صفحهٔ ۵۰ بیان شد.

در مقام دفع این شبهه برایش توضیح دادم که :

در زمان عمر ، مسلمین به فتوحات عالیه نائل آمدند ، ولی این امر در نهایت وضوح است که این فتوحات به شمشیرهای صحابه و امداد اهل البیت علیهم السلام بوده است ، در کدام یک از این فتوحات عمر شخصاً شرکت نموده و از خود رشادتی نشان داده که منشأ پیروزی لشکر مسلمین گردیده باشد ؟ اصل اساس نقشه‌های جنگ در غالب بلکه تمامی این فتوحات با امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی‌طالب علیه السلام بوده است ،[1] کما اینکه خطبهٔ ۱۴۶ نهج‌البلاغه هم شاهد این مطلب است .

در زمان غربت اسلام که ابتدای دعوت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود و مسلمین در نهایت ضعف و کمی استعداد در مقابل کفّار و مشرکین بودند جز رشادت‌ها و جوانمردی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام چیز دیگری سبب قوّت اسلام نبود و همهٔ فتوحات صدر اسلام با بودن آن بزرگوار محقّق شد ، و در آن جنگها نوع صحابه خصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان فراری بودند ، و من این مطلب را در گذشته برایت به وضوح بیان نمودم ،[2] پس فتوحات صدر اسلام که قوّت و شوکت و

---

۱ . شرح ابن ابی‌الحدید ـ ۹ / ۹۷ تا ۱۰۲ ، چاپ ۲۰ جلدی مصر ، تاریخ طبری ـ ۳ / ۱۱۱ ، فتوح الشّام واقدی قسمت فتح بیت المقدس .

۲ . رجوع شود به : صفحهٔ ۷۳ همین کتاب .

و جالب توجه اینکه در جنگ احد که غالب مسلمانان فرار کرده بودند ، در بین کسانی که بعداً به مدینه برگشتند ، عثمان پس از سه روز و از همه دیرتر وارد مدینه شد ، و ظاهراً احتیاط کرده بود که مبادا مشرکین مجدّداً به خود مدینه هجوم آورده و مسلمین را از پای درآوردند ، آری احتیاط کرده بود !.

عظمت اسلام و مسلمین مبتنی بر آنهاست رهین جانفشانی‌های بی‌دریغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است و در آن رشادت‌ها احدی با آن حضرت نه تنها برابری نمی‌کند، بلکه فرار آنان از میادین جنگ و مبارزه موجب ایجاد ضعف بین مسلمین و طعن و تمسخر مشرکین نسبت به مسلمانان می‌شد.

علاوه اینکه باید با یک بررسی صحیح و عمیق رسیدگی شود که مناط ارزش عمل بندگان چیست؟ مگر غیر از این است که اعمال بندگان وقتی ارزشمند خواهد بود که در مقام امتثال و فرمانبرداری از اوامر مولای حقیقی یعنی حضرت حقّ تبارک و تعالیٰ باشد، و آن اعمال با نیّت تقرّب به خداوند از بندگان صادر شود؟ با وجود چنین پروندهٔ سوئی برای خلیفهٔ ثانی از مدارک معتبر خود اهل سنّت، آیا باز هم جای خوش بینی و به اصطلاح «حمل به صحّت» نسبت به اعمال او باقی می‌ماند؟ اگر اصل وصیّت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای رسیدن به ریاست بازیچه قرار گیرد و از کتابت توصیهٔ سرتاسر خیر آن سرور ممانعت به عمل آید - آن هم همراه با چنان نسبت زشتی به ساحت مقدّس پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله که بگوید: این مرد را رها کنید، زیرا هذیان می‌گوید!! - و آن همه مصائب بر خاندان نبوّت علیهم‌السلام که مورد سفارش اکید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند وارد شود، با وجود این همه ادلّه و قرائن و شواهد غیرقابل انکار بر اینکه معاندین و مخالفین خاندان نبوّت علیهم‌السلام جز رسیدن به مقام ریاست به امّت هدفی دیگر در سر نمی‌پروراندند، آیا نمی‌شود گفت و نباید گفت که: فتح و گشایش بلاد صرفاً به نیّت ازدیاد ملک بوده است، و با مراجعه به تاریخ ملوک مختلف عالم چه بسیار پادشاهانی را می‌یابیم که برای توسعهٔ محدودهٔ حکومتشان از ریختن هیچ خونی مضایقه نداشته‌اند، آیا صرف

کشورگشائی و فتوحات ـ بدون اینکه به امر خداوند صورت گرفته باشد و بدون اینکه نیّت قربتی در کار باشد ـ امری است که خداوند بر آن اجر و پاداش بدهد ؟

عمر بن خطّاب بعد از مرگ ابوبکر باید سر تعظیم در مقابل آستان شاه ولایت امیرالمؤمنین ﷺ فرود می‌آورد ، و حقّ هر گونه نفی و اثباتی را در سرنوشت مسلمین از خود سلب می‌کرد ، زیرا او رعیّت بود و امیر ﷺ امیر و سرور ، آنکس را که رسول‌خدا ﷺ به امر پروردگار امیر بر امّت قرار داده بود باید امارت و حکومت می‌کرد و زمام امور را به دست می‌گرفت تا مردم از نعمت‌های ظاهر و باطن بهره‌مند گردند ، و پس از پشت پا زدن به این حقّ ـ یعنی حقّ ریاست عمومی بر دین و دنیای مردم که ابتدائاً حقّ مسلّم ذات مقدّس پروردگار است و از طرف خداوند متعال برای امیرالمؤمنین ﷺ ثابت شده بود ـ[1] هیچ عملی از هیچ عاملی نزد خداوند پشیزی ارزش نخواهد داشت ، صرف نظر از اینکه بیان شد که هیچ یک از این فتوحات به مباشرت و قدرت نمائی از شخص خلیفهٔ ثانی واقع نشده است و تاریخ قطعی گواه این مطلب است .

ادامهٔ مناظره و اعتراف خصم

علویّ : و بعد از طرح مباحث فوق الذّکر اشکالات زیاد دیگری که « شیعه » به عمّال سقیفه و پیروان آنان وارد کرده است را مطرح کردم و جوابهای بی‌اساس و ضعیفی که از طرف مخالفین داده شده است را نیز بیان کردم و

---

۱. رجوع شود به : حقائق الایمان ـ ص ۱۵۳ ، مبحث اوّل : نصب امام و جانشین پیامبر ، حقّ خداوند است .

نقطه‌های ضعف آن جوابها را برایش ذکر کردم ، و آخرین امری که به او تذکّر دادم این بود که :

« پیروی و تبعیّت از حقّ محتاج به سه امر است : انصاف ، ترک هوای نفس ، ترک تقلید از گذشتگان »

والّا اگر این سه امر در کسی وجود نداشته باشد ، راهی برای پیروی از حقّ و حقیقت وجود نخواهد داشت ، زیرا همانگونه که معلوم است معجزات رسول‌خدا ﷺ از قرآن و شقّ القمر و هزاران معجزهٔ دیگر راهی برای انکار حقّانیّت آن سرور برای کسی باقی نگذاشته است ، ولکن مشاهده می‌شود که کفّار به خاطر اینکه راه تعصّب و عناد و تقلید کورکورانه از گذشتگان را طیّ می‌کنند جانشان امتناع از پذیرش دین مبین اسلام را دارد و با القاء و طرح شبهات واهی و بی‌اساس ـ با وجود آن همه معجزات ـ بر کفر و عناد خود باقی هستند .

و از آن رهگذر که خصم من بهره‌ای از انصاف داشت ، در تمام این مطالب مرا تصدیق کرده و به همهٔ آنها اعتراف نمود .

* * *

ـ مجلس سوّم ـ

و گاهی دیگر بـر او وارد شـدم ، کـتاب « صـحیح بـخاری » مـقابلش بـود ، روایات « ائمّهٔ دوازده گانه » را که بخاری در صحیح نقل کرده ، بـرایش ذکـر کـردم و بـه او گـفتم کـه بـخاری ایـن روایـات را بـه واسطهٔ دو نـفر از رسول‌خدا ﷺ نقل می‌کند :

۱ ـ جابر بن سَمُرَة

۲ ـ ابن عُیَیْنَه

و مضمون نقل هر دو نفر این است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند :

بعد از من دوازده نفر امیر و سرپرست بـر مـردم خـواهـد بـود کـه سـبب برقراری نظام دین و دنیای مردم هستند ، و جمیع آنها از قریش می‌باشند .

و « مسلم » نیز در صحیحش از راههای زیـادی ، مـضمون هـمین احـادیث را از رسول‌خدا ﷺ نقل کرده است و در بعضی از آن نقلها رسول‌خدا ﷺ عزّت و عظمت و شوکت اسلام و مسلمین را در گرو امارت و سرپرستی این دوازده نفر قرار داده است ،[1] و اتّفاقاً صحیح مسلم نزدش حاضر بود و همهٔ اینها را به او نشان دادم .

---

۱. صحیح بخاری ـ ۹ / ۱۴۷ ، حدیث ۷۹ ، کتاب الاحکام ، صحیح مسلم ـ ۳ / ۱۴۵۲ ، ←

و برایش گفتم که : شارحین کتابهای احادیث اهل سنّت در تعیین این « دوازده نفر » توجیهات و تکلّفات زیادی را مرتکب شده‌اند ولی با اوصاف و نشانه‌هایی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در ضمن احادیث فوق حدّ تواتر برای آن دوازده نفر بیان فرموده‌اند ،[۱] این عدد جز با دوازده امام معصومی که « شیعه » به آنان عقیده دارد و آنان را جانشینان بر حقّ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند قابل تطبیق نیستند ، و از این روی تنها « شیعه » است که **فرقهٔ ناجیه** می‌باشد .

زیرا فقط « شیعه » است که متمسّک به ثقلین ـ کتاب خدا و عترت علیهم السلام است ، و فقط «شیعه » است که قائل به دوازده امام معصوم علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همهٔ آنان باید از قریش و بنی‌هاشم باشند ، و فقط « شیعه » است که دوستدار واقعی عترت علیهم السلام است ـ آن عترتی که خداوند در قرآن دوستی آنان را اجر رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرار داده است .[۲]

زیرا همراه با دوستی خاندان نبوّت ، دیگر دشمنان عترت و ظالمین عترت و غاصبین حقوق عترت علیهم السلام را دوست ندارد ، بلکه به فرمان خدا و رسول و ائمّه‌ای

← حدیث ۶، کتاب الامارة، و حدیث ۴.

۱. تاریخ ابن کثیر ـ ۶ / ۲۴۸، فتح الباری ـ ۱۳ / ۱۸۳، باب الاستخلاف، کنز العمّال ـ ۱۲ / ۳۳، حدیث ۳۳۸۵۹، مسند احمد ـ ۱ / ۳۹۸ و ۴۰۶ (چاپ ۶ جلدی مصر)، تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر ـ ۲ / ۳۲، الصّواعق المحرقة ـ ص ۱۲، مجمع الزّوائد ـ ۵ / ۱۹۰، جامع الاصول ـ ۴ / ۴۴۲، حدیث ۲۰۲۳.

۲. ﴿ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ ـ سورهٔ شوری (۴۲) / ۲۳.

بگو (ای حبیب ما) از شما پاداشی بر نبوّتم درخواست نمی‌نمایم مگر دوستی نزدیکانم (عترتم) را.

که برهاناً حجّتهای خداوند بعد از رسول هستند، از دشمنان عترت تبرّی می‌جوید.

غیر شیعه، خاندان نبوّت ﷺ را از دیگران جدا نکرده، و بر عترت پاک رسول‌خدا ﷺ حکم سایر خلق را جاری کرده‌اند، و با آنان معاملهٔ یک انسان معمولی را نموده‌اند، و ای کاش به همین مقدار اکتفاء می‌شد، نه، بلکه دیگران ـ دیگرانی که در هیچ فضیلتی از فضائل و کمالی از کمالات، قابل قیاس با عترت ﷺ نبودند ـ را بر خاندان نبوّت ﷺ مقدّم کردند، و ای کاش به همین مقدار اکتفاء می‌شد، نه، بلکه تا حدّی که بیش از آن تصوّر نمی‌رود از هر گونه ظلم و تعدّی و کشتار و تضییع حقوق دربارهٔ خاندان نبوّت کوتاهی نکردند، اوراق سرتاسر تاریخ اسلام به روی همگان گشوده است، از اوّلین لحظه‌ای که پیامبر رحمت ﷺ دیدگان حقّ بینش را فروبست تا به هنگام غیبت امام دوازدهم ـ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ـ را ملاحظه کنید و از ظلمی که دشمنان عترت، بر عترت پاک سیّد کائنات ﷺ روا داشته‌اند دُرّهای اشک از دیدگان جاری کنید، تا در این جهت نیز پیامبر گرامی ﷺ را اسوهٔ خود قرار داده باشید، چراکه: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾[1]

البتّه شما را در اقتدای به رسول‌خدا ﷺ (چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو) خیر و سعادت بسیار است.

و البتّه معلوم است که «شیعه» هیچگاه از این سنّت سنیّه و طریقهٔ مستقیمه ـ چنگ زدن به دامان عترت ﷺ و دوستی آنان و دشمنی با دشمنان آنان ـ دست برنخواهد داشت، زیرا این گوهر، امانتی است که رهین ارشادات

---

۱. سورهٔ احزاب (۳۳) / ۲۱.

بی‌دریغ رسول‌خدا ﷺ و جانفشانی عزیزترین عزیزان خداست .

مهر تو را بـه عـالم امکـان نـمی‌دهم		این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم
من را گدائـی تـو بـود تـاج افـتخار		این تاج را به افسر شـاهان نـمی‌دهم
گر اختیار جنّت و کویت به من دهـند		کوی تو را به جنّت رضوان نـمی‌دهم

و رسوخ این اعتقاد ـ چون به برهان و قرآن و سنّت قطعیّهٔ غیرقابل انکار است ـ در قلوب « شیعه » به گونه‌ای است که تشکیک مشککین و تلبیس اهل تلبیس و اولیاء ابلیس با شبهات واهی و بی‌اساس ، هیچگاه هیچ گونه خللی نمی‌تواند در این عقیدهٔ راسخ به وجود آورد .

شیخ بزرگوار ﷺ می‌فرماید :

پس از آن دربارهٔ پاره‌ای از مباحث کلامی (اعتقادی) مـانند : مـحالیّت رؤیت خداوند در دنیا و آخرت ، قضاء ، قَدَر و نیز بعضی از مسائل فروع و احکام که مخالفین شیعه ملتزم بدانها هستند و در این التزام هم مستندی جز روایات کاذب و دروغین که امثال ابوهریرهٔ دَوْسی و سَمُرة بن جُنْدَب و کَعْب الاحْبار و دیگران جعل کرده‌اند ندارند ، مطالبی را برای خصم بیان کـردم و قول « شیعه » و مخالفین شیعه را با مستند اقوال برایش ذکر کـردم ، و البتّه تمام اینها برای مزید استقرار ایمان در قلبش بود چرا که قبل از این ، اذعان و اعتراف به حقّانیّت « شیعه » نموده بود و از جمیع دشمنان اهل بیت ﷺ خصوصاً کسانی که اساس ظلم و تعدّی بر خاندان پاک پیامبر ﷺ را گذاشته بودند تبرّی جسته بود ، زیرا حقیقت مکتوم برایش کشف شده ، و ظلمهای بی‌شمار دشمنان عترت بر عترت ﷺ بـرایش عـلنی و واضـح گردیده بود ، و پس از این مجلس از خواصّ شیعه به شمار می‌رفت .

وللّه الحمد اوّلاً وآخراً وظاهراً وباطناً ، وصلّی اللهُ عَلیٰ سیّدنا محمّدٍ وآله الطّیّبین الطّاهرین الی یوم الدّین .

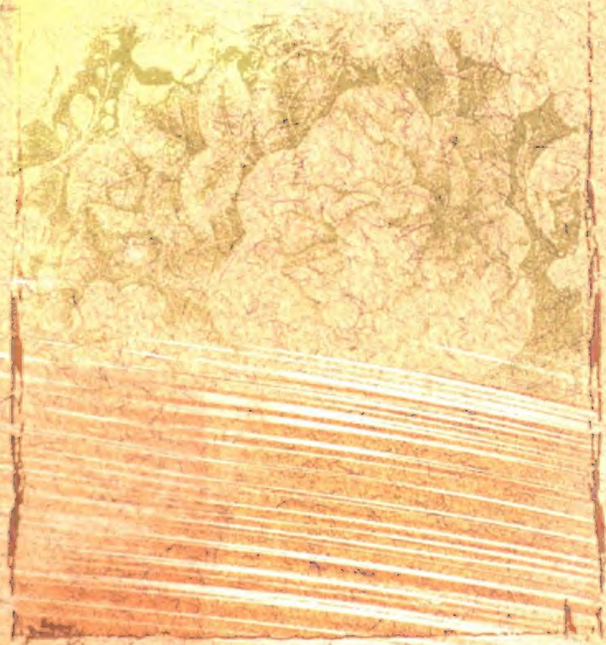
پایان یافت ترجمهٔ مناظره شریفه توسّط شیخ بزرگوار مرحوم شیخ حسین ابن عبدالصّمد جُبَعیّ عاملیّ (غامَلَهُ اللهُ بلطفه الخفیّ) صبح روز پنجشنبه بیست و سوم جمادی الأُولی سال ۱۴۲۶ هجری قمری ، مطابق با نهم تیر ماه ۱۳۸۴ هجری شمسی ، ایّام شهادت مظلومانهٔ امّ الائمّة النّقباء النّجباء حضرت فاطمهٔ زهراء صلوات‌الله علیها وعلی ابیها وبلعها وبنیها .

از پروردگار منّان مسئلت دارم این نوشتار را راهگشای اهل انصاف و طالبین سلوک راه حقّ که خواهان حیات جاوید و سعادت ابدی هستند قرار دهد ، آنان که با دیدهٔ تدبّر و انصاف و دور از هر گونه تعصّب و عنادی در تکاپوی وصول به واقعیّات و حقائق می‌باشند .

وَ آخِرُ دَعْوانا اَنِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمین ، وَالسَّلامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ .

قم المشرّفة ـ حرم الائمّة علیهم‌السلام

محمّدرضا کریمی



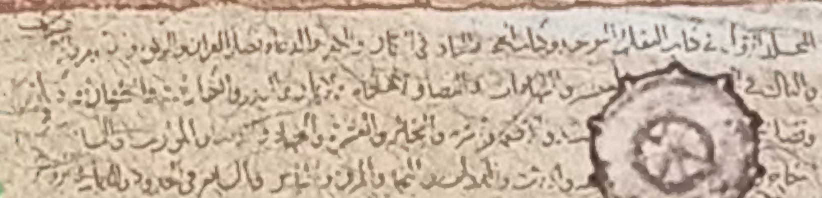


BP
۲۱۲/۵
/ع۸
۸۰۴۱م
۱۳۸۴
ن.۱

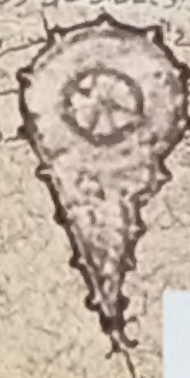
انتشارات دلیل ما

قم، صندوق پستی: ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵
تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ - ۷۷۳۳۴۱۳ - ۰۲۵۱









انتشارات دلیل ما

قم، صندوق پستی: ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵
تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ - ۷۷۳۳۴۱۳ - ۰۲۵۱

